دستور زبان فارسی ۱

ویرایش چهارم

حسن احمدی گیوی
حسن انوری



انتشارات فاطمی



برای شناخت درست و علمی زبان و برای جلوگیری از نابسامانی و گزینش‌های نابجای واژه‌ها و عملکرد درست در واژه‌سازی در مقابل مفاهیم جدیدی که وارد جامعه می‌شوند یا در جامعه پدید می‌آیند و نیز در مدارس و سازمان‌های انتشاراتی برای توجیه و روشنگری تصحیحاتی که در نوشته‌ها و مقالات وکتاب‌ها به‌عمل‌می‌آید و نیز برای سهولت یادگیری زبان‌های بیگانه آموختن دستور، یک ضرورت است. و این ضرورت در حدی است که ما را وادار می‌کند آن را خوب و درست یاد بگیریم.

ISBN 978964318657-9

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۸-۶۵۷-۹
بها ۵۵۰۰ تومان

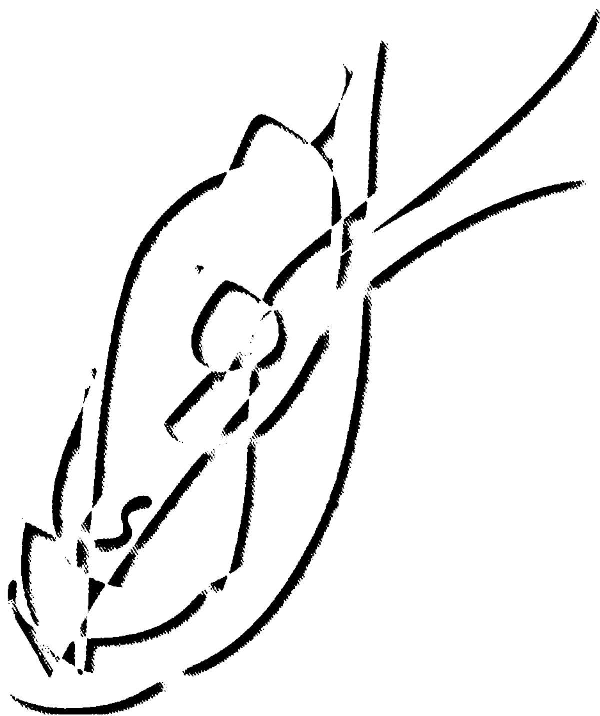


انتشارات فاطمی
www.fatemi.ir

دستور زبان فارسی ۱

ویرایش چهارم

حسن احمدی گیوی
حسن انوری





دستور زبان فارسی ۱
ویرایش چهارم

مؤلّفان: حسن احمدی گیوی، حسن انوری
ناشر: انتشارات فاطمی
ویرایش چهارم: چاپ اوّل، ۱۳۹۰
ویرایش سوّم: چاپ پنجم، ۱۳۸۹
ویرایش دوّم: چاپ بیست‌وهشتم، ۱۳۸۵
شابک ۹ـ۶۵۷ـ۳۱۸ـ۹۶۴ـ۹۷۸
ISBN 978-964-318-657-9
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۵۰۰ تومان

آماده‌سازی پیش از چاپ: واحد تولید انتشارات فاطمی
- مدیر تولید: فرید مصلحی
- طراحی جلد: زهرا قورچیان
- حروفچینی (TEX-پارسی): زهره امینی، اعظم توکلی
- نمونه‌خوان: مهسا مهدیلو، شقایق میرصیافی
- رسامی: فاطمه ثقفی
- نظارت بر چاپ: علی محمدپور

لیتوگرافی: صاحب
چاپ و صحافی: خاشع



انتشارات فاطمی تهران، میدان دکتر فاطمی، خیابان جویبار، خیابان میرهادی، شمارهٔ ۱۴، کدپستی ۱۴۱۵۸۸۴۷۴۱، تلفن: ۸۸۹۴۵۵۴۵ (۲۰ خط)
www.fatemi.ir • info@fatemi.ir

احمدی گیوی، حسن، ۱۳۰۶ـ
دستور زبان فارسی ۱/مؤلفان حسن احمدی گیوی، حسن انوری؛ ویرایش چهارم. ــ تهران: فاطمی، ۱۳۹۰.
هشت، ۲۶۰ص.: جدول.
ISBN 978-964-318-657-9 ـ
۱. فارسی ــ دستور ــ راهنمای آموزشی (متوسطه). ۲. فارسی ــ راهنمای آموزشی (متوسطه). ۳. فارسی ــ آزمون‌ها و تمرین‌ها (متوسطه). الف. انوری، حسن، ۱۳۱۲ـ . ب. عنوان.
PIR۲۶۹۳/الف۳د۵ ۱۳۹۰
۴۶۵/۰۷۶
کتابخانهٔ ملی ایران
۲۴۰۶۷۴۴

فهرست

به‌نام خدا

یادداشت ویرایش چهارم

اخیراً در کتاب‌های فارسی و دستور دورهٔ دبیرستان تغییراتی داده شده و مطالبی از کتب زبان‌شناسی بر آنها افزوده‌اند، در ویرایش چهارم سعی شده است این تغییرات و مطالب تازه در این ویرایش نیز وارد شود و کتاب با کتاب‌های درسی بیشتر هماهنگ گردد.

مؤلّفان

تابستان ۱۳۹۰

یادداشت ویرایش سوّم

در این ویرایش سعی شده است، نظراتی که اخیراً از سوی دبیران و استادان اظهار شده است در کتاب اعمال شود، نیز با تغییرات کتاب‌های درسی دوره‌ی دبیرستان هماهنگ گردد. سپاس می‌داریم از همه‌ی کسانی که با نقد و اظهارنظر خود، ما را یاری کرده‌اند.

مؤلّفان

تابستان ۱۳۸۵

یادداشت ویرایش دوّم

وقتی که یازده سال پیش، این کتاب را به چاپ می‌سپردیم، هرگز گمان نمی‌بردیم که تا این حدّ در پیشگاه دوستداران زبان فارسی و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها و دبیران در منصّه‌ی قبول و پسند نشیند و در مدّت کوتاهی پانزده بار تجدید چاپ شود و به کلاس‌های زبان فارسی در دیگر کشورها راه یابد. ما از این خدمت ناچیزی که انجام داده‌ایم مسروریم و سپاس می‌داریم هم از همه‌ی کسانی که آن را پسندیده و در معرّفی و انتشار آن کوشیده‌اند و هم از کسانی که ما را به لغزش‌های کتاب متوجّه ساخته‌اند و نکته‌های بسیاری را یادآوری کرده‌اند. ما همه‌ی آن یادآوری‌ها را با توجّهی درخور و با دیدی حق‌شناسانه بررسی کردیم و آنچه را لازم بود به صلاح آوردیم نیز مطالب جدیدی به کتاب افزودیم و آنچه را زاید به‌نظر می‌رسید کاستیم. اینک ویرایش دوّم کتاب با تجدیدنظر، چاپ و منتشر می‌شود. امیدواریم همچنان با اقبال دوستداران زبان فارسی روبرو گردد و باز هم هر نکته‌ای به‌نظر می‌رسد، به مؤلّفان یادآوری فرمایند. نیز بایسته است گفته شود که علاقه‌ی اولیای مؤسسه انتشارات فاطمی، به‌ویژه آقای ایرج ضرغام را به چاپ و نشر و نیز به ویرایش دوّم کتاب، ارج می‌نهیم و از همه‌ی آنان سپاسگزاریم. بهروزی و نیک‌فرجامی بهره‌ی همه‌ی دوستداران زبان فارسی باد.

مؤلّفان

تابستان ۱۳۷۴

سرآغاز

در میان سلسله کتاب‌های دستور زبان فارسی که مؤلّفان کتاب حاضر به تألیف آن‌ها همت گماشته‌اند، این ششمین کتاب است که با شیوه‌ای نسبتاً نو به دوستداران زبان فارسی عرضه می‌گردد. کتاب حاضر برداشتی است از دستور زبان فارسی ۲ که مؤلّفان برای تدریس در دانشگاه‌ها و مدارس عالی فراهم کرده‌اند و به‌وسیله‌ی همین مؤسسه منتشر شده و به چاپ رسیده است.

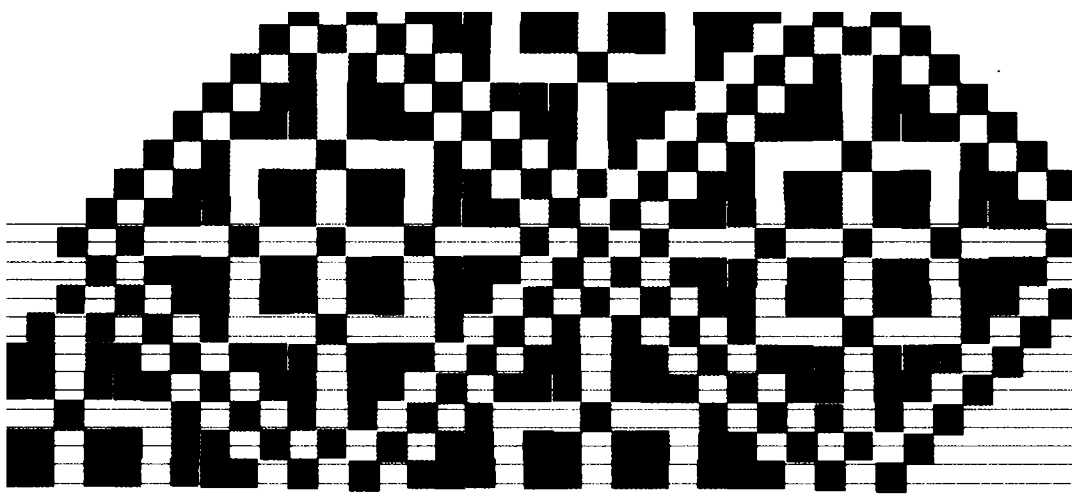
درکتاب حاضرکوشش بر آن بوده است که زبان نوشتاری امروز، مبنای کار قرارگیرد و بیشتر شاهدها و مثال‌ها از این زبان برگزیده شود و برای آنکه دانش‌آموزان و دیگر علاقه‌مندان، در یادگیری دستور زبان، پیشرفتی بسزا داشته باشند و ازکوشش خود، نتیجه‌ای مطلوب بگیرند، تمرین‌ها و پرسش‌های مناسبی در آخر هر بخش و نیز در پایان کتاب افزوده شده و علاوه‌بر این در آخرکتاب جمله‌ها و عبارت‌های گوناگونی تجزیه و ترکیب شده است.

مؤلّفان کوشیده‌اند که تا حدّ امکان، مطالب کتاب، به زبان ساده بیان گردد تا خوانندگانی که دانسته‌های دستوری آن‌ها نسبتاً اندک است نیز بتوانند از آن سود ببرند و از سوی دیگر جوانب گوناگون مسائل دستوری بررسی شده و جزئیات لازم ذکرگردیده تا کتاب برای دانش‌آموزان رشته‌های ادبی نیز سودمند باشد. به‌علاوه برای آنکه مطالب، بهتر در ذهن خواننده نقش بندد، جدول‌هایی حاوی خلاصه‌ی مطالب ترتیب یافته و نمودارهایی ترسیم شده است. امید است این کوشش مؤلّفان درکمک به خوانندگان و تأمین رضایت خاطر آنان مؤثر افتد.

در اینجا بایسته است سپاس به‌جای آوریم از آقای **کاظم کاظمی** که دست‌نوشته‌ی مؤلّفان را به‌دقّت مطالعه کرده و نکته‌های مفیدی را یادآور شده‌اند، نیز از **مؤسسه انتشارات فاطمی** که مشوّق مؤلّفان در تدوین تألیفات جدید دستوری بوده و به‌علاوه کوشش خاصّی مبذول داشته است تا کتاب به‌صورتی مطلوب عرضه گردد.

حسن احمدی گیوی ـ حسن انوری

آذرماه ۱۳۶۳



بخش اوّل

کلّیات

۱ـ جمله‌ها، کلمه‌ها
۲ـ نقش کلمه‌ها در جمله

۱ـ جمله‌ها، کلمه‌ها

جمله، مجموعه‌ای از کلمه‌هاست که اندیشه‌ها، خواست‌ها و عواطف ما را نشان می‌دهد؛ ما به‌وسیله‌ی جمله‌هاست که سخن می‌گوییم.

آنچه در قالب جمله بیان می‌کنیم، در ساده‌ترین صورت خود، ارتباطی است که میان دو امر برقرار می‌کنیم. مثلاً وقتی که می‌خواهیم میانِ عملِ «نوشتن» و کسی که اسمش «علی» است ارتباطی برقرار کنیم، یعنی عمل «نوشتن» را به او نسبت دهیم، می‌گوییم:

علی می‌نویسد.

همچنین وقتی که عمل «شکستن» را به «شیشه» نسبت می‌دهیم، می‌گوییم:

شیشه شکست.

هرکدام از این‌ها یک جمله است. چنانکه گفتیم جمله مجموعه‌ای از کلمه‌هاست. در هر زبانی کلمه‌ها را به انواعی تقسیم می‌کنند. در زبان فارسی هفت نوع کلمه وجود دارد:

فعل، اسم، ضمیر، صفت، قید، حرف و شبه‌جمله(صوت).

چرا کلمه‌ها به هفت نوع تقسیم شده است؟ پاسخ این پرسش را در سطرهای آینده می‌خوانیم.

در جمله عمل یا حالت و صفتی نسبت داده می‌شود. این نسبت با کلمه‌ای انجام می‌گیرد که معمولاً در آخر جمله جای دارد. عمل یا حالت و صفت به کسی یا چیزی نسبت داده می‌شود که در آغاز جمله جای می‌گیرد. در زبان فارسی، اغلب جمله‌ها در ساده‌ترین صورتِ خود چنین وضعی دارند. به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱	۲
علی	می‌نویسد
شیشه	شکست
کودک	خندید
گیاه	می‌روید
فرش	بافته شد

در این جمله‌ها دو دسته کلمه وجود دارد:

دسته‌ی اوّل کلمه‌هایی است که در ستون ۱ قرار دارد، به این کلمه‌ها چیزهایی نسبت داده شده. دسته‌ی دوّم کلمه‌هایی است که در ستون ۲ قرار دارد. این کلمه‌ها به دسته‌ی اوّل نسبت داده شده‌اند. دسته‌ی اوّل گروهی از کلمه‌ها را تشکیل می‌دهند که به آن‌ها **اسم** می‌گوییم. دسته‌ی دوّم گروهی دیگر را تشکیل می‌دهند که آن‌ها را **فعل** می‌نامیم.

اسم، کلمه‌ای است که می‌توان آن را جمع بست و برای نامیدن کسی یا چیزی به‌کار می‌رود و می‌توان امری را به آن نسبت داد.

فعل، کلمه‌ای است که انجام گرفتن یا انجام پذیرفتن کاری یا داشتن و یا پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا حال یا آینده بیان می‌کند و نیز بر شخص، مفرد و جمع، و زمان دلالت دارد.

بعضی از فعل‌ها معنی کاملی ندارند و نمی‌توان آن‌ها را به اسم نسبت داد، بلکه به وسیله‌ی آن‌ها چیزی به اسم نسبت داده می‌شود، مانند «است» و «شده‌اند» در جمله‌های زیر:

هوا گرم است.

درخت‌ها سبز شده‌اند.

این‌گونه فعل‌ها را **فعل اسنادی** یا **فعل ربطی** می‌گویند.

در جمله‌ی «علی می‌نویسد» می‌توانیم به جای «علی» کلمه‌ای بگذاریم که جانشین «علی» باشد، و مثلاً چنین بگوییم:

او می‌نویسد.

و به جای «درخت‌ها سبز شده‌اند» در جایی که با دست به درخت‌ها اشاره می‌کنیم، چنین بگوییم:

آن‌ها سبز شده‌اند.

«او» و «آن‌ها» در این جمله‌ها به جای اسم نشسته‌اند و از آن، جانشینی کرده‌اند. با آوردن این دو کلمه، دیگر خودِ اسم‌ها را نیاورده‌ایم. «او» و «آن‌ها» و کلمه‌هایی مانند آن‌ها را که جانشین اسم می‌شوند **ضمیر** می‌نامیم.

می‌توانیم وابسته‌هایی برای اسم بیاوریم و خصوصیّت‌هایی با آن‌ها به اسم نسبت دهیم. مثلاً در جمله‌ی «کودک خندید» می‌توانیم کلمه‌ی «زیبا» را وابسته‌ی «کودک» قرار دهیم و چنین بگوییم:

کودکِ زیبا خندید.

همچنین در جمله‌ی «شیشه شکست» می‌توانیم کلمه‌ی «نازک» را به «شیشه» وابسته بسازیم و چنین بگوییم:

شیشه‌ی نازک شکست.

کلمه‌های «زیبا» و «نازک» نوع دیگری از کلمه‌ها هستند. این قبیل کلمه‌ها را **صفت** می‌گویند. **صفت** کلمه‌ای است وابسته به اسم.

در جمله‌ی «علی می‌نویسد» می‌توانیم وابسته‌ای برای **فعل** بیاوریم و مثلاً بگوییم:

علی تند می‌نویسد.

«تند» وابسته به فعل است و نشان می‌دهد که عمل «نوشتن» به تندی صورت گرفته است. «تند» در اینجا نوع دیگری از کلمه‌هاست که به آن‌ها **قید** می‌گوییم. **قید** خصوصیّتی به مفهوم فعل می‌افزاید و

معنی آن را محدود و مقیّد می‌سازد. علاوه‌بر این اگر کلمه‌ای، به صفت یا یک قید دیگر وابسته شود و آن‌ها را مقیّد کند قید نامیده می‌شود. در این‌باره در آینده صحبت خواهیم کرد.

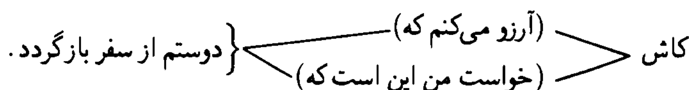
علاوه‌بر اسم، فعل، ضمیر، صفت و قید، دو نوع دیگر نیز از کلمه‌ها وجود دارد؛ در جمله‌ی «علی می‌نویسد» می‌توان وسیله‌ای را که «علی» با آن می‌نویسد نیز بیان کرد و مثلاً چنین گفت:

علی با مداد می‌نویسد.

«مداد» وسیله‌ای است که عمل «نوشتن» با آن انجام می‌گیرد. «مداد» اسمی است که به‌وسیله‌ی کلمه‌ی «با» به فعل مربوط شده است. «با» کلمه‌ای است که نقش‌نما (حرف) نامیده می‌شود. حرف‌ها کلمه‌هایی هستند که به خودی خود معنی ندارند و برای نسبت دادن و مربوط ساختن کلمه‌ای به فعل یا پیوستن اجزای جمله به یکدیگر یا مربوط ساختن دو جمله به یکدیگر و یا به‌عنوان نقش‌نما به کار می‌روند از این‌رو آن را نقش‌نما نیز می‌گویند.

کاش دوستم از سفر بازگردد.

در این جمله آرزویی بیان شده است. «کاش» در این جمله آرزویی را بیان می‌کند. مفهوم «کاش» نزدیک به مفهوم «جمله» است:



«کاش» احساس و عاطفه‌ای را بیان می‌کند و مفهوم جمله از آن به‌دست می‌آید. «کاش» نوع دیگری از کلمه است که به آن شبه‌جمله یا صوت می‌گویند.

فعل، اسم، صفت، ضمیر، قید، نقش‌نما (حرف) و شبه‌جمله را اقسام هفتگانه‌ی کلمه می‌گویند.

تمرین و پرسش

□ در نوشته‌های زیر، نوع کلمه‌هایی را که زیر آن‌ها خط کشیده شده، مشخّص کنید:

نفت به‌صورت مایع سیاه رنگ و غلیظ در زمین یافته می‌شود که آن را نفتِ خام نامند. این نفت را از زمین بیرون می‌آورند و با لوله به تصفیه خانه می‌فرستند. در آنجا از نفتِ خام مواد گوناگونی به‌دست می‌آورند.

کاش می‌توانستیم تند مطالعه کنیم و به جای آنکه کتابی را در مدت یک هفته بخوانیم، آن را در مدت یک روز بخوانیم.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱. در مصرع «شبِ تاریک رفت و آمد روز»، «شب» و «تاریک» چه نوع کلمه‌ای هستند؟

الف) هر دو اسم است. ب) اوّلی اسم و دوّمی صفت است.
پ) اوّلی قید و دوّمی صفت است. ت) هر دو صفت است.

۲. در مصرع «وه! چه روزی چو بخت من پیروز» «وه» چه کلمه‌ای است؟

الف) اسم ب) صفت پ) شبه‌جمله ت) فعل

۲ـ نقش کلمه‌ها در جمله

از انواع هفتگانه‌ی کلمه‌ها اسم، و هر کلمه‌ای که بتواند به‌جای آن بنشیند یعنی صفت و ضمیر، در جمله نقش‌های گوناگونی برعهده می‌گیرد. مقصود از نقش، وظیفه و عملی است که کلمه در داخل جمله و در ارتباط با فعل و کلمه‌های دیگر دارد. مثلاً در جمله‌ی «علی می‌نویسد»، «علی» اسم است، اما در جمله، کننده‌ی کار هم هست که آن را **فاعل** می‌گوییم. پس علی در این جمله نقش **فاعلی** دارد. نقش فاعلی جزءِ نقش‌های **نهادی** است که شرح آن خواهد آمد. اسم و ضمیر و صفت جمعاً در جمله ده نقش می‌توانند برعهده گیرند.

نقش‌های دهگانه به‌قرار زیر است:

۱ـ **نقش نهادی**. نقش نهادی آن است که کلمه **نهاد** واقع شود. یعنی امری به او نسبت داده شود، یا به عبارت دیگر فعل برای او «وضع» و «نهاده» شده باشد و یا با فعل، صفتی را به او نسبت داده باشند. مانند «علی» در جمله‌های زیر:

علی می‌نویسد.
علی آمد.
علی موفّق شد.
علی کنجکاو است.

در همه‌ی این جمله‌ها خودِ **فعل** یا کلمه‌ای دیگر به وسیله‌ی فعل به «علی» نسبت داده شده. «علی» در همه‌ی این جمله‌ها **نقش نهادی** دارد. به نهاد **مسندٌالیه** هم می‌گویند. بعضی از نهادها کننده‌ی کاری هستند، مانند «علی» در جمله‌ی اوّل و دوّم. در این جمله‌ها «علی» **نقش نهادی** (فاعلی) دارد.

۲ـ **نقش مفعولی**. نقش مفعولی آن است که کلمه، **مفعول** واقع شود، یعنی نتیجه‌ی عملِ فعلی که از فاعل سر می‌زند بر آن واقع شود، مثلاً در جمله‌ی زیر:

علی نامه می‌نویسد.

عمل «نوشتن» بر «نامه» واقع می‌شود، یا به سخن دیگر عمل «نوشتن» از «علی» سر می‌زند و به «نامه» می‌رسد. نامه در این جمله، **نقش مفعولی** دارد.

۳ـ **نقش متمّمی**. نقش متمّمی آن است که کلمه به‌وسیله‌ی بعضی از حرف‌ها، که به آن‌ها حرف اضافه

می‌گویند، به فعل مربوط می‌شود و توضیحی درباره‌ی فعل می‌دهد و معنی آن را تمام می‌کند. مانند «خانه» در جمله‌ی زیر:

علی به خانه رفت.

۴ـ **نقش قیدی**. بعضی از کلمه‌ها در جمله **نقش قیدی** می‌گیرند. مانند «شب» در جمله‌ی زیر:

علی شب به خانه آمد.

۵ـ **نقش وصفی (صفتی)**. نقش وصفی آن است که کلمه در جمله همچون صفت به‌کار رود :

من دلی **سنگتر** از دل تو ندیده‌ام.

در اینجا «سنگ» اسم است و در معنی «سخت» که صفت است به‌کار رفته.

۶ـ **مضافٌ‌الیهی (اضافی)**. نقش مضافٌ‌الیهی آن است که اسم **مضافٌ‌الیه** واقع شود، یعنی اسم دیگری که **مضاف** نامیده می‌شود به او نسبت داده شود. مانند «علی» در جمله‌ی زیر:

مدادِ **علی** را تراشیدم.

در اینجا «مداد» به «علی» نسبت داده شده و علی **مضافٌ‌الیه** است. به آخر **مضاف** کسره‌ای که جزءِ حروف اضافه است افزوده شده است.

۷ـ **نقش بدلی**. نقش بدلی آن است که اسم، همراه اسم دیگر بیاید تا یکی از خصوصیّات آن را بیان کند. برخلاف موصوف و صفت، میان بدل و اسم، کسره نمی‌آید:

ابوعلی شیخ‌الرّئیس در همدان درگذشت.

«شیخ‌الرّئیس» بدل از «ابوعلی» است و لقب «ابوعلی» را بیان می‌کند.

۸ـ **نقش مسندی**. نقش مسندی آن است که کلمه مسند واقع شود، یعنی به‌وسیله‌ی فعل اسنادی به اسمی که **نهاد** واقع شده، نسبت داده شود، مانند «سرد» و «شنبه» در جمله‌های زیر:

هوا سرد است.

امروز شنبه است.

در اینجا «سرد» و «شنبه» به وسیله‌ی فعل «است» به «امروز» و «هوا» نسبت داده شده‌اند. «سرد» و «شنبه» در این جمله‌ها مسند[1] ند.

---

۱. کلمه‌ای که بیشتر مسند واقع می‌شود صفت است، اما چنانکه ملاحظه می‌شود «اسم» نیز نقش مسندی می‌پذیرد. تفصیل بیشتر در این‌باره در صفحه‌های آینده خواهد آمد.

۹ـ **نقش تمیزی**. نقش تمیزی آن است که کلمه در جمله چنان واقع شود که ابهام جمله را رفع کند، مانند کلمه‌ی «تهران» در جمله‌ی زیر:

پایتخت ایران را **تهران** می‌نامند.

۱۰ـ **نقش منادایی (ندایی)**. نقش منادایی آن است که کلمه در جمله منادا واقع شود، یعنی آن را با علامتی یا با تغییر آهنگ صدا بزنند، مانند «دوست» در جمله‌ی زیر:

ای **دوست**! بیا تا غم فردا نخوریم.

از انواع دیگر کلمه‌ها، شبه‌جمله، در **نقش نهادی**، **مسندی** و **قیدی** و جز آن به‌کار می‌رود و قید جز نقش قیدی نقش دیگری نمی‌پذیرد.

□ آنچه به اختصار درباره‌ی نوع کلمه‌ها و نقش آن‌ها گفته شد، موضوع دستور زبان است که در صفحه‌های آینده‌ی کتاب به تفصیل از آن سخن گفته خواهد شد.

۱۱ـ **نقش عطفی** (معطوف) ← نقش (اسم)، ص ۱۰۵

۱۲ـ **نقش تکرار** ← نقش (اسم)، ص ۱۰۵

تمرین

□ در جمله‌های زیر نقش کلمه‌هایی را که زیر آن‌ها خط کشیده شده، مشخّص کنید:

شاگردان کلاس پنجم امروز به آزمایشگاه رفتند.

او مرتباً به کتابخانه می‌رود.

وقتی در سفر اصفهان رفیقی پاکدل همراه من بود.

ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند   زین مایه‌ی شر حفظ کند نوع بشر را

ایرج میرزا

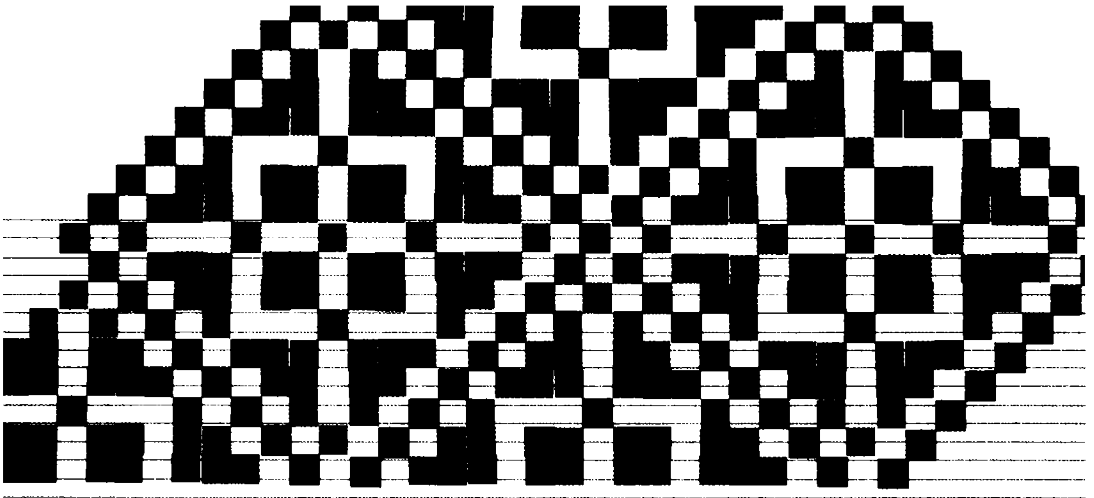
ای مردم به داد من برسید.

محسن برادر احمد دیروز به دیدن من آمد.

□ چهار جمله بنویسید که «اسم» در آن‌ها نهاد، مسند، مفعول و متمّم شده باشد.

□ سه جمله بنویسید که «صفت» در آن‌ها مسند، قید و تمیز شده باشد.

□ سه جمله بنویسید که «ضمیر» در آن‌ها نهاد، مفعول و متمّم شده باشد.



بخش دوّم

فعل

۱ـ تعریف ـ ویژگی‌های فعل

فعل، معمولاً در آخر جمله می‌آید و برخلاف کلمه‌های دیگر صرف می‌شود، یعنی صورت‌های گوناگون می‌پذیرد و به تنهایی یا به‌کمک وابسته‌هایی در آنِ واحد به چهار مفهوم دلالت می‌کند:

۱. یکی از مفهوم‌های زیر، مفهوم اصلی فعل را تشکیل می‌دهد و به‌صورت مثبت یا منفی بیان می‌گردد:

الف) انجام دادن یا انجام گرفتن کاری:

مجید نامه را نوشت. (مجید نامه را ننوشت.)

محسن در را بست. (محسن در را نبست.)

کاغذ چسبید. (کاغذ نچسبید.)

شیشه شکست. (شیشه نشکست.)

ب) واقع شدن کاری بر کسی یا بر چیزی:

علی کشته شد. (علی کشته نشد.)

نامه نوشته شد. (نامه نوشته نشد.)

پ) پذیرفتن حالتی یا صفتی:

هوا روشن شد. (هوا روشن نشد.)

احمد مریض شد. (احمد مریض نشد.)

ت) نسبت دادن صفتی به کسی یا به چیزی:

هوا روشن است. (هوا روشن نیست.)

احمد مریض است. (احمد مریض نیست.)[1]

۲. در فعل، مفهوم **شخص** نیز وجود دارد. مفهوم شخص، یعنی اینکه گوینده فعل را به خود نسبت دهد یا به مخاطب خود یا به فرد یا افراد دیگری. اگر گوینده فعل را به خود نسبت دهد، آن را **اوّل شخص** یا **متکلّم** می‌گویند:

رفتم، گفته‌ام، نوشته بودم و...

---

۱. علاوه‌بر این مفهوم‌ها، برخی از فعل‌ها مفهوم‌های خاصّی را می‌رسانند، مانند «است» و «هست» و مشتقّات آن‌ها. «است» وقتی که به‌عنوان فعل تام (نه عامّ، یعنی اسنادی) به‌کار می‌رود و نیز «هست» و مشتقّات آن‌ها مفهوم «وجود» را می‌رسانند و فعل «داشتن» مفهوم مالکیّت را می‌رساند. این مفهوم‌ها با هیچ‌کدام از مفهوم‌های چهارگانه‌ی بالا تطبیق نمی‌کنند، «نهاد» این فعل‌ها، نهاد غیرفاعلی است.

اگرگوینده فعل را به مخاطب یعنی به طرف صحبت خود نسبت دهد آن را **دوّم شخص** یا **شنونده** یا **مخاطب** گویند:

رفتی، گفته‌ای، نوشته بودی و. . .

اگرگوینده فعل را به فرد دیگری نسبت دهد، آن را **سوّم شخص** یا **دیگرکس** یا **غایب** گویند:

رفت، گفته است، نوشته بود و. . .

۳. در فعل، مفهوم شمار (مفرد یا جمع بودن) نیز وجود دارد:
هرکدام از فعل‌های اوّل شخص، دوّم شخص و سوّم شخص ممکن است **مفرد** یا **جمع** باشد. **مفرد** آن است که فقط بر یک فرد یا یک چیز دلالت کند. **جمع** آن است که بر افراد یا چیزهای بیشتر دلالت کند، مفرد، چون:

رفتم، گفته‌ای، نوشته بود.

جمع، چون:

رفتیم، گفته‌اید، نوشته بودند.

۴. فعل، **زمان** را نیز نشان می‌دهد، یعنی مشخّص می‌کند که فعل در چه زمانی اتّفاق افتاده است یا اتّفاق می‌افتد. مثلاً در جمله‌ی زیر:

سعید مشق **می‌نویسد**.

«می‌نویسد» زمان حال را نشان می‌دهد. در جمله‌ی:

سعید به مدرسه **رفت**.

«رفت» زمان گذشته را نشان می‌دهد و در جمله‌ی:

سعید به مدرسه **خواهد رفت**.

«خواهد رفت» زمان آینده را نشان می‌دهد.
زمان اصلی، **گذشته** و **حال** و **آینده** است. گذشته را **ماضی**؛ آینده را **مستقبل** نیز می‌گویند.
علاوه‌بر آنکه هر فعلی به یکی از سه زمان گذشته و حال و آینده دلالت می‌کند، از جهت زمانی، موارد استعمال خاصّی نیز دارد، مثلاً در این جمله‌ها:

احمد به خانه رفت. احمد به خانه رفته است. احمد به خانه رفته بود. احمد به خانه می‌رفت.

با اینکه فعل‌ها همگی بر زمان گذشته دلالت می‌کنند، هر یک در مورد خاصّی به‌کار می‌رود.

ویژگی‌های فعل

فعل پنج ویژگی دارد:

۱. شخص ۲. زمان ۳. گذر (لازم و متعدّی بودن) ۴. معلوم و مجهول ۵. وجه

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر، زمان فعل‌ها را مشخّص کنید:

دیروز برای گردش به پارک رفته بودم.

برادرم هم‌اکنون از مسافرت باز می‌گردد.

پدرم هر سال یک‌بار به مشهد می‌رفت.

دبیر هم‌اکنون سر کلاس درس می‌گوید.

دوستان فردا همدیگر را ملاقات خواهند کرد.

نگاه کن چگونه برگ درختان یکی‌یکی می‌افتد.

موفّقیّتتان را تبریک می‌گویم.

□ مشخّص کنید هر یک از فعل‌های زیر، چه زمانی را نشان می‌دهد؛ گذشته، حال یا آینده؟

خواهد رفت. می‌گشته‌ایم. گذشته بود. خواهد دوخت. ساختم. می‌نواخت. انگیخته بودند. می‌بافت.

نگاشته بوده است. پخته است. می‌بازند. گسترانیده بودند. خواهد غنود. می‌پژمردند.

□ در تمرین بالا شخص و مفرد و جمع بودن فعل‌ها را مشخّص کنید.

□ ویژگی‌های فعل را نام ببرید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳. در جمله‌ی «آسمان صاف است.»:

الف) فعل صفتی را به چیزی نسبت می‌دهد.

ب) فعل وجود داشتن چیزی را نشان می‌دهد.

پ) فعل پذیرفتن حالتی را نشان می‌دهد.

ت) فعل انجام گرفتن کاری را نشان می‌دهد.

۴. اگر گوینده فعل را به خود نسبت دهد، آن فعل، چندم شخص خواهد بود؟

الف) دوّم شخص ب) سوّم شخص

پ) اوّل شخص ت) هیچ‌کدام

۵. فعل سوّم شخص یعنی فعلی که گوینده آن را:

الف) به خود نسبت دهد.

ب) به طرف صحبتش نسبت دهد.

پ) به فرد یا افراد دیگری نسبت دهد.

ت) هم به خود و هم به طرف صحبت نسبت دهد.

۲ـ صرف، بُن، شناسه

چنانکه گفتیم فعل صرف می‌شود، یعنی برای آنکه بر زمان‌های مختلف و شخص‌های مختلف دلالت کند، صورت‌های گوناگون می‌پذیرد، از آنجا که سه شخص وجود دارد (اوّل شخص، دوّم شخص، سوّم شخص) و هر شخصی ممکن است مفرد یا جمع باشد، هر فعلی شش صورت پیدا می‌کند. صورت‌های گوناگون فعل که زمان و شخص و مفرد یا جمع بودن را می‌رساند **ساخت** یا **صیغه** نامیده می‌شوند. مثلاً هر یک از این صورت‌ها یک ساخت یا یک صیغه است:

نوشتم، نوشتی، نوشت، نوشتیم، نوشتید، نوشتند.

وقتی که صورت‌های فعلی را به‌ترتیب بالا یعنی اوّل شخص مفرد، دوّم شخص مفرد، سوّم شخص مفرد، اوّل شخص جمع، دوّم شخص جمع و سوّم شخص جمع بر زبان می‌آوریم یا می‌نویسیم، می‌گوییم آن را **صرف** کرده‌ایم.

بُن فعل ـ در هر ساختی از فعل، جزئی هست که مفهوم اصلی فعل از آن به‌دست می‌آید. این جزء در همه‌ی ساخت‌های فعل، ثابت است.

در ساخت‌های زیر دقت کنید:

می‌خورم، می‌خوری، می‌خورند، بخورید، بخورند، خورده‌ام، خورده‌ای، می‌خوردم، می‌خوردیم، خورده باشید، خواهی خورد.

ساخت‌های زمان حال و امر		
اجزائی که پیش از بن می‌آیند	بن مضارع	اجزائی که پس از بن می‌آیند
می	خور	م
می	خور	ی
می	خور	د
بـ	خور	ید
بـ	خور	ند

در این ساخت‌ها مفهوم اصلی، «خوردن» است که در زمان‌های مختلف به اشخاص مختلف نسبت داده شده است. با اینکه ساختمان آن‌ها متفاوتند، در اجزائی با هم مشترکند، چنانکه ساخت‌های می‌خورم، می‌خوری، می‌خورند، بخورید، بخورند در جزءِ «خور» و ساخت‌های خورده‌ام، خورده‌ای، می‌خوردم، می‌خوردیم، خورده باشید و خواهی خورد در جزءِ «خورد» مشترکند، به عبارت دیگر جزءِ «خور» در

دسته‌ی اوّل و جزءِ «خورد» در دسته‌ی دوّم مفهوم اصلی فعل را می‌رساند. دسته‌ی اوّل که در جزءِ «خور» مشترکند، اغلب برای بیان وقوع فعل در زمان حال به‌کار می‌روند و فعل‌های دسته‌ی دوّم که در جزءِ «خورد» مشترکند اغلب برای بیان وقوع فعل در زمان گذشته و آینده به‌کار می‌روند. این جزءها را **بُن‌های فعل** می‌گویند. هر فعلی دو بُن دارد: **بُن مضارع** که ساخت‌های زمانِ حال (مضارع) و امر از آن ساخته می‌شود و **بُن ماضی** که ساخت‌های زمان گذشته و آینده از آن ساخته می‌شود. از بُن‌های فعل علاوه‌بر فعل، کلمه‌های دیگری چون اسم و صفت نیز به‌دست می‌آید که در صفحات آینده مطرح می‌شود.

ساخت‌های زمان‌های گذشته و مستقبل		
اجزائی که پیش از بن می‌آیند	بن ماضی	اجزائی که پس از بن می‌آیند
	خورد	م
	خورد	ه‌ام
می	خورد	ه‌ای
می	خورد	م
	خورد	ه بودیم
	خورد	ه باشید
	خورد	ه بوده‌ایم
خواهی	خورد	

شناسه ـ جزئی که در فعل، شخص، یعنی اوّل شخص یا متکلّم، دوّم شخص یا شنونده، سوّم شخص یا دیگرکس را نشان می‌دهد، **شناسه** نامیده می‌شود.

شناسه‌ها دو دسته‌اند: شناسه‌های مفرد و شناسه‌های جمع. جدول زیر شناسه‌ها را در یک فعل زمان حال و در یک فعل زمان گذشته نشان می‌دهد:

شخص	مفرد یا جمع	شناسه	در فعلی که زمان حال را نشان می‌دهد	در فعلی که زمان گذشته را نشان می‌دهد
اوّل شخص (گوینده)	مفرد	(ـَ م)	خورم (خور+ ـَ م)	خوردم (خورد + ـَ م)
دوّم شخص (مخاطب)	مفرد	(ـ ی)	خوری (خور + ـ ی)	خوردی (خورد + ـ ی)
سوّم شخص (غایب)	مفرد	(ـَ د)	خورد (خور + ـَ د)	خورد (شناسه ندارد)
اوّل شخص (گوینده)	جمع	(ـ یم)	خوریم (خور + ـ یم)	خوردیم (خورد + ـ یم)
دوّم شخص (مخاطب)	جمع	(ـ ید)	خورید (خور + ـ ید)	خوردید (خورد + ـ ید)
سوّم شخص (غایب)	جمع	(ـَ ند)	خورند (خور + ـَ ند)	خوردند (خورد + ـَ ند)

تمرین و پرسش

□ ساخت اوّل شخص مفرد فعل‌های زیر نوشته شده است. بقیه را مطابق مثال بنویسید:

آراستن: می‌آرایم،

آزمودن: آزمودم،

افروختن: بیفروزم،

انگیختن: انگیخته باشم،

باختن: می‌بازم،

جُستن: می‌جسته‌ام.

مثال: پیمودن: می‌پیمایم، می‌پیمایی، می‌پیماید، می‌پیماییم، می‌پیمایید، می‌پیمایند.

□ در فعل‌های زیر بُن و شناسه را مشخّص کنید:

می‌خورم، خورده بودی، خورده باشد، خورده‌ایم، خورده‌اید، بخورند.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۶. در فعل‌های «نوشته باشید» و «بخورند» بُن و شخص به ترتیب کدام است؟

الف) «نوشت» دوّم شخص جمع ـ «خور»، سوّم شخص جمع

ب) «نوشته»، دوّم شخص جمع ـ «خورند»، سوّم شخص جمع

پ) «نوشت» دوّم شخص جمع ـ «خورد»، سوّم شخص جمع

ت) «نوشت»، دوّم شخص جمع ـ «خور»، دوّم شخص جمع

۷. در فعل‌های «گزیده باشید» و «بگزینیم» بُن و شناسه کدام است؟

الف) «گزید»، «ید» ـ «گزین»، «نیم»

ب) «گزید»، «یده» ـ «گزین»، «یم»

پ) «گزید»، «ید» ـ «گزین»، «یم»

ت) «گزین»، «شید» ـ «گزید»، «م»

۳ـ مصدر، اجزای پیشین، ساختمان

مصدر ـ مصدر کلمه‌ای است که مفهوم اصلی فعل را، بی‌آنکه زمان و شخص آن مشخّص باشد، می‌رساند. مصدر از **بُن ماضی** فعل و پسوند ـَ ن ساخته می‌شود، مانند خوردن که از خورد (بُن ماضی) به اضافه‌ی پسوند ـَ ن ساخته شده است. مصدر چون زمان و شخص ندارد فعل به‌شمار نمی‌آید، بلکه یکی از اقسام اسم است.

مصدر جعلی ـ هر گاه از کلمه‌ای مثلاً اسم (یا مصدر زبان عربی) فعلی بسازند، مصدر آن فعل را **مصدر جعلی** می‌نامند. در این صورت آن اسم (یا مصدر زبان عربی) به عنوان بُن مضارع به‌کار می‌رود و بُن ماضی آن با **افزودن** ـ ید و مصدر آن با افزودن ـَ ن به بُن ماضی به‌دست می‌آید. مانند: چربیدن (چرب + ـ ید + ـَ ن)، بلعیدن (بلع + ـ ید + ـَ ن).

اجزای پیشین ـ بسیاری از فعل‌ها علاوه‌بر شناسه، اجزای دیگری نیز دارند. این اجزا را که عبارت از **می**، ب، ن و در قدیم م و **همی** است، چون در آغاز فعل می‌آیند **اجزای پیشین** می‌نامیم.

می معنی استمرار و ادامه یا تکرار به فعل می‌دهد. مثلاً می‌رفت گاهی در جمله با معنی استمرار است و گاهی همراه با معنی تکرار، چنانکه در جمله‌های زیر می‌بینیم:

او که به کتابخانه می‌رفت دوستش را در راه دید. (یعنی در حالی که عمل «رفتن» ادامه و استمرار داشت دوستش را دید.)

او هر روز به کتابخانه می‌رفت. (تکرار)

همچنین **می** (**همی**) گاهی فعل را التزامی می‌کند یعنی مفهوم آن را با آرزو یا تردید و یا جز آن همراه می‌کند. مانند می‌گذشت در این جمله:

ای کاش **می‌گذشت** به دیدار گلرخان　　این روز و آن شبی که به آه و فغان گذشت

سعید نفیسی

بـ مضارع ساده را به مضارع التزامی تبدیل می‌کند:

بـ + خورم ← بخورم

و یا بر سر فعل امر می‌آید:

برو، بروید.

مـ (در زبان قدیم) بیشتر / و نـ (در زبان امروز) امر را به نهی تبدیل می‌کنند:

مـَ + رو ← مرو، نـَ + رو ← نرو

همچنین نـ فعل منفی می‌سازد:

نَ + رفتند ← نرفتند

ساختمان فعلـ فعل را در زبان فارسی از جهت ساختمان به دسته‌های زیر می‌توان تقسیم کرد:
فعل‌های ساده، **فعل‌های پیشوندی**، **فعل‌های مرکّب**، **فعل‌های پیشوندی مرکّب**، **عبارت‌های فعلی**، **فعل‌های ناگذر یک شخصه**.

فعل‌های سادهـ فعل ساده فعلی است که بن مضارع آن یک **تکواژ** است؛ به بیان دیگر مصدرِ آن بیش از یک کلمه نیست، یعنی تنها از بُن ماضی و ـَ ن که نشانه‌ی مصدر است ساخته شده است:

آفریدن، آلودن، نویسانیدن، طلبیدن، گرفتن، تلگرافیدن.

فعل‌های پیشوندیـ فعل پیشوندی آن است که از یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته شود:

برداشتن، درافتادن، فرو رفتن، فراگرفتن، باز داشتن، وارفتن، وررفتن.

در این مثال‌ها بر، در، فرو، فرا، باز، وا، ور پیشوندهایی هستند که به همراه یک فعل ساده به‌کار رفته و فعل پیشوندی ساخته‌اند.

فعل‌های مرکّبـ فعل مرکّب فعلی است که از یک صفت یا اسم با یک فعل ساده ساخته می‌شود و مجموعاً یک معنی را می‌رساند:

لخت کردن، پراکنده ساختن، زمین خوردن.

یادآوری:

فعل‌های کمکی مانند «بود» و «باشیم» در «رفته بود» و «دیده باشم» و نیز پیشوندهای (بـ، نـ، می) در ساختمان فعل تغییری پدید نمی‌آورند و فعل‌های ساده‌ی همراه آن‌ها فعل ساده به‌شمار می‌آیند نه مرکّب، چون:

بخوانیم، نخوانید، می‌خواند، رفته بود، خواهد رفت و . . .

فعل‌های پیشوندی مرکّبـ این فعل‌ها از ترکیب یک اسم، یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته می‌شوند:

دم درکشیدن، سر درآوردن، تن در دادن، سرباز زدن.

عبارت‌های فعلیـ عبارت فعلی به دسته‌ای از کلمه‌ها گفته می‌شود که از مجموع آن‌ها یک معنی به‌دست می‌آید و اغلب با یک فعل ساده یا فعل مرکّب هم‌معنی می‌شود. عبارت‌های فعلی بیش از دو کلمه‌اند و معمولاً یکی از آن کلمه‌ها حرف اضافه است که در آغاز ترکیب می‌آید؛ چون:

از پای درآمدن، برپا کردن، به‌کار گرفتن، از چشم افتادن، از سر گرفتن.

فعل‌های ناگذر یک شخصهـ فعل ناگذر یک شخصه، فعلی است که نمی‌تواند مفعول داشته باشد و فقط به‌صورت سوّم شخص به‌کار می‌رود و به جای شناسه، ضمیر پیوسته‌ی مفعولی و اضافی، م، ت، ش، مان، تان، شان، شخص فعل را نشان می‌دهد، مانند خوش آمدن (خوشش آمدن) که به این صورت صرف می‌شود:

خوشم آمد، خوشت آمد، خوشش آمد، خوشمان آمد، خوشتان آمد، خوششان آمد.

فعل‌های ناگذر یک شخصه، اغلب با فعل‌های ساده‌ی آمدن، بودن، شدن، گرفتن، بردن، زدن، و «است» و مشتقّات آن ساخته می‌شوند، مانند:

خوش آمدن، حیف آمدن: خوشم آمد، حیفم آمد.

سرد بودن، گرم بودن: سردم است، گرمم بود.

غصه شدن: غصه‌ام شد.

خنده گرفتن: خنده‌ام گرفت.

خواب بردن: خوابم برد.

خشک زدن: خشکم زد.

عبارت‌های کنایی

گروهی از کلمات هستند که در آن، اجزای تشکیل‌دهنده، معنی حقیقی خود را از دست می‌دهند و همه‌ی اجزا با هم یک مفهوم فعلی واحد را می‌رسانند؛ چون عبارت زیر:

او چشم از جهان فرو بست = مُرد.

همه‌ی گروه کلمات «چشم از جهان فروبستن» کنایه است از مردن که کلمه‌ها در ساختار عبارت، معنی حقیقی خود را از دست داده‌اند.

تمرین و پرسش

□ نوع فعل‌های زیر را از جهت ساختمان مشخّص کنید:

آمدی، رفته بودی، شنیده‌اید، برمی‌دارم، فرا رفت، وارفته‌اند، باز کرد، دم درکشید، از پا در آمد، تن در نمی‌دهد، به‌کار نمی‌گیرند، وارفتم، خوشش آمد، گم کرده است، گرمش بود.

□ مصدر فعل‌های زیر را بنویسید:

آزرده بود، بیاساید، می‌آشوبد، می‌افرازند، بیالاید، می‌آمیزم، بیاورید، ببازند، می‌بیزند، بپزند، پنداشتم، بتازند، می‌خواهیم.

□ از کلمه‌های زیر مصدر جعلی بسازید:

بلع، چرب، طلب، تلگراف، جنگ، رقص

□ چهار مثال برای عبارت‌های فعلی بنویسید، چون:

زیر پوستش آب رفته است . (چاق شده است.)

□ پاسخ درست پرسش چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۸. «از کار افتاده است» و «فرو می‌خورید» چه فعل‌هایی‌اند؟

الف) هر دو پیشوندی

ب) اوّلی مرکّب، دوّمی پیشوندی

پ) اوّلی ناگذر یک شخصه، دوّمی مرکّب

ت) اوّلی عبارت فعلی، دوّمی پیشوندی

۴ـ ساختمان فعل‌های ساده

در فعل‌های ساده‌ی فارسی پس از حذف «ـَ ن» از مصدر، **بُن ماضی** باقی می‌ماند و از جهت تغییری که از بُن ماضی به بُن مضارع انجام می‌گیرد، آن‌ها را می‌توان به هشت گروه تقسیم کرد. تغییر از بُن ماضی به بُن مضارع طبق قاعده انجام می‌پذیرد، اما در هر گروه استثناهایی وجود دارد، یعنی در بعضی از فعل‌ها تغییر طبق قاعده انجام نمی‌گیرد. در اینجا تغییرات هر گروه و استثناهای آن‌ها را می‌آوریم:

گروه اولـ فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ـ یدن ختم می‌شود. در این فعل‌ها پس از حذف ـ **ید** از بُن ماضی، بُن مضارع به‌دست می‌آید؛ چون:

نالیدن که بُن ماضی آن نالید و بُن مضارع آن نال است.

برید که بُن ماضی آن برید و بُن مضارع آن بُر است.

اغلب فعل‌های فارسی در این گروه جای دارند. مصدرهای جعلی نیز در این گروه هستند. استثناهای این گروه عبارتند از:

آفریدن (بُن ماضی: آفرید، بُن مضارع: آفرین)

گزیدن (بُن ماضی: گزید، بُن مضارع: گزین)

شنیدن (بُن ماضی: شنید، بُن مضارع: شنو)

دیدن (بُن ماضی: دید، بُن مضارع: بین)

چیدن (بُن ماضی: چید، بُن مضارع: چین)

گروه دومـ فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به دَن ختم می‌شود. در این فعل‌ها پس از حذف د از بُن ماضی، بُن مضارع به‌دست می‌آید:

خوردن، که بن ماضی آن خورد و بن مضارع آن خور است.

پراکندن که بن ماضی آن پراکند و بن مضارع آن پراکن است.

استثناهای این گروه عبارت است از:

آزردن (بن ماضی: آزرد، بن مضارع: آزار)

آمدن (بن ماضی: آمد، بن مضارع: آ)

زدن (بن ماضی: زد، بن مضارع: زن)

شدن (بن ماضی: شد، بن مضارع: شو)

کردن (بن ماضی: کرد، بن مضارع: کُن)

مردن (بن ماضی: مُرد، بن مضارع: میر)

گروه سومـ فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ـودن (اودن) ختم می‌شود. در این فعل‌ها پس از حذف د از بن ماضی، (ـ و) به ا (آ) تبدیل می‌شود:

آزمودن که بن ماضی آن آزمود و بن مضارع آن آزما است.

زدودن که بن ماضی آن زدود و بن مضارع آن زدا است.

استثناهای این گروه، بودن است که بن ماضی آن بود و بن مضارع آن بو است و درودن که بن ماضی آن درود و بن مضارع آن دِرَو است.

گروه چهارم- فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ادن (آدن) ختم می‌شود. در این فعل‌ها پس از حذف ـ اد (آد) از بن ماضی، بن مضارع به‌دست می‌آید:

افتادن که بن ماضی آن افتاد و بن مضارع آن اُفت است.

فرستادن که بن ماضی آن فرستاد و بن مضارع آن فرست است.

استثناهای این گروه عبارتند از:

دادن (بن ماضی: داد، بن مضارع: ده)

گشادن (بن ماضی: گشاد، بن مضارع: گشا)

گروه پنجم- فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ـختن ختم می‌شود. در این فعل‌ها ت از بن ماضی حذف و خ به ز تبدیل می‌شود:

ساختن که بن ماضی آن ساخت و بن مضارع آن ساز است.

سوختن که بن ماضی آن سوخت و بن مضارع آن سوز است.

بیختن که بن ماضی آن بیخت و بن مضارع آن بیز است.

استثناهای این گروه عبارتند از:

شناختن (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس)

فروختن (بن ماضی: فروخت، بن مضارع: فروش)

گسیختن (بن ماضی: گسیخت، بن مضارع: گسل)

گروه ششم- فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ـستن ختم می‌شود. در این فعل‌ها پس از حذف ست از بن ماضی، بن مضارع به‌دست می‌آید:

زیستن که بن ماضی آن زیست و بن مضارع آن زی است.

آراستن که بن ماضی آن آراست و بن مضارع آن آرا است.

در این گروه اگر پس از حذف ست از بن ماضی فقط یک صامت (حرف بی‌صدا) و یک مصوّت (حرف با صدا) باقی بماند، این دو حالت به‌وجود می‌آید:

الف) اگر مصوّت باقی‌مانده اَ یا آ باشد، در بن مضارع حرف صامت هـ افزوده می‌شود، مانند: جَستن که بن ماضی آن جَست است و پس از حذف ست، جَ باقی می‌ماند (یعنی ج و فتحه) که هـ بدان افزوده می‌شود و بدل به جَه می‌گردد. در فعل‌های خواستن، رَستن، وکاستن نیز بن مضارع

به همین ترتیب به‌دست می‌آید: خواست ← خواه، رَست ← رَه، کاست ← کاه.

ب) اگر مصوّت باقی مانده اُ باشد تبدیل به او می‌شود:

جُستن که بن ماضی آن جُست است. اگر ست را حذف کنیم جُ (یعنی صامت ج و مصوّت اُ) باقی می‌ماند و اُ به او تبدیل می‌شود و بن مضارع به‌دست می‌آید یعنی جو؛ در فعل‌های رُستن و شستن نیز بن مضارع به همین ترتیب به‌دست می‌آید: رُست ← رو، شست ← شو.

استثناهای این گروه عبارت است از:

بستن (بن ماضی: بَست، بن مضارع: بند)

پیوستن (بن ماضی: پیوست، بن مضارع: پیوند)

خاستن (بن ماضی: خاست، بن مضارع: خیز)

شکستن (بن ماضی: شکست، بن مضارع: شکن)

نگریستن (بن ماضی: نگریست، بن مضارع: نگر)

گسستن (بن ماضی: گسست، بن مضارع: گسل)

نشستن (بن ماضی: نشست، بن مضارع: نشین)

گروه هفتمـ فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ـشتن ختم می‌شود، در این فعل‌ها پس از حذف ت، ش به ر تبدیل می‌شود:

کاشتن که بن ماضی آن کاشت و بن مضارع آن کار است.

گذشتن که بن ماضی آن گذشت و بن مضارع آن گذر است.

استثناهای این گروه عبارت است از:

رشتن (بن ماضی: رشت، بن مضارع: ریس)

گشتن (بن ماضی: گشت، بن مضارع: گرد)

نوشتن (بن ماضی: نوشت، بن مضارع: نویس)

افراشتن (بن ماضی: افراشت، بن مضارع: افراز)

سرشتن (بن ماضی: سرشت، بن مضارع: سرش)

کُشتن (بن ماضی: کُشت، بن مضارع: کُش)

گروه هشتمـ فعل‌هایی است که مصدر آن‌ها به ـفتن ختم می‌شود. در این فعل‌ها پس از حذف ت از بن ماضی، ف تبدیل به ب می‌شود:

تافتن که بن ماضی آن تافت و بن مضارع آن تاب است.

یافتن که بن ماضی آن یافت و بن مضارع آن یاب است.

□ در این گروه، در چند فعل پس از حذف حرف پایانی بن ماضی، بن مضارع به‌دست می‌آید:

بافتن (بن ماضی: بافت، بن مضارع: باف)

شکافتن (بن ماضی: شکافت، بن مضارع: شکاف)

شکفتن (بن ماضی: شکفت، بن مضارع: شکُف)

و در چند فعل پس از حذف حرف پایانی بن ماضی، ف به ب و مصوّت اُ به مصوّت او تبدیل می‌شود:

آشفتن که بن ماضی آن آشفت و بن مضارع آن آشوب است.

رُفتن که بن ماضی آن رُفت و بن مضارع آن روب است.

و در «سفتن» بن ماضی «سفت» و بن مضارع «سنب» است.

تمرین و پرسش

□ تعیین کنید هرکدام از مصدرهای زیر از چه گروهی است و نیز بن ماضی و بن مضارع آن‌ها را مشخّص کنید و در جدولی مطابق مثال بنویسید:

آشامیدن، آمرزیدن، بریدن، آوردن، افسردن، پراکندن، آزمودن، آلودن، زدودن، افتادن، ایستادن، فرستادن، انداختن، اندوختن، پرداختن، پنداشتن، پیراستن، دانستن، زیستن، گذاشتن، گذشتن، فریفتن، کوفتن، یافتن.

مثال:

مصدر	بن ماضی	بن مضارع	گروه
آشامیدن	آشامید	آشام	اوّل

□ بن ماضی و بن مضارع مصدرهای زیر را تعیین کنید و مطابق مثال بنویسید:

آفریدن، گزیدن، شنیدن، دیدن، چیدن، آمدن، بردن، زدن، شدن، کردن، مردن، دادن، فروختن، بستن، پیوستن، خاستن، شکستن، گسستن، نشستن، گشتن، نوشتن، افراشتن، سفتن، گرفتن، گفتن.

مثال: آفریدن (بُن ماضی: آفرید، بن مضارع: آفرین)

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۹. «گسل» و «گشا» چه ساخت‌هایی هستند؟

الف) به ترتیب بن ماضی و مضارع
ب) هر دو بن مضارع
پ) هر دو بن ماضی
ت) به‌ترتیب بن مضارع و بن ماضی

۱۰. «ریس» چه ساختی و از چه مصدری است؟

الف) بن ماضی از «ریختن»
ب) بن ماضی از «رشتن»
پ) بن مضارع از «رشتن»
ت) بن مضارع از «رسیدن»

۵ـ مشتقّات فعل

مشتقّات فعل، همه‌ی ساخت‌هایی است که از بن ماضی و بن مضارع ساخته می‌شوند. مشتقّات فعل بر دو دسته است: ساخت‌های فعلی، ساخت‌های اسمی و صفتی.

ساخت‌های فعلی

ساخت‌های فعلی که با بن ماضی ساخته می‌شوند، عبارتند از:

ماضی ساده (مطلق)، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی ابعد، ماضی نقلی مستمر، ماضی مستمر (ملموس)، ماضی ملموس نقلی، ماضی التزامی، مستقبل.

ساخت‌های فعلی که با بن مضارع ساخته می‌شوند، عبارتند از:

مضارع ساده، مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع مستمر (ملموس)، امر.

ساخت‌های اسمی و صفتی (وصفی)

الف) ساخت‌های اسمی و صفتی معروف که با بن ماضی ساخته می‌شوند، به‌قرار زیرند:

۱. بن ماضی + ار:

خرید + ار ← خریدار (صفت فاعلی)

گرفت + ار ← گرفتار (صفت مفعولی)

گفت + ار ← گفتار (اسم مصدر)

۲. بن ماضی + حرکتی که با هاء نشان داده می‌شود و در این دستور از آن به نام «های بیان حرکت» تعبیر شده است؛ چون:

خورد + ه ← خورده (صفت مفعولی)

دید + ه ← دیده (اسم آلت)

۳. بن ماضی + گار:

آفرید + گار ← آفریدگار (صفت فاعلی)

۴. بن ماضی + گر؛ چون:

ریخت + گر ← ریختگر (صفت فاعلی)

۵. بن ماضی + کار:

کِشت + کار ← کِشتکار (صفت فاعلی)

۶. بن ماضی + ـَ ن، که مصدر می‌سازد:

خورد + ـَ ن ← خوردن

۷. بن ماضی + بان، چون:

دید + بان ← دیدبان (صفت)

۸. بن ماضی + مان، چون:

ساخت + مان ← ساختمان (اسم)

۹. پیشوند + بن ماضی، چون:

بر + آورد ← برآورد (اسم)

در + آمد ← درآمد (اسم)

باز + دید ← بازدید (اسم)

۱۰. اسم + بن ماضی، که اسم مرکّب می‌سازد:

سر + رسید ← سررسید

صواب + دید ← صوابدید

۱۱. بن ماضی + و + بن ماضی (از دو فعل جداگانه):

زد + و + خورد ← زد و خورد (اسم)

۱۲. بن ماضی [+ و]+ بن مضارع (از همان فعل):

گفت + گو ← گفتگو (اسم)

رُفت + و + روب ← رفت و روب (اسم)

۱۳. بن ماضی + و + بن مضارع (از دو فعل جداگانه):

خورد + و + خواب ← خورد و خواب (اسم)

۱۴. بُن ماضی به تنهایی به صورت اسم:

ساخت، دوخت، ریخت.

ب) ساخت‌های اسمی و صفتی معروف که با بن مضارع ساخته می‌شوند، به قرار زیرند:

۱. بن مضارع + ـَ نده صفت فاعلی

رو + ـَ نده ← رونده

جه + ـَ نده ← جهنده

۲. بن مضارع + ا؛ صفت فاعلی

دان + ا ← دانا

دار + ا ← دارا

۳. بن مضارع + گار؛ صفت فاعلی

آمرز + گار ← آمرزگار

آموز + گار ← آموزگار

۴. بن مضارع + ان؛ چون:

خواه + ان ← خواهان (صفت فاعلی)

گذر + ان ← گذران (اسم مصدر)

«ان = ان» در کلمه‌هایی مانند عقدکنان، شیرینی‌خوران، حنابندان اسم مصدری ساخته است که بر مراسم نیز دلالت دارد.

۵. بن مضارع + گر:

توان + گر ← توانگر (صفت فاعلی)

آشوب + گر ← آشوبگر (صفت فاعلی)

۶. بن مضارع + ـِ ش:

پذیر + ـِ ش ← پذیرش (اسم مصدر)

جَه + ـِ ش ← جَهِش (اسم مصدر)

۷. بن مضارع + «های بیان حرکت»:

گیر + ه ← گیره (اسم آلت)

تاب + ه ← تابه (اسم آلت)

اندیش + ه ← اندیشه (اسم مصدر)

خند + ه ← خنده (اسم مصدر)

۸. بن مضارع + مان:

زای + مان ← زایمان (اسم)

ساز + مان ← سازمان (اسم)

۹. بن مضارع + اک:

خور + اک ← خوراک (اسم)

پوش + اک ← پوشاک (اسم)

۱۰. بن مضارع + ناک:

اندیش + ناک ← اندیشناک (صفت)

سوز + ناک ← سوزناک (صفت)

۱۱. بن مضارع + و + بن مضارع (از دو فعل جداگانه):

سوز + و + گداز ← سوزوگداز (اسم)

افت + و + خیز ← افت‌وخیز (اسم)

۱۲. بن مضارع + ا + بن مضارع (همان فعل یا فعل دیگر):

کش + ا + کش ← کشاکش (اسم)

رو + ا + رو ← روارو (اسم)

تک + ا + پو ← تکاپو (اسم)

۱۳. بن ماضی + و + بن مضارع (از همان فعل یا از فعل دیگر، با واو عطف یا بی‌واو):

سوخت و سوز، ریخت و پاش، جستجو

۱۴. بن مضارع به تنهایی به‌صورت اسم به‌کار می‌رود:

پندار، پرهیز، تراش، جوش، فریب، شتاب، گزین، نگار.

۱۵. از بن مضارع در ترکیب با کلمه‌های دیگر (از قبیل اسم، صفت، قید و جز آن‌ها) انواع کلمه‌هایی ساخته می‌شود؛ چون:

□ رونویس، گوشمال، پای‌بوس، دست‌بوس، دسترس (اسم مرکّب)

□ آتش‌نشان، آمارشناس، ارزیاب، باستان‌شناس، باطری‌ساز (صفت شغلی)

□ آمپرسنج، خاک‌انداز، آتش‌گردان، بالاپوش، پیش‌بند (اسم آلت)

□ بارانداز، خاکریز، دست‌انداز، پیاده‌رو، راهرو (اسم مکان)

□ گوشه‌گیر، خودخواه، شادی‌بخش، گیاهخوار، سخنگو (صفت فاعلی)

□ دست‌آموز، دست‌باف، نوساز، پس‌انداز، دست‌افشار (صفت مفعولی)

یادآوری:

اگر بن مضارع به (آ) یا ـ و ختم شود، در ترکیب با اجزای دیگر میان بُن مضارع و جزءِ بعدی ی افزوده می‌شود، مانند:

آی (= آ، بن مضارعِ آمدن) + ـَ نده ← آینده

شوی (= شو، بن مضارعِ شستن) + ـَ نده ← شوینده

آزمای (= آزما، بن مضارعِ آزمودن) + ـِ ش ← آزمایش

پیرای (= پیرا، بن مضارعِ پیراستن) + ه[1] ← پیرایه

تمرین و پرسش

□ ساختمان هر یک ازکلمه‌های زیر را مطابق مثال مشخّص کنید:

خواستار، نمودار، مردار، دیدار، کردار، شنیده، پخته، گفته، پروردگار، رستگار، رفتگر، کشتکار، دویدن، رسیدن، سرکوفت، چشمداشت، دادوستد، جستجو، ریخت‌وپاش، جست‌وخیز.

مثال: خواستار = خواست (بن ماضی از خواستن) + ار

□ از بن ماضی هر یک از مصدرهای زیر، یک کلمه‌ی مرکّب بسازید:

آلودن، آمدن، خوردن، ساختن، بستن، گشتن، نوشتن.

مثال: آلودن ← خاک‌آلود

۱. ه نشانه‌ی های بیان حرکت، مساوی e یا a است.

□ ساختمان هر یک از کلمه‌های زیر را مطابق مثال مشخّص کنید:

سراینده، توانا، سازگار، تازان، خیزش، گویش، ماله، ریسمان، سوزوساز، جست‌وخیز.

مثال: سراینده = سرای (بن‌مضارع) + ـ نده

□ از بن مضارع هر یک از مصدرهای زیر، یک کلمه‌ی مرکّب بسازید:

نشستن، ریختن، گرفتن، سنجیدن، شناختن، داشتن، کاویدن.

مثال: نشستن ← خاک‌نشین

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۱. ماضی نقلی، ماضی ساده، مضارع‌التزامی به‌ترتیب از کدام بن فعل ساخته می‌شوند؟

الف) هر سه از بن مضارع

ب) هر سه از بن ماضی

پ) به ترتیب از بن ماضی، بن ماضی، بن مضارع

ت) به‌ترتیب از بن ماضی، بن مضارع، بن ماضی

۱۲. «لرزان» چه ساختی است؟

الف) مخفّف لرزانیدن

ب) بن مضارع از «لرزیدن»

پ) بن مضارع از لرزیدن + ان

ت) بن ماضی از «لرزانیدن»

۱۳. «حنابندان» از چه اجزایی ساخته شده؟

الف) حنابند + ان

ب) حنا + بندان

پ) حنا + ب + ند + ان

ت) حنا + بند + ان

۱۴. «زایمان» از چه اجزایی ساخته شده؟

الف) زا + یما + ن

ب) زا + یمان

پ) زایم + ان

ت) زا + ی + مان

۶ـ اقسام ماضی

چنانکه قبلاً دیدیم زمان‌های اصلی فعل سه بیشتر نیست؛ گذشته، حال و آینده. لیکن برای بیان وقوع فعل در هر یک از زمان‌های اصلی، ساخت‌های گوناگونی وجود دارد؛ این ساخت‌ها در موارد خاصّی به‌کار می‌رود. مثلاً اگر بخواهیم «به مسافرت رفتن کسی را» در زمان گذشته بیان کنیم، بنا به مورد خاصّ و به حکم بافت کلام ممکن است، فعل را به صورت‌های گوناگون بیاوریم:

او به مسافرت رفت.

او به مسافرت رفته است.

او به مسافرت می‌رفت.

او به مسافرت رفته بود.

او به مسافرت رفته بوده است.

فعل این جمله‌ها همگی رفتن در زمان گذشته را نشان می‌دهد؛ لیکن هر یک را در مورد خاصّی به‌کار می‌بریم. چنانکه در صفحات آینده خواهیم دید.

فعل‌های ماضی- فعل‌هایی که بر زمان گذشته دلالت می‌کنند ماضی نامیده می‌شوند. انواع معروف فعل ماضی در زبان فارسی عبارت است از:

ماضی ساده (مطلق)، ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید، ماضی ابعد، ماضی التزامی، ماضی مستمر (ملموس)، ماضی ملموس نقلی.

ماضی ساده (مطلق)- ماضی ساده از بن ماضی با افزودن شناسه‌ها ساخته می‌شود، جز سوّم شخص مفرد که شناسه ندارد و بن ماضی به صورت فعل به‌کار می‌رود. از آنجا که این ماضی از جهت ساخت، ساده‌ترین فعل‌های ماضی است، ماضی ساده نامیده می‌شود. در جدول زیر، شش شخص ماضی ساده نشان داده شده است.

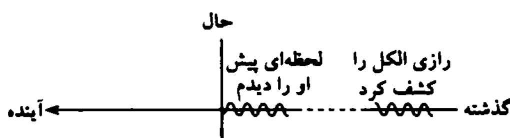
شخص	بن ماضی	شناسه	ماضی ساده
اوّل شخص مفرد	نوشت	ـَ م	نوشتم
دوّم شخص مفرد	نوشت	ـی	نوشتی
سوّم شخص مفرد	نوشت	ـ[1]	نوشت
اوّل شخص جمع	نوشت	ـیم	نوشتیم
دوّم شخص جمع	نوشت	ـید	نوشتید
سوّم شخص جمع	نوشت	ـَند	نوشتند

ماضی ساده معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. بیان وقوع فعل در زمان گذشته به‌طور مطلق، یعنی بدون استمرار و تکرار و بدون توجه به نزدیکی و دوری زمان آن نسبت به زمان حال و بی‌آنکه به مفهوم‌هایی چون آرزو و تردید و جز آن‌ها وابسته باشد، چون:

رازی الکل را کشف کرد. (گذشته‌ی دور)

لحظه‌ای پیش، او را دیدم. (گذشته‌ی بسیار نزدیک)



۱. از فعل‌های فارسی، دو ساخت، شناسه ندارد؛ اوّل: ماضی ساده‌ی سوّم شخص مفرد، دوّم: امر دوّم شخص مفرد.

۲. بیان وقوع فعل در زمان حال:

بچه‌ها من رفتم. (درحالی که گوینده نرفته و می‌خواهد برود.)



۳. بیان وقوع فعل در زمان آینده که معمولاً همراه شرط و امثال آن است:

بابک، ساعت چهار بیا جلو مدرسه اگر نیامدی من رفتم.

یعنی اگر نیایی من خواهم رفت.

۴. به جای ماضی استمراری در فعل‌های «بودن» و «داشتن»:

سال‌ها بود که او را ندیده بودم.

هر روز سر درد داشتم.

در این مثال‌ها اگر به جای فعل‌های «بود» و «داشتم» فعل‌های دیگری بگذاریم باید ماضی استمراری باشد:

سال‌ها **می‌گذشت** که او را ندیده بودم.

هر روز سرم درد **می‌کرد**.

۵. در فعل ماضی مستمر از مصدر «داشتن» به عنوان فعل کمکی:

داشتم می‌رفتم، داشتی می‌رفتی...

۶. در فعل ماضی بعید از مصدر «بودن» به عنوان فعل کمکی:

رفته بودم، رفته بودی...

ماضی نقلی- ماضی نقلی از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی (بن ماضی به اضافه‌ی های بیان حرکت) به اضافه‌ی فعل‌های کمکی ام، ای، است، ایم، اید، اند ساخته می‌شود؛ در جدول صفحه‌ی بعد شش شخص ماضی نقلی نشان داده شده است:

گاهی فعل کمکی از ماضی نقلی حذف می‌شود:

احمد به خانه رفته و هنوز برنگشته است.

حسن به مسافرت رفته. [به‌جای رفته است.]

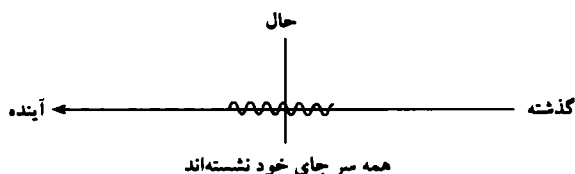
شخص	بن ماضی + ه= صفت مفعولی	فعل کمکی	ماضی نقلی
اوّل شخص مفرد	خورد +ه	ام	خورده‌ام
دوّم شخص مفرد	خورد + ه	ای	خورده‌ای
سوّم شخص مفرد	خورد +ه	است	خورده است
اوّل شخص جمع	خورد + ه	ایم	خورده‌ایم
دوّم شخص جمع	خورد + ه	اید	خورده‌اید
سوّم شخص جمع	خورد + ه	اند	خورده‌اند

ماضی نقلی معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. بیان فعلی که در زمان گذشته شروع شده و هنوز ادامه دارد:

بچه خوابیده است. («خوابیدن» در گذشته شروع شده است و هنوز ادامه دارد.)

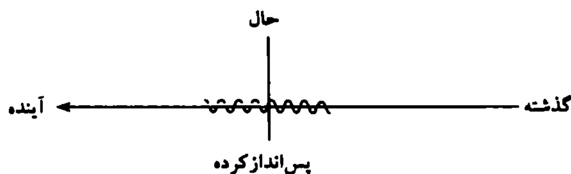
همه سرجای خود **نشسته‌اند**. («نشستن» در گذشته شروع شده است و هنوز ادامه دارد.)



۲. بیان فعلی که در گذشته اتّفاق افتاده و اثر یا نتیجه‌ی آن تا حال باقی است.

مجید به کارخانه **رفته** (و هنوز آنجاست.)

پرویز مبلغی پول **پس‌انداز کرده** (می‌خواهد با آن دوچرخه بخرد.)



۳. بیان فعلی که واقع نشده (ساخت منفی) ولی انتظار واقع شدنش می‌رود:

سعید هنوز از مسافرت **برنگشته** (امروزها باید برگردد.)

۴. به جای ماضی التزامی:

گویا جایی **خوانده‌ام** که این کتاب را به او نسبت داده‌اند.

یعنی خوانده باشم.

۵. بیان فعلی که گوینده به هنگام وقوع آن غایب بوده باشد:

زهرا می‌گفت که غذا را مادرش **پخته است.**

دیروز فهمیدم که او این کار را **کرده است.**

شنیدم که علی به مسافرت **رفته است.**

۶. در فعل ماضی مستمر نقلی از مصدر «داشتن» به عنوان فعل کمکی:

داشته می‌رفته است.

۷. در فعل ماضی ابعد از مصدر «بودن» به عنوان فعل کمکی:

رفته بوده‌ام، رفته بوده‌ای. . .

□ در ماضی نقلی، گاهی فعل کمکی با قرینه‌ی لفظی یا معنوی حذف می‌شود:

۱. با قرینه‌ی لفظی: بچّه‌ها به مدرسه **رفته** و **برگشته‌اند**. فعل کمکی «اند» از آخر فعل «رفته» به قرینه‌ی فعل «برگشته‌اند» در جمله‌ی بعدی حذف شده است.

۲. با قرینه‌ی معنوی (معمولاً در ساخت سوّم شخص مفرد):

ساسان به مدرسه **رفته**. سوسن **خوابیده**.

یعنی ساسان به مدرسه **رفته است** و سوسن **خوابیده است**.

و اگر دو یا چند ماضی نقلی به دنبال هم بیایند، فعل کمکی معمولاً تنها در آخرین فعل می‌آید و از بقیه حذف می‌شود:

علی به دبستان **رفته** و امتحان **داده** و **برگشته است.**

پرسش

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۵. در فعل‌های «خروشید» و «جویده‌ایم» شناسه کدام است؟

الف) ید و ایم　　ب) ید و م

پ) ید، دوّمی ندارد　　ت) اوّلی ندارد، دوّمی یم

۱۶. «خلیده است» و «جهیدند» به ترتیب چه فعل‌هایی هستند؟

الف) ماضی ساده و ماضی نقلی　　ب) هر دو ماضی ساده

پ) ماضی نقلی و ماضی ساده　　ت) هر دو ماضی نقلی

۷ـ ماضی استمراری، ماضی نقلی مستمر

ماضی استمراریـ ماضی استمراری از ماضی ساده ساخته می‌شود؛ بدین‌ترتیب که به اوّل ماضی ساده جزءِ پیشین **می** می‌افزایند:

شخص	جزء پیشین	ماضی ساده	ماضی استمراری
اوّل شخص مفرد	می	خوردم	می‌خوردم
دوّم شخص مفرد	می	خوردی	می‌خوردی
سوّم شخص مفرد	می	خورد	می‌خورد
اوّل شخص جمع	می	خوردیم	می‌خوردیم
دوّم شخص جمع	می	خوردید	می‌خوردید
سوّم شخص جمع	می	خوردند	می‌خوردند

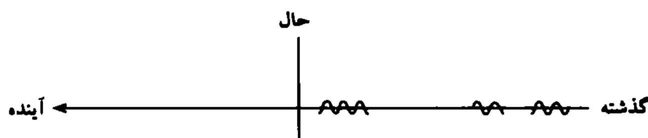
ماضی استمراری معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. بیان فعلی که وقوع آن در زمان گذشته ادامه داشته است:

خورشید **می‌درخشید** و یخ‌ها را آب **می‌کرد**.

۲. بیان فعلی که در زمان گذشته چند بار تکرار شده است:

من هر روز سه بار شنا **می‌کردم**.



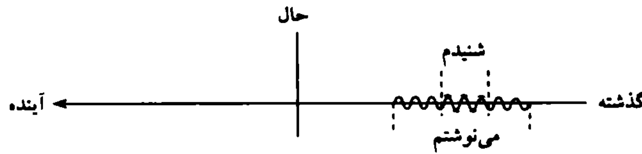
۳. بیان عادت درگذشته:

پدرم سال‌ها سیگار **می‌کشید** ولی آخر ترک کرد.



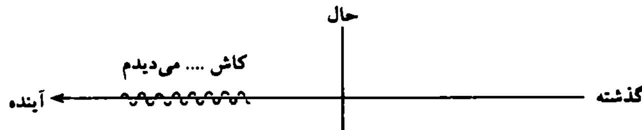
۴. بیان فعلی که در زمان وقوع آن، فعل دیگر نیز واقع شده است:

تمرین‌های دستور را **می‌نوشتم** که صدای در زدن را شنیدم.



۵. به جای مضارع التزامی:

کاش دوباره شما را **می‌دیدم**. [یعنی کاش دوباره شما را ببینم.]



۶. در مفهوم التزام و برای بیان آرزو و یا شرط و جز آن:

دیروز به تماشای مسابقه‌ی فوتبال رفتم. کاش تو هم **می‌آمدی**.

دیروز رفقا خانه‌ی ما بودند اگر تو هم می‌آمدی، خوشحال **می‌شدیم**.

ماضی نقلی مستمرـ با افزودن جزءِ پیشین **می** بر سر ماضی نقلی، **ماضی نقلیِ مستمر** ساخته می‌شود:

شخص	جزء پیشین	ماضی نقلی	ماضی نقلی مستمر
اوّل شخص مفرد	می	خورده‌ام	می‌خورده‌ام
دوّم شخص مفرد	می	خورده‌ای	می‌خورده‌ای
سوّم شخص مفرد	می	خورده است	می‌خورده است
اوّل شخص جمع	می	خورده‌ایم	می‌خورده‌ایم
دوّم شخص جمع	می	خورده‌اید	می‌خورده‌اید
سوّم شخص جمع	می	خورده‌اند	می‌خورده‌اند

اگر وقوع فعلی که با ماضی نقلی بیان می‌شود، در گذشته همراه با استمرار یا تکرار بوده باشد آن را با ماضی نقلی مستمر بیان می‌کنند:

ادیبان و هنرمندان. . .میراث فرهنگی آن اجتماع را غنی‌تر **می‌ساخته‌اند** و آن را از نسلی به نسل دیگر **می‌رسانده‌اند**.

جلال آل احمد (در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۷۰)

تمرین و پرسش

□ نوع ماضی و شخص فعل‌های زیر را مطابق مثال معیّن کنید:

می‌شنیده‌اند، پرسیده است، ساخته‌اید، گفتند، می‌رفته‌ای، می‌ستود، می‌بردی، می‌آورده‌اید، می‌رسیده‌ای.

مثال: می‌شنیده‌اند: فعل ماضی نقلی مستمر، سوّم شخص جمع.

□ سه عبارت بنویسید و در آن‌ها، هم ماضی استمراری و هم ماضی ساده به‌کار ببرید.

مثال: از پله‌ها پایین می‌رفتم که یک دفعه صدایی بلند شد.

□ سه عبارت بنویسید و در آن‌ها ماضی نقلی مستمر به‌کار ببرید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۷. «می‌نوشتید»، «فرستاده است» و «می‌افشانده‌ام» به ترتیب چه فعل‌هایی هستند؟

الف) ماضی نقلی، ماضی ساده، ماضی نقلی مستمر

ب) ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی استمراری

پ) ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی نقلی مستمر

ت) ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی مستمر

۱۸. در عبارت زیر به‌ترتیب چه فعل‌هایی به‌کار رفته است: دوستی «داشتم» که به نقاشی عشق «می‌ورزید». وی چند تابلو خوب «کشیده است».

الف) ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی

ب) ماضی ساده، ماضی ساده، ماضی نقلی

پ) ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی ساده

ت) ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی ساده

۸ـ ماضی بعید (دور)، ماضی ابعد (دورتر)

ماضی بعیدـ ماضی بعید از صفت مفعولی فعل اصلی (بُن ماضی به اضافه‌ی ه [ه]) و ماضی ساده‌ی فعل کمکی «بودن» ساخته می‌شود:

شخص	صفت مفعولی		ماضی نقلی «بودن»	ماضی بعید
	بن ماضی	نشانه‌ی صفت مفعولی		
اوّل شخص مفرد	خورد	ه	بودم	خورده بودم
دوّم شخص مفرد	خورد	ه	بودی	خورده بودی
سوّم شخص مفرد	خورد	ه	بود	خورده بود
اوّل شخص جمع	خورد	ه	بودیم	خورده بودیم
دوّم شخص جمع	خورد	ه	بودید	خورده بودید
سوّم شخص جمع	خورد	ه	بودند	خورده بودند

ماضی بعید بیشتر برای بیان فعلی به‌کار می‌رود که پیشتر از فعل دیگری اتّفاق افتاده باشد. فعلی را که قبلاً اتّفاق افتاده با **ماضی بعید** و فعلی را که بعد از آن روی داده معمولاً با فعل‌هایی از قبیل ماضی ساده یا استمراری بیان می‌کنند:

ناهار را **خورده بودم** که مجید وارد شد.

وقتی که مجید وارد **می‌شد**، من ناهارم را **خورده بودم**.

□ **در ماضی بعید فعل کمکی فقط با قرینه حذف می‌شود:**

تو به همدان **رفته** و **برگشته بودی** که من ترا دیدم.

یعنی رفته بودی و برگشته بودی. به قرینه‌ی «بودی» در «برگشته بودی»، «بودی» از «رفته بودی» حذف شده است.

ماضی ابعدـ ماضی ابعد از صفت مفعولی فعل اصلی (بُن ماضی به اضافه‌ی ه [ه]) و ماضی نقلی فعل کمکی «بودن» ساخته می‌شود:

شخص	صفت مفعولی		ماضی نقلی «بودن»	ماضی ابعد
	بن ماضی	نشانه‌ی صفت مفعولی		
اوّل شخص مفرد	خورد	ه	بوده‌ام	خورده بوده‌ام
دوّم شخص مفرد	خورد	ه	بوده‌ای	خورده بوده‌ای
سوّم شخص مفرد	خورد	ه	بوده است	خورده بوده است
اوّل شخص جمع	خورد	ه	بوده‌ایم	خورده بوده‌ایم
دوّم شخص جمع	خورد	ه	بوده‌اید	خورده بوده‌اید
سوّم شخص جمع	خورد	ه	بوده‌اند	خورده بوده‌اند

□ ماضی ابعد برای بیان وقوع فعلی به‌کار می‌رود که درگذشته‌ی دورتر روی داده و به طریق نقلِ حکایت گفته می‌شود:

این کتاب را پدربزرگم به پدرم **داده بوده [است]**، پدرم آن را به برادر بزرگم داده بود، برادرم آن را به من داد.

□ در ماضی ابعد نیز یک یا هر دو جزءِ فعل کمکی با قرینه یا فقط یک جزءِ آن، بدون قرینه یا با قرینه حذف می‌شود:

سیاح به چین رفته و از آنجا دوباره به ژاپن بازگشته بوده است. (حذف هر دو جزء با قرینه)

در راه یکی از مسافران دچار بیماری شده بوده.. .(حذف یک جزء بی‌قرینه)

تمرین و پرسش

□ نوع ماضی و شخص فعل‌های زیر را مشخّص کنید:

رفته بوده‌ایم، گفته بود، شنیده بوده‌اید، می‌ستوده است، برده بودند، می‌آوردند، آورده بوده‌اید.

□ سه عبارت بنویسید و در آن‌ها ماضی بعید به‌کار ببرید.

□ سه عبارت بنویسید و در آن‌ها ماضی ابعد به‌کار ببرید.

□ در نوشته‌های زیر نوع و شخص فعل‌ها را مشخّص کنید:

وقتی صدای وحشت‌انگیزکیاهای الموت در طالقان و قزوین و جبال طنین می‌افکند، سال‌ها می‌گذشت که صدای شاعر یمکان خاموشی گرفته بود.

زرین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۸۱)

مقارن نوروز جنگ با اصفهان آغاز شد. در تمام این مدت شاه سلطان حسین کاری نکرده بود.

مجتبی مینوی (تاریخ و فرهنگ، ص ۳۰۰)

گشتاسب. . .با آنکه تا آن روز سه بار وعده‌ی واگذاری سلطنت به پسر داده هر بار آن را زیر پا نهاده، حال آنکه خود با زمینه چینی آن را از پدرش گرفته بوده، اکنون هم برای آنکه چند صباحی بیشتر پادشاهی کرده باشد او را به زوالگاه زاول روانه کرده است.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۱۰۳)

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۹. «ستوده‌اند»، «گردیده بود» و «می‌شنیده‌اید» به ترتیب چه فعل‌هایی هستند؟

الف) ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی نقلی مستمر

ب) ماضی ابعد، ماضی بعید، ماضی استمراری

پ) ماضی ابعد، ماضی نقلی، ماضی نقلی مستمر

ت) ماضی نقلی، ماضی ساده، ماضی استمراری

۲۰. در عبارت زیر به‌ترتیب، چه فعل‌هایی به‌کار رفته است؟

حکایت کرد که چون از مدرسه به‌واسطه‌ی بیمار بودن اخراج شده بوده از آنجاکه جوانی مستعد و کارکن بوده، من شخصاً به‌کار او علاقه‌مند بوده‌ام، به مجرد اینکه ماوقع را گفت، حادثه را به‌خاطر آوردم.

الف) ماضی ساده، ماضی ابعد، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی ساده، ماضی ساده

ب) ماضی ساده، ماضی ابعد، ماضی نقلی، ماضی نقلی، ماضی ساده، ماضی ساده

پ) ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی ابعد، ماضی بعید، ماضی ساده، ماضی ساده

ت) ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی بعید، ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی استمراری

۹ـ ماضی التزامی

ماضی التزامیـ از صفت مفعولی فعل اصلی (بن ماضی به اضافه‌ی ه [ه]) و مضارع ساده‌ی «باشیدن» ساخته می‌شود:

شخص	صفت مفعولی		مضارع ساده‌ی «باشیدن»	ماضی التزامی
	بن ماضی	نشانه‌ی صفت مفعولی		
اوّل شخص مفرد	خورد	ه	باشم	خورده باشم
دوّم شخص مفرد	خورد	ه	باشی	خورده باشی
سوّم شخص مفرد	خورد	ه	باشد	خورده باشد
اوّل شخص جمع	خورد	ه	باشیم	خورده باشیم
دوّم شخص جمع	خورد	ه	باشید	خورده باشید
سوّم شخص جمع	خورد	ه	باشند	خورده باشند

ماضی التزامی معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. بیان فعلی که همراه با شکّ و تردید است:

شاید تا حال احمد از مسافرت **برگشته باشد**.

یقین ندارم احتمالاً پرویز قرض‌های خود را **داده باشد**.

۲. بیان فعلی که همراه با آرزو بر زبان آید:

ای کاش نسیم **آمده باشد**.

۳. بیان فعلی که همراه شرط است:

اگر کسی به او اطلاع **نداده باشد**، نباید منتظرش باشیم.

۴. بیان فعلی که همراه با تشبیه است:

برف روی درخت نشسته، درخت مثل آدمی که کلاهی سفید بر سر **داشته باشد**.

۵. بیان فعل استثنا بعد از ترکیبات «جز اینکه»، «مگر اینکه»، «غیر از اینکه» و مانند آن‌ها:

کسی به او چیزی نگفته مگر اینکه شما **گفته باشید**.

۶. در جمله‌ی پیرو به جای مضارع التزامی به‌کار می‌رود:

آمدنم به‌خاطر این بود که شما را **دیده باشم**.

یعنی ببینم.

خیلی ساده آمده بود تا با دو تا مرد حرفی **زده باشد**.

آل احمد (مدیر مدرسه، ص ۹۰)

□ هرگاه دو یا چند ماضی التزامی به‌دنبال هم بیاید، امروز معمولاً فعل کمکی را در آخرین ماضی می‌آورند و به قرینه‌ی آن از بقیه‌ی جمله‌ها حذف می‌کنند:

شاید تاکنون دبیر به کلاس رفته و درس را شروع کرده باشد.

تمرین و پرسش

□ ماضی التزامیِ مصدرهای زیر را صرف کنید.

فرستادن، دویدن، ساختن، سرشتن، نهفتن.

□ شخص و نوع فعل‌های زیر را مشخّص کنید:

باریده بوده است، ایستاده بودم، می‌اندیشیده است، انداخته باشید، افکنده باشم، می‌افروخته‌اید، افتاده بود، می‌آویختند، آورده‌ام، آموخته باشم، می‌پذیرفتی، پرسیدم.

مثال: باریده بوده است: ماضی ابعد، سوّم شخص مفرد.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۲۱. «پرورانده باشید» و «پرسیده بودم» به ترتیب چه فعل‌هایی هستند؟

الف) هر دو ماضی التزامی

ب) هر دو ماضی بعید

پ) اوّلی ماضی بعید، دوّمی ماضی التزامی

ت) اوّلی ماضی التزامی، دوّمی ماضی بعید

۲۲. «گرفته بوده‌ایم» و «گرفته بوده است» چه فعل‌هایی هستند؟

الف) هر دو ماضی ابعد (اوّلی اوّل شخص جمع، دوّمی سوّم شخص مفرد)

ب) اوّلی ماضی نقلی، دوّمی ماضی ابعد (دوّم شخص مفرد)

پ) هر دو ماضی نقلی (سوّم شخص مفرد)

ت) اوّلی ماضی نقلی (سوّم شخص جمع)، دوّمی ماضی ابعد (سوّم شخص مفرد)

۱۰ـ ماضی مستمر (ملموس)، ماضی ملموس نقلی

ماضی مستمرـ ماضی مستمر یا ملموس که آن را **ماضی ناتمام** نیز می‌گویند از ماضی استمراری فعل اصلی همراه با **ماضی ساده‌ی فعل کمکی «داشتن»** ساخته می‌شود. در ماضی مستمر فعل کمکی قبل از فعل اصلی می‌آید و هر دو یعنی هم فعل کمکی و هم فعل اصلی صرف می‌شوند و دو ساخت منفی و مجهول آن در زبان، کاربرد ندارد:

شخص	ماضی ساده‌ی فعل کمکی «داشتن»	ماضی استمراری فعل اصلی	ماضی مستمر
اوّل شخص مفرد	داشتم	می‌خوردم	داشتم می‌خوردم
دوّم شخص مفرد	داشتی	می‌خوردی	داشتی می‌خوردی
سوّم شخص مفرد	داشت	می‌خورد	داشت می‌خورد
اوّل شخص جمع	داشتیم	می‌خوردیم	داشتیم می‌خوردیم
دوّم شخص جمع	داشتید	می‌خوردید	داشتید می‌خوردید
سوّم شخص جمع	داشتند	می‌خوردند	داشتند می‌خوردند

□ ماضی مستمر، فعل را در حال اتّفاق افتادن یا ادامه داشتن درگذشته نشان می‌دهد:

داشتم سوار تاکسی **می‌شدم** که کسی صدایم کرد.

داشتم ناهار **می‌خوردم** که صدای در بلند شد.

داشتم می‌رفتم به مدرسه که هما را دیدم.

ماضی ملموس نقلی- ماضی ملموس نقلی از ماضی نقلی «داشتن» و ماضی نقلی مستمر فعل اصلی ساخته می‌شود. این ساخت، فعل را در حال اتّفاق افتادن یا ادامه داشتن و به طریقه‌ی نقلی مستمر بیان می‌کند:

عصر مثل هر روز از مدرسه درآمده و با یک نفر دیگر از معلم‌ها **داشته می‌رفته** که ماشین زیرش **می‌گیرد.**

آل احمد (مدیر مدرسه، ص ۸۶)

تمرین و پرسش

□ پنج جمله یا عبارت بنویسید و در آن‌ها ماضی مستمر به‌کار ببرید.

□ پنج جمله یا عبارت بنویسید و در آن‌ها ماضی ملموس نقلی به‌کار ببرید.

□ انواع ماضی‌های زیر را تعیین کنید:

شنیدم، شنیده‌ام، می‌شنیدی، شنیده بودم، شنیده بوده‌اند، داشتم می‌شنیدم، داشته‌ام می‌شنیده‌ام.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۲۳. «افتاده بوده است» و «داشته می‌افتاده» چه فعل‌هایی هستند؟

الف) ماضی ابعد و ماضی ملموس نقلی مستمر

ب) ماضی نقلی و ماضی استمراری

پ) ماضی نقلی و ماضی مستمر

ت) ماضی ابعد و ماضی نقلی مستمر

۲۴. در جمله‌ی زیر چه فعل‌هایی به‌کار رفته‌اند؟

در جوانی دچار بیماری خطرناکی شده بوده و پدرش هر سال برای معالجه، او را به شهر می‌برده است.

الف) ماضی ابعد و ماضی نقلی مستمر　　　ب) ماضی ابعد و ماضی استمراری

پ) هر دو فعل ماضی نقلی مستمر　　　ت) هر دو فعل ماضی ابعد

۱۱ـ فعل‌های مضارع، آینده (مستقبل)

مضارع فعلی است که معمولاً بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند، مضارع در زبان فارسی سه صورت‌دارد: **مضارع اِخباری، مضارع التزامی، مضارع مستمر (ملموس)**.

یادآوری:

مضارع اخباری و مضارع التزامی در متون و در بسیاری از موارد، بی‌همراهی **می** و **بِ** می‌آید که آن را **مضارع ساده** می‌نامند.

□ **مضارع اخباری**ـ مضارع اخباری از مضارع ساده به اضافه‌ی جزءِ پیشین **می** ساخته می‌شود:

شخص	جزء پیشین	مضارع ساده	مضارع اخباری
اوّل شخص مفرد	می	خورم	می‌خورم
دوّم شخص مفرد	می	خوری	می‌خوری
سوّم شخص مفرد	می	خورد	می‌خورد
اوّل شخص جمع	می	خوریم	می‌خوریم
دوّم شخص جمع	می	خورید	می‌خورید
سوّم شخص جمع	می	خورند	می‌خورند

مضارع اخباری معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. بیان فعلی که در زمان حال اتّفاق می‌افتد:

چه کار **می‌کنی**؟ نامه **می‌نویسم**.

۲. بیان فعل در زمان آینده:

فردا به خانه‌ی محسن **می‌روم** و سفارش شما را **می‌رسانم**.

۳. بیان فعل‌هایی که پیوسته در حال رخ دادن هستند؛ یعنی هم درگذشته، هم در حال و هم در آینده:

گیاهان **می‌رویند**، پرندگان تخم **می‌گذارند** و جانوران زاد و ولد **می‌کنند**.

۴. بیان فعل‌هایی که عادت و تکرار را می‌رسانند:

هر روز صبح با اتوبوس به مدرسه **می‌روم** و عصر پیاده به خانه **برمی‌گردم.**

۵. در جمله‌های شرطی:

اگر **می‌آیی** من هم **می‌آیم.**

اگر بیایی من هم **می‌آیم.**

اگر **می‌آیی** من هم بیایم.

۶. در نقل داستان یا خبر به جای فعل ماضی ساده:

رستم به مازندران **می‌رود** وکاووس را از زندان رها **می‌سازد.**

۷. برای شروع نقل قول و حکایت:

می‌گویند روزی ملانصرالدین مردی را دید که...

□ **مضارع التزامی-** مضارع التزامی از مضارع ساده با جزءِ پیشین بـ ساخته می‌شود:

شخص	جزء پیشین	مضارع ساده	مضارع التزامی
اوّل شخص مفرد	بِ	خورم	بخورم
دوّم شخص مفرد	بِ	خوری	بخوری
سوّم شخص مفرد	بِ	خورد	بخورد
اوّل شخص جمع	بِ	خوریم	بخوریم
دوّم شخص جمع	بِ	خورید	بخورید
سوّم شخص جمع	بِ	خورند	بخورند

مضارع التزامی معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. در جمله‌هایی که شکّ و تردید را می‌رساند:

شاید امروز باران **ببارد.**

۲. در جمله‌هایی که آرزو را بیان می‌کند:

کاش امروز سعید به خانه‌ی ما **بیاید.**

۳. بیان فعلی که همراه شرط می‌آید:

اگر باران **ببارد**، من در خانه می‌مانم.

اگر تو می‌آیی من هم **بیایم.**

اگر تو **بیایی** من هم می‌آیم.

۴. بعد از فعل‌ها و کلمه‌هایی که بر «لزوم» یا «خواست» و جز آن‌ها دلالت می‌کنند:

باید بروم.

لازم است که بروید.

می‌خواهم بروم.

آمدم با هم درس بخوانیم.

□ **مضارع مستمر (ملموس)**- مضارع مستمر از مضارع اِخباری فعل اصلی به اضافه‌ی مضارع ساده‌ی فعل «داشتن» ساخته می‌شود. در مضارع مستمر نیز مانند ماضی مستمر فعل کمکی قبل از فعل اصلی می‌آید و هر دو یعنی هم فعل کمکی و هم فعل اصلی صرف می‌شوند:

شخص	مضارع ساده‌ی «داشتن»	مضارع اخباری	مضارع مستمر
اوّل شخص مفرد	دارم	می‌خورم	دارم می‌خورم
دوّم شخص مفرد	داری	می‌خوری	داری می‌خوری
سوّم شخص مفرد	دارد	می‌خورد	دارد می‌خورد
اوّل شخص جمع	داریم	می‌خوریم	داریم می‌خوریم
دوّم شخص جمع	دارید	می‌خورید	دارید می‌خورید
سوّم شخص جمع	دارند	می‌خورند	دارند می‌خورند

مضارع مستمر وقتی به‌کار می‌رود که گوینده بخواهد آغاز یا ادامه‌ی فعلی را بیان کند:

دارم می‌روم. (در حالی که هنوز گوینده به راه نیفتاده است.)

دارم می‌نویسم. (در حال نوشتن نامه)

□ **مضارع ساده**- مضارع ساده از بن مضارع و شناسه ساخته می‌شود:

شخص	بن مضارع	شناسه	بن مضارع ساده
اوّل شخص مفرد	خور	َ- م	خورم
دوّم شخص مفرد	خور	- ی	خوری
سوّم شخص مفرد	خور	َ- د	خورد
اوّل شخص جمع	خور	- یم	خوریم
دوّم شخص جمع	خور	- ید	خورید
سوّم شخص جمع	خور	َ- ند	خورند

مضارع ساده امروزه معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. در فعل‌های مرکّب و پیشوندی، به‌جای مضارع التزامی:

باید همین الان حرکت کند.

به جای «حرکت کند» اگر فعل ساده بگذاریم باید ساخت مضارع التزامی به‌کار ببریم:

باید همین الان برود.

نسیم شمال می‌خواست مردم را علیه فساد و استبداد **برانگیزد**.

به جای «برانگیزد» که فعل پیشوندی است، اگر فعل ساده بگذاریم باید ساخت مضارع التزامی به‌کار ببریم:

نسیم شمال می‌خواست مردم را علیه فساد و استبداد بشوراند.

۲. در فعل مستقبل از مصدر «خواستن» به‌عنوان فعل کمکی:

خواهم خورد خواهی خورد خواهد خورد خواهیم خورد خواهید خورد خواهند خورد

۳. از مصدر «داشتن» به جای مضارع اخباری:

کتابی دارم که تصویرهای قشنگی دارد.

در این جمله اگر به جای «داشتن» فعل دیگری بگذاریم باید مضارع اخباری باشد:

کتابی **می‌خوانم** که تصویرهای قشنگی دارد.

۴. در فعل ماضی التزامی از مصدر «باشیدن» به عنوان فعل کمکی:

رفته باشم، رفته باشی. . .

۵. در فعل مضارع مستمر از مصدر «داشتن» به عنوان فعل کمکی:

دارم می‌روم، داری می‌روی. . .

آینده (مستقبل)ـ مستقبل از مضارع ساده‌ی «خواستن» با بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود:

شخص	مضارع ساده‌ی «خواستن»	بن ماضی	آینده (مستقبل)
اوّل شخص مفرد	خواهم	خورد	خواهم خورد
دوّم شخص مفرد	خواهی	خورد	خواهی خورد
سوّم شخص مفرد	خواهد	خورد	خواهد خورد
اوّل شخص جمع	خواهیم	خورد	خواهیم خورد
دوّم شخص جمع	خواهید	خورد	خواهید خورد
سوّم شخص جمع	خواهند	خورد	خواهند خورد

مستقبل معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. برای بیان فعلی که وقوع آن در زمان آینده حتمی است:

فردا به مسافرت **خواهم رفت**.

سال آینده این طرح به اجرا در **خواهد آمد**.

۲. در جمله‌های پیرو برای بیان فعلی که وقوع آن در آینده با شرط همراه باشد:

اگر فردا به پارک بیایید من هم **خواهم آمد**.

تمرین و پرسش

□ نوع فعل‌های زیر را معیّن کنید:

گویم، بگویم، می‌گویم، دارم می‌گویم، خواهد گفت، گفته‌ام، می‌گفتم، گفته باشم، گفته بودم، گفته بوده‌ام، می‌گفتم، می‌گفته‌ام، دارد می‌افتد، می‌سراید، بیاموزد، بیامیزیم.

□ «افراشتن» و «شوریدن» را در ساخت‌های مضارع ساده، مضارع التزامی، مضارع اِخباری و مضارع ملموس صرف کنید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۲۵. «کشم»، «بیافرینند» و «می‌روند» به ترتیب چه فعل‌هایی هستند؟

الف) مضارع ساده، مضارع اِخباری، مضارع التزامی

ب) مضارع ساده، مضارع التزامی، مضارع اخباری

پ) مضارع ساده، مضارع ساده، مضارع اخباری

ت) مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع اخباری

۲۶. در عبارتِ «اگر تو نامه بنویسی من هم جواب می‌نویسم.» به ترتیب چه فعل‌هایی به‌کار رفته است؟

الف) مضارع ساده، مضارع اخباری
ب) مضارع اخباری، مضارع ساده
پ) مضارع التزامی، مضارع اخباری
ت) مضارع التزامی، مضارع ساده

۱۲ـ فعل امر، فعل دعا

فعل امرـ امر فعلی است که با آن انجام دادن کاری یا داشتن و یا پذیرفتن حالتی را طلب می‌کنیم. برای فعل امر بیشتر دو ساخت به‌کار می‌رود: دوّم شخص مفرد و دوّم شخص جمع: بخور و بخورید. دوّم شخص مفرد ساختی است که فقط اختصاص به امر دارد و از بُن مضارع به اضافه‌ی جزءِ پیشین بِ و گاهی بدون بِ ساخته می‌شود و شناسه نمی‌گیرد: بنویس. بخوان. دوّم شخص جمع، مشترک میان امر و مضارع ساده و التزامی است: درس را بخوانید. (امر) بهتر است درس را بخوانید. (مضارع التزامی)

* فعل امر به‌صورت پرسشی نمی‌آید.

فعل دعاـ فعل دعا امروز با ساخت امر و یا مضارع‌التزامی به‌کار می‌رود: **سلامت باش**. خدا شما را **سلامت کند**. ولی در زبان قدیم فارسی، با ساخت خاصّی به‌کار می‌رفته است و آن، چنان بوده که به بن مضارع **اد** می‌افزوده‌اند و گاهی با جزءِ پیشین بِ به‌کار می‌برده‌اند:

آمرز (بن مضارع از آمرزیدن) + اد ← آمرزاد، بِ + آمرزاد ← بیامرزاد:

خداوند او را بیامرزاد.

کن (بن مضارع ازکردن) + اد ← کناد:

خداوند او را غریق رحمت کناد.

«باد» [و منفی آن «مباد»] (مخفّف «بُواد» و «مَبُواد») فعل دعا از بن مضارع مصدر «بودن» است که امروزه نیز به‌کار می‌رود:

زنده‌باد.

مرده باد.

گاهی به آخر این دو ساخت ا می‌افزایند و به صورت «بادا» و «مبادا» به‌کار می‌برند:

مرده بادا دشمن ایران و دشمن یارها.

«مبادا» بیشتر به‌صورت صفت و قید به‌کار می‌رود:

برای روز **مبادا** چیزی نگهدارید. (صفت)

مبادا چیزی بگویی. (قید)

تمرین و پرسش

□ مستقبل مصدرهای «شنیدن»، «رفتن»، «دیدن» و «سرشتن» را صرف کنید.

□ پنج جمله بنویسید و در آن‌ها فعل مستقبل به‌کار ببرید.

□ پنج جمله بنویسید و در آن‌ها فعل امر به‌کار ببرید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۲۷. «گوید»، «بگو» و «خواهند گفت» چه فعل‌هایی هستند؟

الف) مضارع التزامی، مضارع ساده، مستقبل
ب) مضارع ساده، امر، مستقبل
پ) مضارع اخباری، امر، مستقبل
ت) مضارع التزامی، مضارع ساده، مضارع اخباری

۲۸. در شعر زیر به ترتیب چه فعل‌هایی به‌کار رفته است؟

زدانش در بی‌نیازی بجوی　　وگر چند سختیت آید به روی

الف) امر، دوّم شخص مفرد و مضارع ساده، دوّم شخص مفرد
ب) امر، دوّم شخص مفرد و مضارع ساده، سوّم شخص مفرد
پ) مضارع ساده، دوّم شخص مفرد و امر، دوّم شخص مفرد
ت) امر، دوّم شخص مفرد و مضارع ساده، سوّم شخص جمع

۱۳ـ فعل ناگذر (لازم)، گذرا (متعدّی) ـ دووجهی

فعل ناگذرـ فعلی که بی‌مفعول، معنی جمله را تمام کند یا به سخن دیگر، به مفعول نیاز نداشته باشد، **فعل لازم یا ناگذر** نامیده می‌شود، مانند «آمد» در این جمله:

سعید آمد.

در این جمله مفعولی نیست و معنی جمله بی‌مفعول کامل است. همچنین فعل‌های «افتاد»، «ایستاد» و «نشستند» در جمله‌های زیر نیازی به مفعول ندارند و فعل ناگذرند:

سیب از درخت افتاد.

احمد جلو در ایستاده است.

بچه‌ها در کلاس سر جای خود نشستند.

فعل گذرا (متعدّی)ـ فعلی که بی‌مفعول، معنی جمله را تمام نمی‌کند، یا به سخن دیگر به مفعول نیاز دارد تا معنی خود را تمام کند و از فاعل به مفعول برسد **فعل متعدّی یا گذرا** نامیده می‌شود، مانند «آورد» در این جمله:

سعید کتاب را آورد.

در این جمله مفعولی وجود دارد و بی آن معنی جمله کامل نیست. اگر مفعول یعنی «کتاب» و نشانه‌ی مفعول یعنی «را» را از جمله حذف کنیم، جمله معنی کامل خود را از دست می‌دهد:

سعید آورد.

در این صورت شنونده می‌پرسد: سعید چه‌چیز را آورد؟

همچنین در جمله‌های زیر فعل‌های «نوشت»، «می‌آورد» و «کاشتند» گذرا هستند:

نسرین نامه را **نوشت**.

زهرا غذا را **می‌آورد**.

کشاورزان گندم را **کاشتند**.

در جمله‌های بالا «را» **حرف نشانه‌ی مفعول** است. **مفعول** کلمه‌ای است که فعل از فاعل به او می‌رسد یا به توسّط فاعل بر او واقع می‌شود. مفعول را بدون نشانه هم می‌توان آورد؛ در این صورت البتّه معنی جمله اندکی فرق می‌کند:

نسرین نامه نوشت.

زهرا غذا می‌آورد.

کشاورزان گندم کاشتند.

□ پاره‌ای از زبان‌شناسان و پیروان آنان، آن دسته از فعل‌های ناگذر را نیز که در جمله نیازمند متمّم هستند، **فعل گذرا** می‌دانند؛ مانند دو فعل «مذاکره کرد» و «رسید» در دو جمله‌ی زیر:

حسین با حسن **مذاکره کرد**.

نامه به مقصد **رسید**.

□ برخی فعل‌ها هم به‌صورت ناگذر و هم به صورت گذرا به‌کار می‌روند؛ در جمله‌های زیر:

باران **بارید**.

کودک از دیده اشک **بارید**.

بارید یک بار ناگذر (در جمله‌ی اوّل) و یک بار گذرا (در جمله‌ی دوّم) به‌کار رفته است. همچنین «ریخت» در جمله‌های زیر:

آب **ریخت**. (ناگذر)

او آب را به زمین **ریخت**. (گذرا)

این قبیل فعل‌ها را، **فعل‌های دووجهی** یا **دوگانه** یا **ذووجهین** می‌نامند.

□ به بن مضارع برخی از فعل‌های ناگذر، اندن یا انیدن می‌افزایند و آن‌ها را گذرا می‌کنند:

دَو (بن مضارع از «دویدن») + اندن ⟵ دواندن

دَو (بن مضارع از «دویدن») + انیدن ⟵ دوانیدن

لرز (بن مضارع از «لرزیدن») + اندن ⟵ لرزاندن

لرز (بن مضارع از «لرزیدن») + انیدن ⟵ لرزانیدن

می‌توان فعل گذرا را هم به این ترتیب دوباره گذرا ساخت، دراین صورت فعل به متمّمی تازه نیاز خواهد داشت، یعنی هم مفعول و هم متمّم خواهد گرفت و بدون آن دو، معنی کامل نخواهد داشت:

پوش (بن مضارع از «پوشیدن») + اندن ⟵ پوشاندن: مادر لباس را به بچه پوشاند.

مفعول متمّم

خور (بن مضارع از «خوردن») + انیدن ⟵خورانیدن: مادر غذا را به بچه خورانید.

مفعول متمّم

این نوع فعل‌ها را که دوباره گذرا شده‌اند **فعل‌های سببی** می‌نامند.

□ برخی از فعل‌های گذرا، علاوه‌بر مفعول به متمّم هم نیاز دارند، مانند «دادن»:

علی کتاب را به حسن داد.

□ برخی از فعل‌های گذرا، مانند فعل‌های دووجهی به دو صورت به‌کار می‌روند، یک‌بار تنها مفعول می‌گیرند، یک‌بار، هم مفعول می‌گیرند و هم متمّم:

شاگرد درس را آموخت. (یعنی یاد گرفت، فعل فقط مفعول دارد.)

معلم درس را به شاگردان آموخت. (یعنی یاد داد، فعل هم مفعول و هم متمّم دارد.)

□ همه‌ی فعل‌ها چه ناگذر و چه گذرا ممکن است یک یا چند متمّم بگیرند:

احمد رفت. (فعل ناگذر، بدون متمّم)

احمد به بازار رفت. (فعل ناگذر، با یک متمّم)

احمد با اتوبوس به بازار رفت. (فعل ناگذر، با دو متمّم)

احمد از خانه با اتوبوس به بازار رفت. (فعل ناگذر، با سه متمّم)

احمد خواهرش را برد. (فعل گذرا بدون متمّم)

احمد خواهرش را از خانه با اتوبوس به بازار برد. (فعل گذرا با سه متمّم)

و ⟵ نقش متممی

یادآوری

برخی از زبان‌شناسان، افزون بر فعل گذرا که به مفعول نیاز دارد، فعل‌هایی را نیز که به متمّم نیازمندند؛ هم‌چنین فعل‌های اسنادی (است، بود، شد، گشت و ...) را فعل گذرا می‌نامند و فعل‌های گذرا را سه دسته می‌شمارند:

۱. گذرا به مفعول: کتاب را آوردم.

۲. گذرا به متمّم: به علی پاسخ دادم.

۳. گذرا به مسند: فرید بیمار شد.

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر، مفعول و متمّم را مشخّص کنید:

باد چادر را انداخت. بچه‌ها گوسفندان را به صحرا بردند. احمد نامه را نوشت. معلّم درس را یاد داد. حسین گاو را با خود برد. کشاورزان زمین را شخم زدند. چه کسی کاغذ را پاره کرد؟ دیروز مداد به مدرسه نبرده بودم، احمد به من مداد داد.

□ هر یک از فعل‌های زیر را در جمله‌ای به‌کار ببرید و بنویسید که ناگذر است یا گذرا؟

نشسته‌ام، آلوده بود، پخته است، می‌برد، لرزیدم، دوخته‌اید، پوشیدم، می‌گیرید، خندیده‌اند، آمده‌بود.

□ به بن‌مضارع مصدرهای زیر «اندن» یا «انیدن» اضافه کنید و هر یک را مطابق مثال در جمله‌ای به‌کار ببرید:

پوشیدن، باریدن، خوردن، دویدن، رسیدن، نوشتن، جهیدن، خاریدن، لرزیدن، خمیدن، شناختن.

مثال: پوشیدن ← پوش (بن مضارع) + انیدن ← پوشانیدن (مصدر متعدّی)

بلوز را به دختر پوشانیدم.

□ اقسام سه‌گانه‌ی فعل‌های گذرا را با ذکر یک مثال برای هر یک بنویسید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۲۹. در این دو جمله، فعل‌ها ناگذر است یا گذرا:

آشپز غذا را پخت.

غذا پخته است.

الف) در هر دو جمله گذرا است. ب) در هر دو ناگذر است.

پ) در اوّلی ناگذر، در دوّمی گذرا است. ت) در اوّلی گذرا، در دوّمی ناگذر است.

۳۰. در جمله‌های زیر واژه‌هایی که زیر آن‌ها خط کشیده شده به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

احمد بارها را با کامیون از شهر به ده برد.

الف) فاعل، متمّم، متمّم، متمّم، مفعول ب) فاعل، مفعول، متمّم، متمّم، متمم

پ) مفعول، متمّم، فاعل، متمّم، متمّم ت) متمّم، مفعول، فاعل، مفعول، مفعول

۱۴ـ فعل معلوم، فعل مجهول

فعلی راکه فاعل آن معلوم باشد **فعل معلوم** می‌گویند؛ مانند دو فعل «آمدند» و «دیدند» در دو جمله‌ی زیر:

شاگردان آمدند.

شاگردان معلم را در خیابان دیدند.

برعکس، فعلی که فاعل آن معلوم نباشد **فعل مجهول** نامیده می‌شود؛ به عبارت دیگر فعل گذرا را می‌توان به مفعول نسبت داد و فاعل را نیاورد. مثلاً در جمله‌ی زیر:

شاگردان معلّم را در خیابان دیدند.

می‌توان «شاگردان» را نیاورد و گفت:

معلّم در خیابان دیده شد.

در این جمله «دیده شد» به مفعول نسبت داده شده، یا به سخن دیگر نهادِ جمله مفعول است نه فاعل. فعل «دیده شد» را که به مفعول نسبت داده شده **فعل مجهول** می‌گویند. چون فقط فعل گذرا می‌تواند مفعول داشته باشد، پس فعل مجهول همیشه از فعل گذرا ساخته می‌شود. فعل ناگذر مفعول ندارد، از این‌رو از فعل ناگذر، مجهول به‌کار نمی‌رود، مثلاً «رفته شد» یا «آمده شد» گفته نمی‌شود.

□ فعل مجهول از صفت مفعولیِ (بن ماضی + ه [ه]) فعل اصلی و ساخت‌های فعل کمکی «شدن» ساخته می‌شود. زمان فعل مجهول را زمان فعل کمکی «شدن» مشخّص می‌سازد.
جدول صفحه‌ی بعد، زمان‌های گوناگون فعل مجهول را از مصدر «دیدن» نشان می‌دهد.
فعل مجهول معمولاً در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. وقتی که فاعل معلوم نباشد:

در بسته شد. (درحالی که نمی‌دانیم چه کسی در را بسته است.)

۲. وقتی که گوینده توجه به فعل دارد و «فاعل» یعنی کننده‌ی کار موردنظر او نیست:

خیابان کنده شده است. (کنده شدن خیابان مورد توجه و نظر است نه فاعل.)

۳. گوینده به عمد نخواهد نام فاعل را به میان آورد یا اهمیت فعل و مفعول مطرح باشد:

حسین کشته شد.

□ گاهی ساخت‌های «گردیدن» و «گشتن» به جای «شدن» به عنوان فعل کمکی به‌کار می‌روند و فعل را مجهول می‌سازند:

کارها آشفته **گردیده** (به‌جای کارها آشفته شده.) گل‌ها افسرده **گشته‌اند** (به‌جای افسرده شده‌اند.)

زمان‌ها	اوّل شخص مفرد	دوّم شخص مفرد	سوّم شخص مفرد	اوّل‌شخص جمع	دوّم شخص جمع	سوّم شخص جمع
مضارع ساده	دیده‌شوم	دیده‌شوی	دیده‌شود	دیده‌شویم	دیده‌شوید	دیده‌شوند
مضارع التزامی	دیده‌بشوم	دیده‌بشوی	دیده‌بشود	دیده‌بشویم	دیده‌بشوید	دیده‌بشوند
مضارع اخباری	دیده‌می‌شوم	دیده‌می‌شوی	دیده‌می‌شود	دیده‌می‌شویم	دیده‌می‌شوید	دیده‌می‌شوند
ماضی ساده	دیده‌شدم	دیده‌شدی	دیده‌شد	دیده‌شدیم	دیده‌شدید	دیده‌شدند
ماضی نقلی	دیده‌شده‌ام	دیده‌شده‌ای	دیده‌شده‌است	دیده‌شده‌ایم	دیده‌شده‌اید	دیده‌شده‌اند
ماضی استمراری	دیده‌می‌شدم	دیده‌می‌شدی	دیده‌می‌شد	دیده‌می‌شدیم	دیده‌می‌شدید	دیده‌می‌شدند
ماضی بعید	دیده‌شده‌بودم	دیده‌شده‌بودی	دیده‌شده‌بود	دیده‌شده‌بودیم	دیده‌شده‌بودید	دیده‌شده‌بودند
ماضی نقلی مستمر	دیده‌می‌شده‌ام	دیده‌می‌شده‌ای	دیده‌می‌شده‌است	دیده‌می‌شده‌ایم	دیده‌می‌شده‌اید	دیده‌می‌شده‌اند
ماضی التزامی	دیده‌شده‌باشم	دیده‌شده‌باشی	دیده‌شده‌باشد	دیده‌شده‌باشیم	دیده‌شده‌باشید	دیده‌شده‌باشند
ماضی ابعد	دیده‌شده بوده‌ام	دیده‌شده بوده‌ای	دیده‌شده بوده‌است	دیده‌شده بوده‌ایم	دیده‌شده بوده‌اید	دیده‌شده بوده‌اند
مستقبل	دیده‌خواهم شد	دیده‌خواهی شد	دیده‌خواهد شد	دیده‌خواهیم شد	دیده‌خواهید شد	دیده‌خواهند شد

تمرین و پرسش

□ مضارع اخباری مجهول «فعل‌های» زیر را صرف کنید:

خوردن، آلودن، انداختن، فرستادن، کاشتن، گداختن.

□ ساخت هر یک از فعل‌های زیر را مطابق مثال بنویسید:

گداخته شود، کاسته می‌شود، دیده بشوم، فرستاده شدید، فرستاده شده‌اید، گداخته می‌شد، کاسته شده‌اند، فرستاده شده باشی، دیده می‌شده‌اند، خورده شده بوده است.

مثال: گداخته شود، مضارع ساده‌ی مجهول سوّم شخص مفرد.

□ پاسخ درست پرسش چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳۱. «انگیخته شدم»، «چیده‌اند» و «زده شده بوده‌ای» چه ساخت‌هایی هستند؟

الف) ماضی ساده، اوّل شخص جمع؛ ماضی نقلی؛ سوّم شخص مفرد؛ ماضی نقلی مجهول، دوّم شخص مفرد.

ب) ماضی ساده‌ی مجهول اوّل شخص مفرد، ماضی نقلی معلوم سوّم شخص جمع؛ ماضی ابعد مجهول دوّم شخص مفرد.

پ) ماضی ساده‌ی مجهول، دوّم شخص جمع؛ ماضی نقلی معلوم، سوّم شخص جمع؛ ماضی ابعد دوّم شخص مفرد.

ت) ماضی ساده‌ی مجهول، اوّل شخص جمع؛ ماضی نقلی معلوم، سوّم شخص جمع؛ ماضی نقلی مجهول، دوّم شخص مفرد.

۱۵ـ فعل تام و اسنادی (ربطی)، فعل کامل و ناقص

بیشتر فعل‌هایی که در زبان به‌کار می‌روند، مانند خوردن، رفتن، دیدن، نشستن، خوابیدن، و جز آن‌ها بر وقوع کاری مخصوص یا داشتن حالتی مخصوص دلالت می‌کنند. این نوع فعل‌ها را **فعل تام یا خاص** گویند. در مقابل، فعل‌هایی است که معنی کاملی ندارند و فقط برای «نسبت دادن چیزی به چیزی» به‌کار می‌روند و معنای آن‌ها با آوردن صفت یا کلمه‌ای دیگر کامل می‌شود مانند «است» در جمله‌ی زیر:

هوا روشن است.

در این جمله «است» فقط برای نسبت دادن «روشن» به «هوا» به‌کار رفته است و صفت «روشن» معنی آن را کامل می‌کند یا فعل «نشده» در جمله‌ی زیر:

هنوز هوا باز نشده.

که به‌طور منفی برای نسبت دادن آمده است و کلمه‌ی «باز» معنی آن را کامل می‌کند. این نوع فعل‌ها را **فعل اسنادی یا فعل ربطی یا رابطه یا فعل عامّ** می‌گویند.

معروفترین فعل‌های اسنادی عبارتند از: «بودن»، «شدن»، و «است» و مشتقّات آن (از مصدر فرضی «استیدن»)، ساخت‌های مختلف «گشتن» و «گردیدن» نیز اگر به معنی «شدن» به‌کار روند اسنادی هستند، مثلاً در این جمله:

راه علی‌آباد هنوز اسفالت **نگردیده**.

فعل «نگردیده» به جای و معنی «نشده» آمده و فعل اسنادی است ولی در جمله‌ی چرخ به دور میله **می‌گردد**. «می‌گردد» به جای و معنی «گردش می‌کند» است و فعل اسنادی نیست، بلکه فعل تام یا خاصّ است.

«بودن» و «است» و مشتقّات آن نیز اگر به معنی «وجود داشتن» باشند، فعل اسنادی نیستند. مثلاً در جمله‌های زیر:

آنجا چیزی نیست.

آنجا خبری نبود.

«نیست» یعنی «وجود ندارد» و «نبود» یعنی «وجود نداشت» فعل تامند نه فعل اسنادی.

فعل کامل و فعل ناقصـ همه‌ی ساخت‌ها و همه‌ی زمان‌های برخی از فعل‌ها در زبان به‌کار نمی‌روند، مانند مشتّقات «است» که فقط ساخت مضارع ساده‌ی آن یعنی:

ام، ای، است، ایم، اید، اند

و یا به‌صورت:

هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند

و نیز منفی آن‌ها (نیستم، نیستی. . .) به‌کار می‌رود و ساخت دیگری از این فعل وجود ندارد. این نوع

فعل‌ها را که همه‌ی ساخت‌ها و زمان‌های آن‌ها متداول نیست **فعل ناقص** می‌گویند. در مقابل، فعل‌هایی را که همه‌ی ساخت‌ها و همه‌ی زمان‌های آن‌ها به‌کار می‌رود **فعل کامل** می‌نامند، مانند «خوردن»، «زدن» و جز آن‌ها.

بیشتر فعل‌ها از نوع کاملند. فعل‌های ناقص مشهور عبارتند از:

باشیدن، بودن، بایستن و «است» و مشتقّات آن، نهفتن و خستن.

از «بودن» فقط برخی از ساخت‌های آن مانند ماضی ساده (:بودم، بودی...)، و ماضی نقلی (:بوده‌ام، بوده‌ای، ...) به‌کار می‌رود. مضارع آن در شعر و نثر قدیم دیده می‌شود (:بُوَم، بُوی، بُوَد...) ولی امروزه کاربرد ندارد و به‌جای مضارع التزامی آن مضارع ساده‌ی «باشیدن» و به‌جای مضارع اخباری آن «است» و مشتقّات آن را به‌کار می‌برند.

از «بایستن» بیشتر، ساخت‌های «باید» (مضارع ساده، سوّم شخص مفرد)، «بایست» (ماضی ساده، سوّم شخص مفرد)، «می‌بایست» (ماضی استمراری، سوّم شخص مفرد) و «بایستی» (صورت قدیم ماضی استمراری، سوّم شخص مفرد) به‌کار می‌رود.

از «یارستن»، «توانستن» و «شایستن» نیز همه‌ی ساخت‌ها به‌کار نمی‌رود و «نهفتن» و «خستن» نیز بن مضارع و ساخت‌های مشتق از آن را ندارند.

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر، مشخّص کنید که فعل‌ها تامند یا اسنادی؟

دیروز هوا روشن بود.

امروز هوا سرد می‌شود.

احمد فردا به مسافرت می‌رود.

زمین به دور خورشید می‌گردد.

رضا امروز مریض شد.

□ ساخت‌هایی از فعل‌های ناقص «بودن» و «باشیدن» را که معمولاً در نوشته‌های خود به‌کار می‌برید، بنویسید.

□ پاسخ درست پرسش چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳۲. «بایست» و «بایستی» چه ساخت‌هایی هستند؟

الف) ماضی ساده، سوّم شخص مفرد؛ مضارع اخباری، دوّم شخص مفرد

ب) ماضی ساده، سوّم شخص مفرد؛ ماضی استمراری، سوّم شخص مفرد

پ) مضارع ساده، سوّم شخص مفرد؛ مضارع ساده، دوّم شخص جمع

ت) ماضی نقلی، دوّم شخص جمع؛ ماضی استمراری، اوّل شخص مفرد

۱۶ـ وجه فعل

فعل را از این جهت که خبری را برساند یا وقوع و حالت آن را با شکّ یا شرط و مانند آن همراه کند یا درخواست و فرمانی را برساند، از یکی از سه وجه **اِخباری** یا **التزامی** یا **اَمری** به‌شمار می‌آورند. در مثال‌های زیر:

حمید نامه نوشت.

شاید حمید نامه نوشته باشد.

حمید! حتماً نامه بنویس.

فعل‌های «نوشت»، «نوشته باشد» و «بنویس» هر سه بر عمل «نوشتن» دلالت می‌کنند. در جمله‌ی اوّل خبری قطعی می‌دهیم، در جمله‌ی دوّم همان خبر با شکّ و احتمال همراه است و گوینده یقین ندارد که حمید قطعاً نامه نوشته است و در جمله‌ی سوّم از مخاطب، انجام دادن عملی یعنی «نوشتن نامه» خواسته می‌شود. می‌گوییم فعل جمله‌ی اوّل از **وجه اِخباری**، فعل جمله‌ی دوّم از **وجه التزامی** و فعل جمله‌ی سوّم از **وجه امری** است. پس:

وجه اخباری آن است که وقوع فعل را به‌طور قطع و یقین خبر دهد.

وجه التزامی آن است که مفهوم فعل را با امری چون آرزو، امید، شرط، تردید و مانند آن‌ها همراه کند.

وجه امری وقوع فعل یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می‌کند.

زمان‌های فعل از نظر وجه درکاربردهای اصلی و عمده به شرح زیر تقسیم‌بندی می‌شود:

- ساخت فعل‌ها
  - وجه اخباری
    - مضارع ساده: خورم
    - مضارع اخباری : می‌خورم
    - مضارع مستمر : دارم می‌خورم
    - مستقبل : خواهم خورد
    - ماضی مطلق (ساده) : خوردم
    - ماضی نقلی : خورده‌ام
    - ماضی بعید: خورده بودم
    - ماضی استمراری: می‌خوردم
    - ماضی مستمر: داشتم می‌خوردم
    - ماضی ملموس نقلی: داشته‌ام می‌خورده‌ام
    - ماضی ابعد: خورده بوده‌ام
    - ماضی نقلی مستمر: می‌خورده‌ام
  - وجه التزامی
    - مضارع ساده: (اگر) خورم
    - مضارع التزامی: (شاید) بخورم
    - ماضی التزامی: (کاش) خورده باشم
  - وجه امری ← بخور

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر، وجه فعل‌ها را مشخّص کنید:

دیروز برادرم به مسافرت رفت.

شاید فردا بیایم.

علی ممکن است به کتابخانه رفته باشد.

ای کاش پدرم امشب از مسافرت برگردد.

فردا صبح باید امتحان بدهیم.

احمد کتابت را بردار و بیا.

اگر فردا هوا آفتابی بشود، به صحرا خواهیم رفت.

□ فعل‌های زیر را یک‌بار به صورت وجه التزامی و یک‌بار به صورت وجه امری درآورید و هر یک از آن‌ها را در جمله‌ای به‌کار ببرید.

می‌خوانی، گفت، رفتی، نوشته‌اند، خواهند فرستاد، خوانده بودید، می‌گشتید.

مثال: می‌خوانی ← اگر این کتاب را «بخوانی» لذت خواهی برد. (التزامی). این کتاب را «بخوان» لذّت خواهی برد. (امری).

□ پاسخ درست پرسش چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳۳. فعل‌های زیر در چه وجه‌هایی به‌کار رفته‌اند؟

«گفته باشم»، «برو» و «می‌خوانند»

الف) امری، التزامی، امری — ب) امری، اخباری، التزامی

پ) التزامی، امری، اخباری — ت) التزامی، التزامی، امری

۱۷ـ فعل وصفی

فعل وصفی آن است که فعل را با ساخت **صفت مفعولی** به‌کار ببرند. در این صورت فعل دیگری در آخر عبارت می‌آورند. فعل دیگری که می‌آورند از جهت شخص، زمان و وجه، ارزش فعل وصفی را مشخّص می‌سازد:

پرویز کتاب را برداشته به کتابخانه برد.

«برد» سوّم شخص مفرد از ماضی ساده (وجه اخباری) است. بنابراین، ارزش «برداشته» نیز همان «سوّم شخص مفرد از ماضی ساده (وجه اخباری)» است، یعنی «برداشت». پس:

پرویز کتاب را [برداشته] به کتابخانه برد = پرویز کتاب را [برداشت و] به کتابخانه برد.

همچنین است در عبارت‌های زیر:

شاید پرویز به خانه [رفته] ناهار بخورد = شاید پرویز به خانه [برود و] ناهار بخورد.

پرویز به خانه [رفته] ناهار می‌خورد = پرویز به خانه [می‌رود و] ناهار می‌خورد.

پرویز به خانه | رفته | ناهار خواهد خورد = پرویز به خانه | خواهد رفت و | ناهار خواهد خورد.

چنانکه ملاحظه می‌شود در برابرسازیِ فعل وصفی با فعل هم‌ارزش خود «و» عطف در میان جمله‌ها آورده می‌شود.

□ استعمال فعل وصفی را در صورتی جایز می‌دانند که شرایط زیر در آن رعایت شده باشد:

الف) اتّحاد فاعل یعنی فاعل فعل وصفی و فاعل فعلی که بعد از آن می‌آید یکی باشد، چنانکه در عبارت‌های بالا فاعل هر دو فعل «پرویز» است.

ب) نیاوردن «و» بعد از فعل وصفی.

پ) نیاوردن دو یا چند فعل وصفی پشت سر هم.

به این ترتیب آوردن فعل‌های وصفی را به صورت‌های زیر درست نمی‌دانند:

۱. پرویز به خیابان رفته چیزی از دست او به زمین افتاد. (در این عبارت، فاعل فعل وصفی «پرویز» و فاعل «افتاد»، «چیزی» است.)

۲. پرویز به خانه رفته و ناهار خورد.

۳. پرویز به خانه رفته و ناهار خورده خوابید.

□ **فعل وصفی معمولاً به جای این ساخت‌ها به‌کار می‌رود:**

۱. ماضی ساده:

پیرمرد فریادی کشیده آناً مرد.

مجتبی مینوی (پانزده گفتار، ص ۱۹۱)

یعنی فریادی کشید و آناً مرد.

۲. ماضی استمراری:

او پارسال هر هفته به خانه‌ی ما آمده ما را می‌دید.

یعنی می‌آمد و می‌دید.

۳. مضارع اخباری:

در همه‌ی دنیا.. .وقایع عمده‌ی آن سال را بعضی‌ها در یک کتاب نوشته، انتشار می‌دهند.

علی اکبر دهخدا (مقالات، ص ۱۶۰)

یعنی می‌نویسند و انتشار می‌دهند.

۴. مضارع التزامی:

عاقبت مرافعه به این ختم شد که یهودی یک صد دینار به تاجر داده، ازکلیه‌ی حقوق خود بگذرد.

مجتبی مینوی (پانزده گفتار، ص ۱۹۳)

یعنی یهودی یک صد دینار به تاجر بدهد و از. . .

۵. مستقبل:

سیمین فردا به بیمارستان **رفته** از نسرین عیادت **خواهد کرد**.

یعنی . . .خواهد رفت و. . .

۶. امر:

سیمین! به بیمارستان **رفته**، از نسرین **عیادت کن**.

یعنی به بیمارستان برو و. . .

تمرین

□ مشخّص کنید در عبارت‌های زیر، فعل وصفی هم‌ارزش با چه فعلی به‌کار رفته است:

دانش‌آموز به کلاس رفته درس می‌خواند.

دانش‌آموز به کلاس رفته درس می‌خوانَد.

دانش‌آموز باید به کلاس رفته درس بخواند.

□ چرا در عبارات زیر فعل وصفی درست به‌کار نرفته است؟

پرویز به خانه رفته حسین او را دید.

محسن نامه را نوشته و به صندوق پست انداخت.

□ در عبارت‌های زیر، فعل وصفی را به ساختی مناسب و هم زمان با فعل دوّم عبارت، تبدیل کنید و میان دو جمله «واو عطف» بیاورید:

به خانه رفته ناهار خوردم.

پرویز دوستش را به خانه برده دو نفری با هم ناهار می‌خورند.

من نیز شاید کتاب را خوانده لذّت ببرم.

۱۸ـ چند نکته‌ی دیگر

فعل کمکی یا معینـ برای آنکه بتوانیم فعل را در زمان‌ها و با وجه خاصّی صرف کنیم یا از آن ساخت مجهول بسازیم، از فعل‌های دیگر کمک می‌گیریم. مثلاً اگر بخواهیم از مصدری، ماضی بعید بسازیم از «بودن» کمک می‌گیریم، به این معنی که ماضی بعید هر فعلی عبارت است از صفت مفعولی آن فعل به اضافه‌ی ساخت‌های ماضی ساده‌ی «بودن» به ترتیب زیر:

خورده[بودم]، خورده[بودی]، خورده[بود]، خورده[بودیم]، خورده[بودید]، خورده[بودند].

همچنین اگر بخواهیم ماضی التزامی بسازیم از «باشیدن» کمک می‌گیریم:

خورده [باشم]، خورده[باشی. . .]

و برای ساختن مستقبل از «خواستن»، برای ساختن مجهول از «شدن»، برای ساختن ماضی مستمر از «داشتن» و برای ساختن ماضی نقلی از «است» و مشتقّات آن کمک می‌گیریم. بودن، باشیدن، خواستن، شدن و «است» و مشتقّات آن را، که به صرف فعل‌ها کمک می‌کند، **فعل کمکی** یا **فعل معین** می‌نامند. در جدول زیر، عمل فعل‌های کمکی نشان داده شده است.

فعل کمکی			فعلی که با کمک فعل کمکی ساخته می‌شود	اوّل شخص مفرد از فعل ساخته شده
مصدر	زمان	اوّل شخص مفرد		
بودن	ماضی ساده	بودم	ماضی بعید	خورده بودم
بودن	ماضی نقلی	بوده‌ام	ماضی ابعد	خورده بوده‌ام
باشیدن	مضارع ساده	باشم	ماضی التزامی	خورده باشم
داشتن	ماضی ساده	داشتم	ماضی مستمر	داشتم می‌خوردم
داشتن	مضارع ساده	دارم	مضارع مستمر	دارم می‌خورم
داشتن	ماضی نقلی	داشته‌ام	ماضی ملموس نقلی	داشته‌ام می‌خورده‌ام
خواستن	مضارع ساده	خواهم	مستقبل	خواهم خورد
شدن	همه‌ی زمان‌ها		همه‌ی ساخت‌های مجهول	دیده شد...
«است» و مشتقّات آن	مضارع ساده	ام	ماضی نقلی	خورده‌ام
«است» و مشتقّات آن	مضارع ساده	ام	ماضی نقلی مستمر	می‌خورده‌ام

فعل‌های غیرشخصی- از «توانستن» و «بایستن» و «شایستن» همراه با بن ماضی یا مصدر فعل‌های دیگر، ساخت‌هایی به‌کار می‌رود که بر شخص معیّنی دلالت نمی‌کند، مانند: «نتوان رفت» و «نباید گفت» و «نشاید خواندن»؛ این فعل‌ها را **فعل‌های غیرشخصی** می‌نامند.

فعل نفی- فعلی که بر انجام نگرفتن کار یا نداشتن حالتی یا به نبود امری دلالت می‌کند، **فعل نفی (منفی)** نامیده می‌شود. نشانه‌ی نفی نَ است که بر سر فعل می‌آید:

نخورم، نمی‌خوری، نخواهد خورد، نخوردیم، نخورده بودند، نخورده‌اند.

□ مضارع التزامی را که منفی می‌کنند بِ از سر آن می‌افتد: شاید بخورم ≠ شاید نخورم.

□ در فعل‌های مرکّب و پیشوندی نشانه‌ی نفی میان کلمه‌ی سازنده‌ی فعل مرکّب یا پیشوند و فعل می‌آید:

خبر کرد ≠ خبر نکرد

فرا رفت ≠ فرا نرفت

برمی‌دارد ≠ برنمی‌دارد

فعل نهی- امر منفی را **نهی** می‌گویند. نشانه‌ی نهی نَ یا مَ است[۱]:

مگو ≠ بگو

نگو ≠ بگو

مشنو ≠ بشنو

تمرین

□ فعل‌های کمکی را که در افعال زیر به‌کار رفته‌اند مطابق مثال معیّن کنید:

گفته‌ای، می‌شنیده‌اند، رفته بودند، گفته بودیم، شنیده باشم، گداخته باشد، داشتم می‌نوشتم، داشته می‌خورده، دارم می‌نویسم، دارند راه می‌روند، خواهم گفت، خواهید نوشت.

مثال: گفته‌ای ← گفته + ای [فعل کمکی دوّم شخص مفرد مضارع ساده]

□ در هر یک از فعل‌های مجهول زیر دو فعل کمکی وجود دارد، آن‌ها را مطابق مثال مشخّص کنید:

دیده شده‌ام، شنیده شده است، فرستاده می‌شده است، دیده شده بوده‌اید.

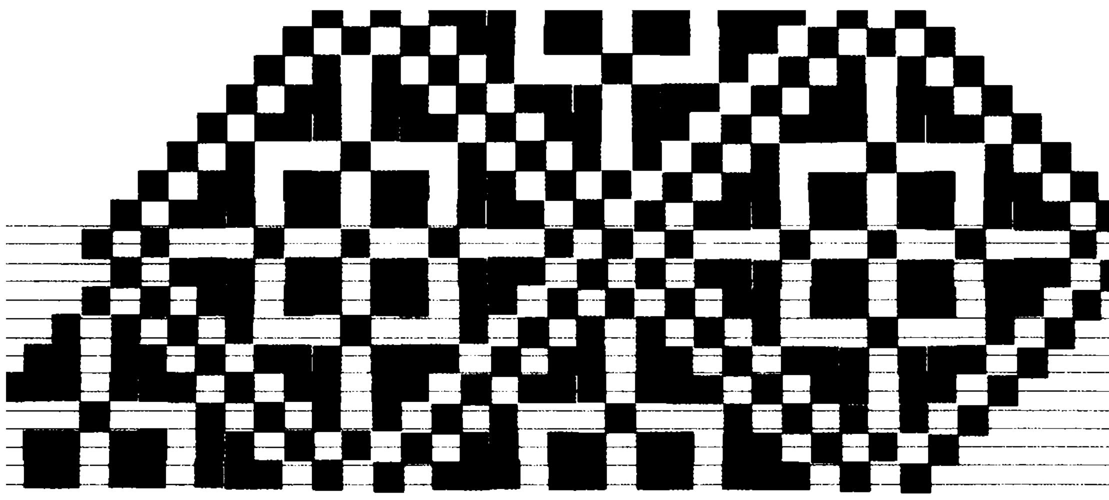
مثال: دیده شده‌ام ← دیده + شده (صفت مفعولی از فعل کمکی شدن) + ام (مضارع از مشتقّات «است»)

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها فعل غیرشخصی به‌کار رفته باشد.

□ در جمله‌ها و عبارت‌های زیر فعل‌های کمکی و مجهول و غیرشخصی و منفی را مشخّص کنید:

دیروز باران آمده بود. اما امروز هوا خوب است و می‌توان بدون چتر بیرون رفت. دیشب ماه دیده شد. امروز شنیده شد که در این منطقه پارکی ساخته خواهد شد. من فردا به مدرسه نمی‌روم زیرا حالم خوب نیست.

۱. «نَ» در شکل امروز، «مَ» در شکل قدیم فعل‌ها دیده می‌شود.



بخش سوّم

اسم

۱ـ تعریف، جامد و مشتق

۲ـ خاصّ و عامّ

۳ـ معرفه و نکره (شناس و ناشناس)

۴ـ مفرد و جمع، اسم جمع

۵ـ جمع‌های عربی در فارسی

۶ـ ساده و مرکّب

۷ـ ذات و معنی

۸ـ اسم صوت(نام‌آوا)، اسم مصغّر

۹ـ مصدر، اسم مصدر

۱۰ـ مترادف، متشابه، متضاد

۱۱ـ نقش‌ها، نقش نهادی

۱۲ـ مطابقت فعل با نهاد

۱۳ـ نقش مسندی، مفعولی، متمّمی

۱۴ـ نقش منادایی

۱۵ـ نقش تمیزی، قیدی، وصفی

۱۶ـ نقش مضافٌ‌الیهی

۱۷ـ نقش بدلی

۱ـ تعریف، جامد و مشتق

اسم، کلمه‌ای است که برای نامیدن شخصی یا حیوانی یا چیزی و یا مفهومی به‌کار می‌رود؛ و آن، تنها کلمه‌ای است که می‌تواند مستقلاً و نه به جانشینی از طرف کلمه‌ای دیگر، در جمله نهاد (مسندٌالیه)، مفعول، متمّم و منادا واقع شود و نیز پسوند جمع و ی نکره بگیرد؛ مانند مسعود، گوسفند، باغ، پاییز در جمله‌هایِ زیر[۱]:

مسعود آمد.

گوسفند می‌چرد.

باغ زیباست.

پاییز غم‌انگیز است.

اسم‌ها با اینکه ویژگی‌های مشترک فراوانی با هم دارند، ولی از هر جهت یکسان نیستند، بلکه از دیدهای گوناگون، تقسیمات گوناگونی دارند. اسم‌ها معمولاً جامد یا مشتق، خاصّ یا عامّ، جمع یا مفرد، ساده یا مرکّب، ذات یا معنی، **معرفه** (شناس) یا **نکره** (ناشناس)اند.

جامد و مشتق

اسم را از لحاظ بودن یا نبودن **بن فعل** در ساخت آن دوگونه می‌شمارند: **مشتق**، **جامد**.

مشتق، اسمی را گویند که با بن ماضی یا مضارع فعل یا مضارع فعل فارسی ساخته شود و یا یکی از اجزای آن، بن فعل باشد؛ مانند ناله، گفتار، دانش‌دوستی، آشتی‌کنان:

ناله ← نال (بن مضارع نالیدن) + ه

گفتار ← گفت (بن ماضی گفتن) + ار

دانش‌دوستی ← دان (بن مضارع دانستن) + ـِ ش + دوست + ی

آشتی‌کنان ← آشتی + کن (بن مضارع فعل کردن) + ان

جامد، اسمی است که در ساختمان آن، بن فعل فارسی نباشد؛ مانند: گلاب، دستور، رخسار، کتاب.

تمرین و پرسش

□ در عبارت زیر، اسم‌ها را مشخّص کنید:

ملک‌الشّعراءِ بهار، ستایشگر بزرگ آزادی است و از شاعران بزرگ ایران هیچ‌کس به‌خوبی او از آزادی

---

۱. از اقسام هفتگانه‌ی کلمات، ضمیر و صفت نیز چنانکه خواهیم دید، نهاد جمله می‌شوند، ولی آن، به جانشینی از اسم است نه به‌خودی خود؛ مانند ضمیر «او» و دو صفت «کوچک» و «بزرگ» در مثال‌های زیر:

علی امروز غایب بود. **او** مریض است.

بچه‌ها به ترتیب قد در کلاس نشسته‌اند: **کوچک‌ها** در جلو، **بزرگ‌ها** در عقب.

سخن نگفته است. بهار، آزادی را یگانه امید ملک و ملّت می‌شمرد.

□ ده اسم جامد و ده اسم مشتق در جمله بیاورید؛ مانند «علی» و «گردش» در جمله‌ی زیر، که اوّلی جامد و دوّمی مشتق است:

«علی» به «گردش» رفته است.

□ در اسم‌های زیر، جامد و مشتق را مشخّص کنید:

گلزار، دلدار، دیوار، باغبان، دانشکده، خیرخواهی، آزادگی، رگبار، جویبار، افسردگی.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳۴. در جمله‌ی زیر، چند اسم وجود دارد؟

هر مدرسه‌ای که باز می‌گردد، دَرِ زندانی بسته می‌شود.

الف) چهار اسم ب) پنج اسم پ) سه اسم ت) دو اسم

۳۵. از چهار اسم «علم»، «بینش»، «شاخسار»، «رفتار»، کدام جامد و کدام مشتقند؟

الف) علم و رفتار، جامد و بقیه مشتقند.

ب) شاخسار، جامد و بقیه مشتقند.

پ) علم، جامد و بقیه مشتقند.

ت) علم و شاخسار، جامد و بقیه مشتقند.

۲ـ خاصّ و عامّ

اسم از این جهت که بر فرد یا افرادی خاصّ دلالت کند و یا شامل همه‌ی افراد همجنس باشد دوگونه است:

اسم خاصّ ـ اسم عامّ

اسم خاصّ، اسمی است که بر فرد یا افرادی مخصوص و معیّن دلالت کند؛ مانند احمد، تبریز، مدیترانه:

احمد، نام مرد یا پسری است.

تبریز، نام شهری معیّن است.

مدیترانه، نام دریایی معیّن است.

در مقابل اسم خاصّ، اسم عامّ، اسمی را گویند که شامل همه‌ی افراد همجنس باشد؛ مانند مرد، شهر، دریا که شامل همه‌ی مردان و شهرها و دریاهاست؛ از این قبیل است کلماتی چون: کتاب، کشور، دختر، پسر، مادر، اسب و . . .

□ اسم‌های خاصّ چهار دسته‌اند:

۱. اسم خاصّ انسان‌ها: سعید، سعیده، تورج، ایرج، فاطمه، نادره.

۲. اسم خاصّ حیوان‌ها: رخش، عقاب، شبدیز[1].

۳. اسم خاصّ مکان‌ها: اعم از کشورها، شهرها، روستاها، رودها، کوه‌ها، قارّه‌ها، جزیره‌ها، دریاها، اقیانوس‌ها، کرات آسمانی و جز آن‌ها مانند هندوستان، رشت، علی‌آباد، سپیدرود، البرز، ماداگاسکار، آتلانتیک، زهره، مریخ و. . .

۴. اسم کتاب‌ها و اشیایی که بیش از یکی نیستند: قرآن، اوستا، حجرالاسود، دریای نور، کوه نور[2].

تمرین و پرسش

□ از میان اسم‌های زیر، خاصّ و عامّ را معیّن کنید:

کتابخانه، دستمال، دهکده، خرّمشهر، کتاب، تورات، احمدآباد، کرج، محمود، خواهر، فرنگیس، فریده، دختر، ناصر، اردبیل، الوند، جاجرود، خیابان.

□ در قطعه‌ی زیر، اسم‌های خاصّ و عامّ را مشخّص کنید:

سنایی در میان شاعران کهن از آن‌هاست که مانند مولوی، ناصرخسرو، عطار، پیام خاصّ و هدف معیّن دارد. پیام او دعوت به درون‌بینی و گریز از ظاهرپرستی است و هدف او جستجوی راه حق، و نشان دادن آن به بندگان ره گم کرده‌ی خداست.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳۶. کدام‌یک از تعریف‌های زیر درست است؟

الف) اسم خاصّ همیشه یک فرد یا یک چیز است.

ب) اسم خاصّ، گاهی یک فرد است و گاهی دو یا سه فرد.

پ) اسم خاصّ به چند فرد مخصوص دلالت دارد.

ت) اسم خاصّ بر یک فرد یا افراد مخصوص، و اسم عامّ بر همه‌ی افراد همجنس شامل است.

۳۷. «تهران» و «بخشندگی» به ترتیب چگونه اسم‌هایی هستند؟

الف) جامد و خاصّ ـ مشتق و عامّ

ب) جامد و خاصّ ـ مشتق و خاصّ

پ) مشتق و خاصّ ـ جامد و عامّ

ت) مشتق و خاصّ ـ مشتق و عامّ

۳ـ شناس و ناشناس (معرفه و نکره)

اسم از حیث آشنایی مخاطب یا خواننده با آن دوگونه است: **معرفه (شناس)، نکره (ناشناس)**

اسم اگر نزد مخاطب یا خواننده، شناخته و آشنا باشد، آن را **معرفه** یا **شناس** گویند؛ مانند: «احمد» و

---

۱. به ترتیب، نام اسب‌های رستم، عباس‌بن علی (ع) و خسروپرویز است.

۲. نام دو الماس درشت و گرانقیمت.

«قرآن» در جمله‌ی زیر:

احمد قرآن می‌خواند.

امّا اگر اسم برای مخاطب یا خواننده آشنا و شناخته نباشد، آن را **نکره** یا **ناشناس** گویند؛ مانند: «کتاب» و «مرد» در جمله‌ی زیر:

مردی کتابی می‌خواند.

در جمله‌ی نخستین، خواننده یا مخاطب می‌داند چه کسی کدام کتاب را می‌خواند، ولی در مثال دوّم نه شخص خواننده برایش شناخته است و نه کتاب.

□ **اسم‌های معرفه** در فارسی علامتی ندارند و بی‌علامتی، خود علامت معرفه یا شناس بودن اسم است؛ با این همه می‌توان اسم‌های زیر را مهم‌ترین اقسام معرفه نامید:

۱. **همه‌ی اسم‌های خاص**، چون: شیراز، محمّد، همدان، اصفهان، خورشید.

۲. **موصوف صفت‌های اشاره** (این، آن، چنین، چنان، همین، همان):

این **کتاب**، آن **اتاق**، چنین **کار**، چنان **روز**، همین **موضوع**، همان **قلم**.

۳. **اسم جنس**، یعنی اسمی که شامل افراد یک جنس است:

شتر بزرگتر از **گاو** است.

کتاب، بهترین‌دوست است.

۴. **مفعول**، وقتی که همراه «را» باشد:

کتاب را آوردم. (یعنی آن کتاب معیّن را)

قلم را بردار. (یعنی آن قلم معیّن را)

۵. **اسمی که مضاف یکی از اسم‌های معرفه یا ضمیرهای شخصی و مشترک و اشاره باشد:**

دوست من، **خانه‌ی** نادر، **کتاب** چهار مقاله، **شهر** آبادان.

۶. **با قرینه‌ی لفظی و معنوی:**

کتاب از دستم افتاد.

در باز شد.

□ **اسم‌های نکره یا ناشناس به صورت‌های زیر می‌آیند:**

۱. **«ی» در آخر اسم:**

بادی وزید و لانه‌ی مرغی خراب کرد   بشکست بامکی و فرو ریخت بر سری

پروین اعتصامی

روزی در خیابان مردی دیدم.

۲. «یک» در اوّل اسم:

نه تنها یک تشابه بین چشم‌های او و انسان وجود داشت، بلکه یک نوع تساوی دیده می‌شد.

هدایت (سگ ولگرد)

۳. «یک» در اوّل و «ی» در آخر اسم:

آقا چوپان ماگلّه‌اش را همان پس و پناه‌ها یک جایی . . .خواباند.

آل احمد (نون و القلم، ص ۹)

اسم‌های شناس (معرفه)

ردیف	اقسام شناس	مثال
۱	اسم‌های خاصّ	محمّد، تبریز، رخش، قرآن
۲	موصوف صفت‌های اشاره	این قلم، آن مداد، همین دفتر، چنان مطلب
۳	اسم‌های جنس	انسان و حیوان و گیاه به آب نیازمندند.
۴	مفعول که همراه «را» باشد	کتاب را بیاور. قلم را بردار.
۵	اسم مضاف به یکی از معرفه‌ها	خانه‌ی احمد، نامه‌ی او، راه شیراز
۶	با قرینه‌ی لفظی و معنوی	شاگردان درکلاس تکالیف خود را انجام می‌دهند.

اسم‌های ناشناس (نکره)

ردیف	اقسام ناشناس و نشانه‌های آن	مثال	جمله‌ی مثالی
۱	«ی» در آخر اسم	پسری، شعری	پسری درکلاس شعری خواند.
۲	«یک» در اوّل اسم	یک روز	یک روز به جنگل رفته بودیم. پلنگی دیدیم.
۳	«یک» در اوّل و «ی» در آخر اسم	یک روزی	ظالم سرانجام یک روزی به کیفر اعمال خویش می‌رسد.

تمرین و پرسش

□ در ابیات زیر، اسم‌های شناس و ناشناس را مشخّص کنید:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی　　　فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است　　　وان پادشا که مال رعیّت خورد گداست

□ در بیت زیر، چند اسم به‌کار رفته و اسم‌های نکره چند تا و کدامند؟

یکی طفل دندان برآورده بود　　　پدر سر به فکرت فرو برده بود

سعدی

□ برای هر یک از اقسام نکره مثالی در جمله بیاورید.
□ برای هر یک از انواع معرفه مثالی در جمله بیاورید.
□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۳۸. در جمله‌ی «صمد در بازار اهواز، از مردی یک قالیچه خرید.» چند اسم شناس و چند اسم ناشناس وجود دارد؟

الف) چهار شناس و یک ناشناس — ب) سه شناس و یک ناشناس

پ) سه شناس و دو ناشناس — ت) دو شناس و دو ناشناس

۳۹. «گلستان» در جمله‌ی «گلستان سعدی، داستان‌های دل‌انگیزی دارد.» چگونه اسمی است؟

الف) جامد و خاصّ و شناس — ب) جامد و عامّ و شناس

پ) مشتق و خاصّ و شناس — ت) مشتق و عامّ و ناشناس

۴ـ مفرد و جمع، اسم جمع

اسم از حیث **شماره** بر سه قسم است:

مفرد، جمع، اسم جمع.

اسم اگر بر یک فرد یا چیز و یا مفهوم دلالت کند آن را **مفرد** گویند و اگر بیشتر از یکی را برساند، **جمع** نامیده می‌شود.

اسم‌های مفرد علامت ندارند، ولی اسم‌های جمع در فارسی با افزودن یکی از نشانه‌های **ان** و **ها** ساخته می‌شوند:

پسر ← پسران	کتاب ← کتاب‌ها
دختر ← دختران	درس ← درس‌ها
دوست ← دوستان	دست ← دست‌ها

گروهی از اسم‌ها در فارسی با **ها** وگروهی با **ان** و برخی با هر دو جمع بسته می‌شوند:

۱. سنگ‌ها، کوه‌ها، هوش‌ها
۲. زنان، مردان، گوسفندان
۳. درخت‌ها و درختان، نیلوفرها و نیلوفران

اسم‌های معنی معمولاً با **ها** جمع بسته می‌شوند:

هوش، عقل، گفتار، خوبی، بدی ← هوش‌ها، عقل‌ها، گفتارها، خوبی‌ها، بدی‌ها:

در همه‌ی این **داستان‌ها** قهرمانان شاعر، **سرشت‌ها** و **نهادهای** مناسب دارند.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۷۱)

اسم جمادات را نیز معمولاً با **ها** جمع می‌بندند:

قلم، کاغذ، گچ، میز ← قلم‌ها، کاغذها، گچ‌ها، میزها:

غرب. . .بعد کم‌کم دریافت که شرق سوای **کالاهای** مادّی و آنچه **موزه‌ها** و **کارخانه‌ها** را راه می‌برد، از معنویّات هم کالای فراوان دارد.

آل احمد (غرب‌زدگی، ص ۲۰۶)

اسم انسان‌ها و جانوران را معمولاً با **ان** جمع می‌بندند:

کودکان، جوانان، زنان، مردان، شتران، اسبان، مرغان:

. . .مرگش [مرگ رستم] . . .همه‌ی **خویشان** و **نزدیکانش** را در بر می‌گیرد.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۹۹)

قصّه‌های **گبران**. . .حتی نزد **دوستانش** پسندیده نبود.

زرّین کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۷۳)

اسم رستنی‌ها را با هر دو نشانه جمع می‌بندند:

پارک شهر را **درختان** سر به فلک کشیده و **گل‌های** رنگارنگ زینت داده‌اند.

درخت‌ها در بهار سر از خواب برمی‌دارند.

یادآوری:

۱. امروزه بدون توجّه به قاعده‌های یاد شده و دیگر قواعد، در زبان محاوره، و به پیروی از آن در زبان نوشتار، بیشتر اسم‌ها و همچنین صفت‌هایی را که جانشین اسم شده‌اند معمولاً با **ها** جمع می‌بندند:

مردها و زن‌ها، دخترها و پسرها، گربه‌ها و سگ‌ها، مرغ‌ها و جوجه‌ها:

معلّم‌ها . . .به عجله رسیدند.

آل‌احمد (مدیر مدرسه، ص ۹۳)

وقتی . . .**داغگاه‌ها** داشتیم که بر اسب‌ها نشان بزنیم.

آل‌احمد (غرب‌زدگی، ص ۱۱۹)

صدای دانه‌ای راکه بر **کبوترها** پاشیدند شنیدم.

حجازی (اندیشه، ص ۵۰)

۲. سهولت تلفّظ، و روانی و کشش و آهنگ کلمه نیز در جمع بستن اسم با **ها** یا **ان** بی‌تأثیر نیست؛ چنانکه از دو کلمه‌ی «آقا» و «خانم» که از نظر دستور زبان، ارزش و کاربرد یکسانی دارند، اوّلی با **ان** و دوّمی با **ها** جمع بسته می‌شود:

آقایان آمدند.

خانم‌ها رفتند.

۳. به آخر برخی از اسم‌های خاصّ، نشانه‌ی جمع **ها** می‌افزایند و آن وقتی است که منظور، بیان امثال و انواع باشد:

از خاک پاک خراسان، **فردوسی‌ها**، **خیّام‌ها** و **عطّارها** برخاسته‌اند.

یعنی فردوسی و خیّام و عطّار و همانند آن‌ها. یا افرادی چون فردوسی و خیّام و عطّار.

۴. اسم‌ها و نیز صفت‌هایی که جانشین اسم می‌شوند، اگر به مصوّت «ی» یا «ـُ و» ختم شده باشند، معمولاً هنگام جمع بستن با ان بین آن کلمه‌ها و ان، حرف ی می‌افزایند:

آشنایان، گدایان، نابینایان، سخنگویان، خوبرویان و. . .

و بندرت در کلمات مختوم به «ـُ و»، این یاء افزوده نمی‌شود: گیسوان، هندوان

۵. اسم‌ها و صفت‌هایی که به **های بیان حرکت** ختم شده‌اند، هنگام جمع بستن به جای ان به آخر آن‌ها **گان** اضافه می‌شود:

آزاده، بیچاره، آواره، فهمیده ← آزادگان، بیچارگان، آوارگان، فهمیدگان:

هنوز سالخوردگان ایران، داستان. . .را از یاد نبرده بودند.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۱۰۳)

. . .مسأله‌ی بزرگ دیگر، خیل **فرنگ رفتگان** است یا از **امریکا برگشتگان**.

آل احمد (غرب‌زدگی، ص ۱۸۷)

اسم جمعـ علاوه‌بر اسم‌هایی که با نشانه‌های جمع فارسی یا عربی جمع بسته می‌شوند و نیز جمع مکسّر عربی که نشانه‌ی خاصّی ندارد، پاره‌ای از اسم‌های فارسی و عربی هستند که علامت جمع ندارند؛ امّا بر بیشتر از یکی و حتّی گاهی بر گروه بیشماری دلالت می‌کنند و خود جمع نیز بسته می‌شوند؛ این‌گونه کلمه‌ها را که به‌صورت مفرد، و در معنی جمعند، **اسم جمع** می‌نامند؛ مانند **گروه، دسته، مردم، طایفه، قبیله، لشکر و سپاه**، که جمع آن‌ها به ترتیب عبارتند از: گروه‌ها، دسته‌ها، مردمان، طایفه‌ها (= طوایف)، قبیله‌ها (= قبایل)، لشکرها، سپاه‌ها.

منظور از سپاه یک تن نیست، بلکه عدّه‌ی زیادی است و همچنین است کلمات مردم، گروه، طایفه و. . .

تمرین و پرسش

□ اسم‌های زیر را با توجّه به قواعد متن درس با «ها» یا «ان» جمع ببندید:

خانه، مرغ، حَسَد، عشق، دوست، عالِم، معلّم، گیاه، فرش.

□ با توجه به قواعد متن درس، ده تا اسم را با «ان» و ده تا اسم را با «ها» جمع ببندید و در جمله بیاورید.

مثال: **شاگردان** رفتند. **کلاس‌ها** تعطیل شد.

□ از میان اسم‌های مهرگان، بیابان، پرده‌ها، اژدها، خفتگان، سایه‌بان، عزیزان، نردبان، خونبها، جوی‌ها، بازرگان، برهنگان، مفردها و جمع‌ها را مشخّص کنید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۴۰. «داستان» چه نوع اسمی است؟

الف) جامد و عامّ و نکره و مفرد
ب) جامد و عامّ و معرفه و مفرد
پ) مشتق و عامّ و معرفه و جمع
ت) جامد و خاصّ و معرفه و مفرد

۴۱. از جمله‌های زیر، کدام‌یک درست‌تر است؟

الف) همه‌ی اسم‌ها را می‌توان با «ـان» جمع بست.
ب) همه‌ی اسم‌ها با «ـها» جمع بسته می‌شوند.
پ) برخی از اسم‌ها را با «ـ ها» و برخی را با «ـ ان» و برخی دیگر را با هر دو علامت جمع می‌بندند.
ت) برخی از اسم‌ها را با «ـ ها» و برخی را با «ـ ان» جمع می‌بندند.

۴۲. «مردم» چگونه کلمه‌ای است؟

الف) اسم جمع، جامد، عامّ
ب) اسم مفرد، جامد، عامّ
پ) اسم خاصّ، جامد، مفرد
ت) اسم جمع، مشتق، عامّ

۵ـ جمع‌های عربی در فارسی

علاوه‌بر اسم‌های فارسی و نیز عربی و غیر آن که در فارسی با دو نشانه‌ی جمع فارسی (ها و ان) به‌صورت جمع درمی‌آیند، بسیاری از صفت‌ها و اسم‌های عربی به‌صورت جمع عربی در زبان فارسی به‌کار می‌روند؛ چون: اطّلاعات، مؤمنین، روحانیّون، معاملات، کتب، دروس، که مفرد آن‌ها به‌ترتیب عبارتند از:

اطّلاع، مؤمن، روحانی، معامله، کتاب، درس.

این‌گونه جمع‌های عربی را به شرح زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱. اسم‌هایی که به ین ختم شده‌اند:

مسلمین، مستکبرین، ظالمین، سارقین، معلولین، محصّلین، معتادین، معصومین و. . .

۲. اسم‌هایی که مفرد آن‌ها به یای نسبت عربی ختم می‌شود و در جمع ـ ون می‌گیرند:
روحانی ← روحانیّون، ملی ← ملّیون، انقلابی ← انقلابیّون.

۳. اسم‌هایی که با ات جمع بسته می‌شوند:

امتحانات، انحصارات، استحکامات، تمایلات، ادارات، معلومات، مکاتبات و. . .

یادآوری:

□ چنانکه گفته شد پسوند ات نشانه‌ی جمع در عربی است؛ از این‌رو برخی، افزودن آن را به آخر کلمه‌های فارسی و کلمات خارجی که در فارسی متداولند روا نمی‌دانند؛ ولی برخی از نویسندگان، در نوشته‌های خود، کلماتی از قبیل: دستور، فرمایش، گزارش، گرایش، سفارش، نمایش و تلگراف را به جای **ها** با ات جمع بسته‌اند:

دستورات، فرمایشات، گزارشات، تلگرافات و. . .

آدم وقتی آن **فرمایشات**. . .به‌نظر می‌آید. . .

دهخدا (چرند و پرند، ص ۱۴۹)

بر ادبا و فضلاست که. . .را در **نگارشات** خود استعمال نمایند.

جمال‌زاده (یکی بود یکی نبود، ص ۱۵)

□ گاهی ات را به آخر برخی از اسم‌های مکان می‌افزایند:

شمیرانات، قائنات، اصطهبانات که از آن‌ها نوعی مفهوم توابع و نواحی نیز برمی‌آید:

شمیرانات، یعنی شمیران و نواحی و توابع آن.

قائنات، یعنی قائن و نواحی و توابع آن.

اصطهبانات، یعنی اصطهبان و نواحی و توابع آن.

□ گاهی به جای ات عربی، به آخر برخی از اسم‌هایی که به مصوّت «ا»، «ـ و»، «ـ ی» و **های بیان حرکت** ختم شده‌اند، پسوند **جات** افزوده می‌شود:

حلواجات، دواجات، مرباجات

داروجات

شیرینی‌جات، سبزی‌جات، ترشی‌جات

میوه‌جات، ادویه‌جات، کارخانه‌جات (کارخانجات)، حواله‌جات، و. . .

این ترکیب‌ها علاوه‌بر مفهوم جمع، معنای جنس و نوع و قسم نیز می‌دهند:

دواجات، یعنی اقسام دواها، جنس یا جنس‌های دارویی.

شیرینی‌جات، یعنی جنس و یا جنس‌های شیرینی چون‌آب‌نبات و مربا و. . .

قباله‌جات، یعنی قباله و چیزهایی از آن قبیل مانند قبض و رسید و سند و وکالتنامه و. . .:

در این جلگه بعضی قراء و **قلعه‌جات** ساخته شده.

نجم‌الملک (سفرنامه‌ی خوزستان، ص ۳۱)

چون اسباب کار و مصالحی موجود نبود جز **عمله‌جات** و قلیل آهکی.

(همان متن، ص ۳۴)

دیروز **عمله‌جات**. . .دست از کار کشیدند.

دهخدا (چرندوپرند، ص ۳۰)

□ گروهی از استادان و دستورنویسان، این کاربرد را نادرست و ناروا می‌دانند و می‌گویند باید به جای آن، پسوند **ها** به‌کار برد؛ ولی به‌نظر می‌رسد که اگر مراد از آن، **علاوه‌بر مفهوم جمع**، بیان **مفهوم جنس و نوع و قسم** نیز باشد، پسوند **ها** آن بار معنی را ندارد و این استعمال را نمی‌توان نادرست انگاشت.

□ اسم‌های عربی که هیچ‌یک از نشانه‌های جمع یاد شده را ندارند، بلکه گاهی با تغییر حرکت، و گاهی با افزودن و کم کردن حرف یا حروفی به‌صورت جمع درمی‌آیند و در عربی آن‌ها را **جمع مکسّر** یعنی **شکسته** می‌نامند؛ زیرا صورت مفرد آن‌ها می‌شکنند، برخلاف جمع‌های دیگر عربی که با **ـین**، **ـون**، **ـات** می‌آیند و صورت مفرد آن‌ها سالم می‌ماند. از این دسته‌اند کلماتی چون:

کتب، شعرا، مجالس، ادوار، عیوب، اخلاق، وسایل، بِحار، اعین، البسه، اعاظم، مکاتیب، دراهم و. . .

که مفرد آن‌ها به‌ترتیب عبارتند از:

کتاب، شاعر، مجلس، دوره، عیب، خلق، وسیله، بحر، عین، لباس، اعظم، مکتوب، درهم و. . .

امّا اینکه چه **عللی** به تحوّل صنعتی غرب انجامید کار من نیست. . .و ما. . .در بوق و کرنای **مدارس** و رادیو و انتشاراتمان همان **اباطیل** غربیان را سال‌هاست تکرار می‌کنیم.

آل احمد (غرب‌زدگی، ص ۵۸)

بر ادبا و **فضلاست** که. . .

جمال‌زاده (یکی بود یکی نبود، ص ۱۵)

قصایدی که در **مراسم** مذهبی و **مجالس** سلام آستان قدس می‌گفت از تبحّر او در شیوه‌ی **قدما** حکایت می‌کرد.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۳۱۰)

□ با اینکه دوباره جمع بستن جمع‌های مکسّر عربی مانند عجایب، ملائک، امور، شئون و جز آن برای بیان مفهوم جمع درست نمی‌نماید، ولی برخی از جمع‌های مکسّر عربی گویی در فارسی ارزش و مفهوم جمع بودن خود را از دست می‌دهند و یا کمرنگ می‌گردند و در نتیجه دوباره با نشانه‌های جمع فارسی و یا **ات** عربی جمع بسته می‌شوند:

جواهرات ← جمع **جواهر**، که جمع **جوهر** است و جوهر، معرّب **گوهر** فارسی است.

امورات ← جمع **امور**، که جمع **امر** به معنی کار است.

لوازمات ← جمع **لوازم**، که جمع **لازمه** است.

قیودات ← جمع **قیود**، که جمع قید است.

عیوبات ← جمع **عیوب**، که جمع عیب است:

. . .امورات را باید باطن شریعت اصلاح کند.

دهخدا (چرند و پرند، ص ۱۵۷)

این قائد عظیم‌الشّأن. . .جواهرات سلطنتی را دزدید.

هدایت (حاجی آقا، ص ۱۳۱)

در همه‌ی شئونات و. . .ترقیّات محیّرالعقولی کرده‌ایم.

(همان متن، ص ۵۹)

□ فرق اسم جمع با جمع مکسّر عربی، آن است که اوّلاً جمع مکسّر فقط مخصوص کلمات عربی است، در صورتی که اسم جمع هم می‌تواند فارسی باشد، مانند گروه و دسته، و هم می‌تواند عربی باشد، چون: قوم و قبیله. ثانیاً جمع مکسّر، مفرد دارد، ولی اسم جمع مفرد ندارد و چنانکه دیدیم خود نیز جمع بسته می‌شود.

جدول اسم‌های جمع در فارسی

ردیف	نشانه‌ی جمع	کاربرد	مفرد	جمع
۱	ها	۱ـ اسم‌های معنی	هوش، خوبی	هوش‌ها، خوبی‌ها
		۲ـ اسم‌های جماذات	سنگ، مداد	سنگ‌ها، مدادها
		۳ـ اسم‌های رستنی‌ها	درخت، گیاه	درخت‌ها، گیاه‌ها
		۴ـ همه‌ی اسم‌ها (در محاوره و زبان امروزی)	مرد، گوسفند	مردها، گوسفندها
۲	ان	۱ـ اسامی انسان‌ها	مادر، پدر	مادران، پدران
		۲ـ اسامی حیوان‌ها	بلبل، شتر	بلبلان، شتران
		۳ـ اسم‌های رستنی‌ها	درخت، گیاه	درختان، گیاهان
۳	ین	(در آخر اسم‌های عربی)	معلم، مستخدم	معلّمین، مستخدمین
۴	ون	(در آخر اسم‌های مختوم به یای نسبت‌عربی)	ملّی، روحانی	ملّیون، روحانیّون
۵	ات	۱ـ در آخر برخی از اسم‌های عربی	اطّلاع، تحصیل	اطّلاعات، تحصیلات
		۲ـ در آخر برخی از اسم‌های فارسی	گزارش، دستور	گزارشات، دستورات
		۳ـ در آخر برخی از اسم‌های جمع مکسّر عربی	امور، لوازم	امورات، لوازمات
		۴ـ در آخر برخی از اسم‌های مکان	شمیران، قائن	شمیرانات، قائنات
۶	جات	۱ـ در آخر اسم‌های مختوم به های بیان کسره	میوه، نوشته	میوه‌جات، نوشته‌جات
		۲ـ در آخر اسم‌های مختوم به ی	سبزی، ترشی	سبزیجات، ترشیجات
		۳ـ در آخر اسم‌های مختوم به الف	دوا، مربّا	دواجات، مربّاجات
		۴ـ در آخر اسم‌های مختوم به واو	دارو	داروجات
۷	جمع مکسّر عربی	————	کتاب، علم	کُتُب، علوم
۸	اسم جمع	۱ـ فارسی	گروه، هنگ	گروه‌ها، هنگ‌ها
		۲ـ عربی	قوم، قبیله	اقوام (قوم‌ها)
				قبایل (قبیله‌ها)

تمرین و پرسش

□ ده اسم بنویسید که با پسوند «ـین» جمع بسته شده باشند.

□ چهار اسم بنویسید که با «ـون» جمع بسته شده باشند.

□ ده اسم بنویسید که با پسوند «ـات» جمع بسته شده باشند.

□ پنج اسم بنویسید که با پسوند «ـجات» جمع بسته شده باشند.

□ ده اسم بنویسید که جمع مکسّر عربی باشند.

□ پنج اسم بنویسید که اسم جمع باشند.

□ در اسم‌های زیر، انواع جمع‌ها و اسم جمع‌ها و اسم‌های مفرد را مشخّص کنید:

ملاحظات، مدارس، فنون، کاتبان، مردودین، هنگ، جنگ، نجات، حواله‌جات، گلّه، درّه، رمه، تله، علوم.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۴۳. مفرد کلمات «خدمات، کفّار، قرون، معارف» چیست؟

الف) خدمت، کفر، قرن، معرفت — ب) خدمت، کافر، قرن، معرفت

پ) خادمه، کافره، قرن، معروف — ت) خادم، کافر، قرن، عارف

۴۴. جمع کلمات «مسأله، سؤال، مسؤول» چیست؟

الف) مسائل، سؤالات، مسؤولین — ب) مسؤولات، سؤالات، مسؤولین

پ) مسألات، سؤالان، مسؤولین — ت) مسائل، سؤالات، مسئولات

۴۵. «احمد» چگونه اسمی است؟

الف) جامد، عامّ، مفرد، معرفه — ب) جامد، عامّ، مفرد، نکره

پ) جامد، خاصّ، مفرد، معرفه — ت) مشتق، خاصّ، مفرد، نکره

۶ـ ساده و مرکّب

اسم را از حیث ساختمان به ساده و مرکّب تقسیم می‌کنند:

اسم گاهی دارای یک تکواژ است و نمی‌توان آن را به دو بخش یا بیشتر تقسیم کرد، به عبارت دیگر در اصل، از دو بخش یا بیشتر ترکیب نشده است، در این صورت آن را **ساده یا بسیط** گویند؛ مانند قلم، خدا، سر، کتاب؛ وگاهی از دو بخش یا بیشتر ترکیب یافته است؛ در این صورت، آن را **مرکّب** نامند؛ چون: قلمدان، خداپرستی، سربازخانه، کتابشناسی:

قلمدان ← قلم + دان

خداپرستی ← خدا + پرست + ی

سربازخانه ← سر + باز + خانه

کتابشناسی ← کتاب + شناس + ی

□ **انواع اسم‌های مرکّب** ـ اسم‌های مرکّب، بیشتر از اجزای زیر ساخته می‌شوند:

۱. از دو یا چند اسم: مادرزن، دانشسرا، شترگاو پلنگ

۲. از دو فعل همجنس مثبت و منفی: کشمکش، داروندار، هست و نیست

۳. از ساخت امر یک یا دو فعل: بِکُش بِکُش، بده‌بستان، بیابرو

۴. از بن مضارع دو فعل: سوزوگداز، پرس و جو، تکاپو

۵. از بن ماضی دو فعل: دادوستد، زدوخورد، نشست و برخاست

۶. از بن ماضی و مضارع یک فعل: شستشو (= شست‌وشوی)، گفتگو، رفت و روب

۷. از بن ماضی فعلی با بن مضارع فعل دیگر: زدوبند، خریدوفروش، جست‌وخیز

۸. از بن ماضی فعلی به اضافه‌ی جزء یا اجزایی دیگر: پیشرفت، ساختمان، گفتار، کارکرد، درآمد، سررسید، دلباختگی.

۹. از بن مضارع فعلی به اضافه‌ی جزء یا اجزایی دیگر: دلسوزی، دل‌پیچه، سازمان، خنده، دانش، ورانداز، بادکنک، رُو رُو وَک

۱۰. از صفت و اسم: سپیدرود، چهارپا، سه‌تار

۱۱. از صفت و پسوند: خوبی، گرما، زردک، هفته، هشتی

۱۲. از اسم و پسوند (یا پیشوند): لاله‌زار، سنگلاخ، اتاقک، گوشه، وردست

۱۳. از تکرار اسم صوت: هِنّ و هِنّ، ورّ و ورّ، بع‌بع، جیک‌جیک

۱۴. از اسم و اِتباع[۱]: اخم و تخم، پول و پله، رخت و پخت، چیزومیز.

یادآوری

برخی، اسم را از حیث ساختار سه دسته می‌شمارند و واژه‌هایی که یکی از وندها (پیشوند، میانوند، پسوند) را دارند مشتق می‌نامند به‌صورت زیر:

۱. ساده: کتاب، دست

۲. مرکّب: کتابخانه، دست‌آس

۳. مشتق: مرزبان، دبیرستان

---

۱. اِتباع، در لغت به معنی «در پی کسی رفتن» و «پیروی کردن» است و در اصطلاح دستور لفظی است مهمل و بیمعنی یا فاقد معنی روشن که معمولاً به دنبال اسم یا صفت می‌آید، برای تأکید و گسترش معنی آن‌ها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم؛ مانند (تخم، پله، پخت، میز) در ترکیب‌های بالا.

تمرین و پرسش

□ ده اسم مرکّب بنویسید که در ساخت آن‌ها بن ماضی به‌کار رفته باشد.

□ ده اسم مرکّب بنویسید که در آن‌ها بن مضارع به‌کار رفته باشد.

□ ده اسم مرکّب بنویسید که از پسوند ترکیب یافته باشند.

□ ده اسم مرکّب بنویسید که از بن ماضی دو فعل ترکیب یافته باشند.

□ ده اسم مرکّب بنویسید که از دو اسم یا بیشتر ترکیب شده باشد.

□ اجزای تشکیل‌دهنده‌ی کلمات مرکّب زیر را مشخّص و جدا کنید:

سروستان، خوابگاه، استانداری، بیدادگری، خوش‌آمدگویی، دست به‌سینه، رویاروی، دلمردگی، پیشینیان، حق‌ناشناسی، دل از دست دادن، از سر گرفتن، سردر آوردن، دل برکندن.

مثال: سروستان ← سرو + ستان

□ از الفاظ زیر، اسم مرکّب بسازید:

کتاب، قلم، خود، آش، چلو، رو، نشست، سه، سفید، بست، گیر، دل، پا، بازار، بار، خوش، شاد، غم، خواب.

مثال: کتابخانه، قلمدان، خودنویس.

□ اقسام اسم را از حیث ساختار با ذکر مثال نام ببرید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۴۶. «دلدادگی» چگونه اسمی است؟

الف) جامد، عامّ، مفرد، مرکّب
ب) مشتق، عامّ، مفرد، مرکّب
پ) مشتق، خاصّ، مفرد، مرکّب
ت) جامد، عامّ، مفرد، ساده

۴۷. «بهرام» چگونه اسمی است؟

الف) جامد، خاصّ، معرفه، مفرد، ساده
ب) جامد، عامّ، معرفه، مفرد، ساده
پ) مشتق، خاصّ، معرفه، مفرد، مرکّب
ت) جامد، خاصّ، نکره، مفرد، ساده

۷ـ ذات و معنی

اسم را از حیث داشتن یا نداشتن وجود خارجی و مستقل، به ذات و معنی تقسیم می‌کنند؛ پاره‌ای از اسم‌ها به‌طور مستقل در خارج از ذهن وجود دارند و می‌توان آن‌ها را دید یا حسّ و لمس کرد؛ مانند مداد، کاغذ، خانه، میز، دختر، پسر و. . .این‌گونه اسم‌ها را اسم ذات می‌نامند.

در مقابل اسم‌های ذات، اسم‌های دیگری هستند که خودبه‌خود و مستقلاً در خارج از ذهن وجود ندارند و پیدا نمی‌شوند؛ بلکه وجود آن‌ها وابسته به‌وجود شخص یا چیز دیگری است و تا وجود دیگری نباشد، نمی‌توان آن‌ها را دریافت؛ این‌گونه اسم‌ها را اسم معنی می‌گویند؛ مانند هوش، دانش، ادب، زیبایی، انساندوستی، بزرگی، کوچکی و. . .

باید انسانی باشد تا هوش، دانش، ادب، انساندوستی در وجود او هستی پذیرد.

وجود زیبایی، بزرگی و کوچکی نیز انسان یا حیوان یا چیزی را لازم دارد.

□ مصدرها و اسم مصدرها و اسم‌هایی که بر زمان دلالت دارند همگی اسم معنی هستند: گفتن، دیدن، پرستیدن، گفتار، دیدار، پرستش، فردا، صبح.

تمرین و پرسش

□ ده اسم ذات در جمله بیاورید.

□ ده اسم معنی در جمله بیاورید.

□ در بیت زیر، اسم‌های ذات و معنی را مشخّص کنید:

گر در صف رزم، جامه بر تن پوشیم آزادی را به بندگی نفروشیم

ملک‌الشّعراء بهار

□ در میان اسم‌های زیر ذات و معنی را مشخّص کنید:

شیشه، بیشه، تیشه، اندیشه، پیشه، بال، سال، شال، یال، یار، خار، صبر، ابر، علم، حلم، زور، مور، غم، شهر.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۴۸. «غمخواری» چگونه اسمی است؟

الف) جامد، خاصّ، مفرد، مرکّب، معنی

ب) مشتق، عامّ، مفرد، مرکّب، معنی

پ) مشتق، عامّ، مفرد، مرکّب، ذات

ت) جامد، عامّ، مفرد، مرکّب، معنی

۴۹. «دزفول» چگونه اسمی است؟

الف) مشتق، خاصّ، معرفه، مفرد، مرکّب، ذات

ب) جامد، عامّ، معرفه، مفرد، ساده، ذات

پ) جامد، خاصّ، نکره، مفرد، ساده، ذات

ت) جامد، خاصّ، معرفه، مفرد، ساده، ذات

۸ـ نام آوا (اسم صوت)، اسم مصغّر

اسم صوت یا نام‌آوا ـ لفظی است مرکّب که معمولاً از صداهای طبیعی گرفته می‌شود و بیانگر صداهایی از قبیل صوت خاصّ انسان یا حیوان، صوت خواندن و راندن جانوران و صوت به هم خوردن چیزی به چیزی است:

قاه‌قاه، مِنّ و مِنّ، بع‌بع، قارقار، کیش‌کیش، شارت و شورت، چلپ و چلوپ، . . .

امّا ناظم یک هفته‌ی تمام مثل سگ بود عصبانی، پر سروصدا و شارت و شورت.

آل‌احمد (مدیر مدرسه، ص ۱۰۰)

□ **مصغّر**[1] ـ اسمی است که مفهوم خردی و کوچکی را می‌رساند؛ نشانه‌ی تصغیر در فارسی «چه» و «ـَ ک» است که به آخر اسم افزوده می‌شود؛ مانند باغچه، دخترک، کتابچه و مرغک.

باغچه، یعنی باغ کوچک، دخترک، یعنی دختر کوچک و. . .

□ در آخر برخی از اسم‌های **مصغّر** به جای «چه» و «ـَ ک» پسوند «ـو» دیده می‌شود: یارو، پسرو؛ و در آخر پاره‌ای از اسم‌ها در برخی از لهجه‌ها، **های بیان حرکت** می‌آید: پسره، دختره، اسبه.

در زبان کوچه و بازارگاهی به آخر «مرد» و «زن» هر دو نشانه‌ی تصغیر ـ ک و ه افزوده می‌شود: مردکه! زنکه! و آن، نشانه‌ی تحقیر و دشنام است.

تمرین و پرسش

□ از میان ترکیبات زیر نام‌آواها را مشخّص کنید:

ترق و توروق، گفتگو، دادوبیداد، عرعر، جیک‌جیک، تیک‌تاک، دادوستد، جستجو، مارج و مورج، شالاپ شولوپ، ساز و آواز.

□ از میان کلمات زیر، اسم‌های مصغّر را مشخّص کنید:

عروسک، آهک، کَلَک، طاقچه، حوضچه، بچّه، گوجه، تیمچه، آلوچه، کوچه، بیلچه، چلچله، اَرک، دَرک، اتاقک، فَلک.

□ پنج اسم صوت بنویسید.

□ پنج اسم مصغّر بنویسید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۵۰. «داد و فریاد، شارشار، شهرک»، به ترتیب چگونه کلماتی هستند؟

الف) صفت مرکّب، اسم و اتباع، اسم مصغّر

ب) اسم مرکّب، اسم صوت، اسم مصغّر

پ) اسم و اتباع، اسم مصغّر، اسم صوت

ت) اسم ذات، اسم صوت، اسم مصغّر

۵۱. مصغّر کلمات سرا، شهر، دریا، آدم چیست؟

الف) سراچه، شهرک، دریاچه، آدمک
ب) سراک، شهرک، دریاچه، آدمک
پ) سراچه، شهرچه، دریاک، آدمچه
ت) سراچه، شهرک، دریاک، آدمک

۱. تصغیر، یعنی کوچک کردن ← مُصغّر، یعنی تصغیر شده، کوچک شده.

۹ـ مصدر، اسم مصدر

در بخش اسم باید نامی از **مصدر** به میان آورد؛ زیرا با اینکه مفهوم انجام‌گرفتن کار را می‌رساند، به سبب نداشتن زمان و شخص و شمار، اسم است نه فعل؛ امّا از سوی دیگر به جهت رابطه و پیوندهایی که با فعل و بن ماضی و مضارع دارد، در بخش فعل به تفصیل آمده است.

← **بخش فعل**

□ **مصدر بریده یا مرخّم**ـ گاهی بن ماضی برخی از افعال در معنی مصدری یا اسم مصدری به‌کار می‌رود، که بیشتر دستورنویسان از آن به نام **مصدر مرخّم** یا **مصدر بریده** یاد کرده‌اند:

دید ← دیدن. **نشست** ← نشستن. **دادوستد** ← دادن و ستدن

بازدید ← بازدیدن. **صلاحدید** ← صلاح دیدن

امّا بیشتر دستوردانان و زبان‌شناسان معاصر، آن را **بن ماضی** می‌دانند و دلیل می‌آورند که علاوه‌بر بن ماضی، **بن مضارع** نیز گاهی این مفهوم را می‌رساند:

سوز ← سوختن. **توان** ← توانستن. **خیز** ← خاستن (= برخاستن)

از این‌رو آن را نوعی **اسم مصدر** می‌دانند.

و ← اسم مصدر ← اقسام اسم مرکّب

□ **اسم مصدر**ـ علاوه‌بر مصدر، اسم‌هایی نیز در فارسی هستند که با اینکه نشانه‌های مصدری ندارند، ولی حاصل معنی و مفهوم مصدر را می‌رسانند؛ مانند دانش، ستایش، دیدار، خنده، آزادی، آزادگی:

دانش ← دانستن. **ستایش** ← ستودن. **دیدار** ← دیدن و...

این‌گونه واژه‌ها را **اسم مصدر** یا **حاصل مصدر** می‌نامند.

اقسام اسم مصدرـ معروفترین اقسام و نشانه‌های اسم مصدر عبارتند از:

۱. **ـِ ش** در آخر بن مضارع:

خواهش، کاهش، جوشش، کوشش، بینش، آموزش، پرورش، نکوهش، کاوش، تراوش.

۲. **ـِ شت** در آخر بُن مضارع:

بُرشت، کُنِشت، خورشت.

۳. **ار** در آخر بن ماضی:

رفتار، گفتار، کردار، نوشتار، جُستار، کُشتار.

۴. **های بیان حرکت** در آخر بن مضارع:

خنده، گریه، مویه، بوسه، اندیشه.

۵. ی در آخر صفت و گاهی اسم و بندرت کلمات دیگر:

نزدیکی، دوری، خوبی، روشنی، تاریکی، بزرگی، کوچکی، شاگردی، استادی، مادری، پدری، منی، مایی.

اگر کلمه به های بیان حرکت ختم شود به جای ی به آخر آن، **گی** افزوده می‌گردد:

تشنه ← تشنگی. ورزیده ← ورزیدگی. راننده ← رانندگی.

۶. ار در آخر بن مضارع برخی از فعل‌های مرکّب و بندرت در آخر فعل ساده و یا اسم:

آشتی‌کنان، عقدکنان، یخبندان، راه‌بندان، شیرینی‌خوران، گذران، چراغان.

انواع و نشانه‌های اسم مصدر

ردیف	نشانه‌ها و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی اصلی	تقسیمات فرعی	مثال اجزای تشکیل‌دهنده	مثال اسم مصدرها
۱	ـِ ش در آخر بن مضارع	-	خواه + ـِ + ش	خواهش
۲	ـِ شت در آخر بن مضارع	-	خور + ـِ + شت	خورشت
۳	ـه های بیان حرکت در آخر بن مضارع	-	اندیش + ه	اندیشه
۴	ار در آخر بن ماضی	-	رفت + ار	رفتار
۵	ی	۱ـ در آخر صفت ۲ـ در آخر اسم	خوب + ی پدر + ی	خوبی پدری
۶	ان	۱ـ در آخر بن مضارع فعل مرکّب ۲ـ در آخر بن مضارع فعل ساده ۳ـ در آخر اسم	حنا + بند (حنابند) + ان گذر + ان چراغ + ان	حنابندان گذران چراغان
۷	ـِ یّت	۱ـ در آخر صفت ۲ـ در آخر اسم	مأمور + ـِ + یّت ظرف + ـِ + یّت	مأموریّت ظرفیّت
۸	بن ماضی فعلی	۱ـ به تنهایی ۲ـ با بن ماضی فعلی دیگر ۳ـ با جزئی دیگر	ساخت رفت + و + آمد پیش + رفت	ساخت رفت و آمد پیشرفت
۹	بن مضارع	۱ـ یک فعل به‌تنهایی ۲ـ با تکرار ۳ـ با بن مضارع فعل دیگر	گریز کش + ا + کش گیر + و + دار	گریز کشاکش گیرودار
۱۰	بن ماضی فعلی	۱ـ با بن مضارع همان فعل ۲ـ با بن مضارع فعل دیگر	جست+و+جو (=جست+جو) خرید+و+فروش	جست‌وجو (جستجو) خریدوفروش
۱۱	بن ماضی یا مضارع	با پسوند مان	زای+مان، ساخت+مان	زایمان، ساختمان
۱۲	ساخت امر	۱ـ از تکرار یک فعل ۲ـاز دو فعل جداگانه	ب+زن+ب+زن ب+زن+ب+کوب	بزن‌بزن بزن بکوب

۷. ـ یّت در آخر بعضی از اسم‌ها و صفت‌های عربی:

فاعلیّت، مفعولیّت، مأموریّت، مسؤولیّت، ممنوعیّت، جاهلیّت، قاطعیّت، فعالیّت، معافیّت، ضدّیّت، آدمیّت، اسلامیّت، انسانیّت، مرکزیّت، عربیّت، ظرفیّت، قابلیّت.

گاهی در محاوره و به پیروی از آن در نگارش، این پسوند را به آخر بعضی از اسم‌ها و صفت‌ها و ضمیرهای فارسی یا کلمات غیرعربی که در فارسی مصطلح است نیز می‌افزایند:

خواهانیّت، آشناییّت، دورویّیت، خریّت، خوبیّت، منیّت، دوّیت، بلدیّت، برتریّت، بربریّت فرعونیّت:

تندروی خوبیّت ندارد.

فلان کس همیشه منیّت می‌کند.

امّا این‌گونه کلمات در نوشته‌های ادبی و سنگین به‌کار نمی‌رود.

۸. بن ماضی فعل به تنهایی یا همراه کلمه یا جزءِ دیگر:

ساخت، رسید، برآورد، بازخرید، پیشرفت، عقب‌گرد، رفت‌وآمد، نشست و برخاست.

۹. بن مضارع یک فعل یا دو فعل جداگانه:

گریز، پندار، وارانداز، فروگذار، گیرودار، جنب‌وجوش، تکاپو، کشاکش.

۱۰. بن ماضی یک فعل با بن مضارع همان فعل یا فعلی دیگر:

جست‌وجو (= جستجو)، گفتگوی (= گفت‌وگو)، دوخت و دوز، سوخت و سوز، رفت‌وروب، ریخت و پاش، خریدوفروش، جست‌وخیز.

۱۱. بن ماضی یا مضارع فعل به اضافه‌ی پسوند ان:

ساختمان، سازمان، زایمان

← بخش فعل (بن ماضی ـ بن مضارع)

۱۲. از تکرار ساخت امر یک فعل یا ترکیب ساخت امر دو فعل جداگانه:

بزن‌بزن، بکُش‌بکُش، بده‌بستان، بزن‌بکوب (بزن و بکوب)، بگیر ببند (بگیروببند).

تمرین و پرسش

□ پنج اسم مصدر بنویسید که از بن مضارع و «ـِ ش» ترکیب یافته باشد.

□ پنج اسم مصدر بنویسید که از صفت و «ـ ی» ترکیب شده باشد.

□ پنج اسم مصدر بنویسید که از اسم و «ـ ی» ترکیب شده باشد.

□ پنج اسم مصدر بنویسید که با «ـ گی» ترکیب شده باشد.

□ پنج اسم مصدر بنویسید که در آن‌ها بن ماضی فعل به‌کار رفته باشد.

□ پنج اسم مصدر بنویسید که در آن‌ها بن مضارع فعل به‌کار رفته باشد.

□ در نوشته و اشعار زیر، اسم مصدرها را با نوع هر یک مشخّص کنید:

سرانجام بیماری سل، وی (بهار) را از پای درآورد؛ درحالی که هنوز در ستایش آزادی، و مخصوصاً در ستایش صلح، نغمه‌ها بر لب داشت.

بزرگی سراسر به گفتار نیست — دو صد گفته چون نیم کردار نیست

خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است — کارم از گریه گذشته‌ست برآن می‌خندم

□ از میان اسم‌های زیر، اسم مصدرها را با نوع هر یک مشخّص کنید:

افزایش، آرایش، طالش، رویش، لانه، ناله، دانه، بهانه، دیوانه، پویه، جویبار، دیوانگی، خانگی، آزادگی، وارستگی، خوشخویی، خشکسالی، بدحالی، روش، بیماری، کتاب‌شناسی، دزدکی، گریان، حنابندان، گریه‌کنان، شرط‌بندان.

□ از کلمات و الفاظ زیر، اسم مصدر بسازید:

بیزار، کوش، خوشحال، بدآموز، رفت، پذیر، خسته، درخش، تیزهوش، برادر، پیدا، برهنه، کرد، آواره.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۵۲. «پیروزی، شکست، گریز» چگونه کلماتی هستند؟

الف) هر سه اسم مصدرند

ب) اوّلی و سوّمی اسم مصدر، دوّمی اسم ذات

پ) اوّلی اسم مصدر، دوّمی و سوّمی اسم مرکّب

ت) اوّلی و دوّمی اسم مصدر، سوّمی اسم مرکّب

۵۳. کدام‌یک از کلمات «دلخوشی، خواستار، گفتار و پایه» اسم مصدرند؟

الف) اوّلی و دوّمی

ب) دوّمی و سوّمی

پ) سوّمی و چهارمی

ت) اوّلی و سوّمی

۵۴. در جمله‌ی زیر کدام کلمات اسم مصدرند؟

کار و کوشش، خوشبختی و پیروزی در پی دارد.

الف) کار و کوشش

ب) خوشبختی و پیروزی

پ) کوشش و خوشبختی و پیروزی

ت) کار و کوشش و پیروزی

۱۰ـ مترادف، متشابه، متضاد

کلمه‌ها از حیث مناسبت و ارتباط با هم، سه‌گونه‌اند:

۱. از حیث لفظ، جدا، ولی از حیث معنی یکی هستند:

علم و دانش، نور و روشنایی، خانه و سرا، جامه و لباس، صبر و شکیبایی، صلح و آشتی، دشت و بیابان، خوب و نیک، غم و اندوه، غمگین و اندوهناک و. . .

این‌گونه کلمه‌ها را **مترادف** گویند.

۲. از حیث معنی، جدا، ولی از جهت لفظ یکی هستند:

خوار و خار، خویش و خیش، خواستن و خاستن، ثواب و صواب، عَلَم و اَلَم و. . .

این‌گونه کلمه‌ها را **متشابه** گویند.

۳. نه تنها از جهت لفظ یا معنی یکی نیستند، بلکه از حیث معنی ضدّ هم نیز هستند:

دانش و نادانی، روشنایی و تاریکی، صلح و جنگ، روشن و تاریک، خوب و بد،کوچک و بزرگ و. . .

این‌گونه کلمه‌ها را **متضاد** می‌گویند.

تمرین و پرسش

□ از میان کلمات زیر، مترادف‌ها و متضادها را دوبه‌دو مشخّص کنید:

جنگ، سرد، زحمت، خِرد، سخت، ژاله، خوشبختی، سفید، دانا، نبرد، نادان، نرم،گرم، بیداری، بدبختی، شب، روز، سیاه، بیماری، سالم، ستمگر، بدخواه، نادان، رنج، مرض، خواب، عقل، شبنم، تندرست، ظالم، خیرخواه.

□ ده کلمه بنویسید که دوبه‌دو با هم متضاد باشند.

□ ده کلمه بنویسید که دوبه‌دو با هم مترادف باشند.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۵۵. «ده» با «روستا» چه مناسبتی دارد؟

الف) متضادند — ب) مترادفند

پ) متشابهند — ت) هیچ‌کدام

۵۶. «نیرومندی» با «ناتوانی» چه مناسبتی دارد؟

الف) مترادفند — ب) متشابهند

پ) متضادند — ت) هر دو جامدند

۵۷. «محبّت» با «مهر» چه مناسبتی دارد؟

الف) مترادفند — ب) متضادند

پ) متشابهند — ت) مصدر و اسم مصدرند

تقسیمات اسم

ردیف	تقسیمات اصلی	تقسیمات فرعی											
		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۱- جامد	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
	۲- مشتق	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۲	۱- خاصّ	اسم مخصوص همه‌ی انسان‌ها	اسم مخصوص حیوان‌ها	اسم مخصوص مکان‌ها	اسم اشیاء منحصر به فرد	-	-	-	-	-	-	-	-
	۲- عامّ	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۳	۱- شناس	اسم‌های خاصّ	موصوف صفات اشاره	اسم جنس	مفعول همراه را	مضاف معرفه‌ها	با قرینه‌ی لفظی یا معنوی	-	-	-	-	-	-
	۲- ناشناس	با «ـی»	با «یک»	با یک+ی	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۴	۱- مفرد	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
	۲- جمع	با «ـها»	با «ان»	با «ین» عربی	با «ون» عربی	با «ات» عربی	با «جات»	جمع مکسر عربی	-	-	-	-	-
	۳- اسم جمع	فارسی	عربی	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۵	۱- ساده	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
	۲- مرکّب	دو یا چند اسم	دو فعل مثبت و منفی	ساخت امر یک یا دو فعل	بن مضارع یا ماضی دو فعل	بن ماضی + بن مضارع فعل	بن ماضی + اجزای دیگر	بن مضارع + اجزای دیگر	صفت + اسم	صفت + پسوند	اسم + پسوند یا پیشوند	تکرار اسم صوت	اسم و اتباع
۶	۱- ذات	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
	۲- معنی	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۷	نام آوا (اسم صوت)	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۸	اسم مصغّر	همراه «ک»	همراه «چه»	همراه «ه»	همراه «و»	-	-	-	-	-	-	-	-
۹	مصدر	← فصل فعل	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۰	اسم مصدر	همراه «ـِش»	همراه «ـِشت»	همراه «ـار»	همراه «ه»	همراه «ی»	همراه «ان»	همراه «یّت»	بن ماضی تنها یا با جزئی دیگر	بن مضارع یک یا دو فعل	بن ماضی + بن مضارع آن فعل یا فعل دیگر	بن ماضی یا مضارع + «ان»	ساخت امر یک یا دو فعل

۱۱ـ نقش‌ها، نقش نهادی

همان‌گونه که در آغاز کتاب دیدیم، اسم در جمله، نقش‌های گوناگون می‌پذیرد، که عبارتند از:

۱ـ نقش نهادی
۲ـ نقش مسندی
۳ـ نقش مفعولی
۴ـ نقش متمّمی
۵ـ نقش ندایی (منادایی)
۶ـ نقش تمیزی
۷ـ نقش قیدی
۸ـ نقش صفتی (وصفی)
۹ـ نقش اضافی (مضافٌ‌الیهی)
۱۰ـ نقش بدلی

□ از نقش‌های دهگانه‌ی بالا بعضی اصلی و بعضی غیراصلی است. نقش اصلی آن است که مستقیماً با فعل جمله در ارتباط باشد. نقش نهادی، نقش مفعولی، متممی، مسندی، تمیزی وندایی **نقش‌های اصلی** هستند. نقش غیراصلی نقشی است که مستقیماً با فعل در ارتباط نیست، بلکه به یکی از نقش‌های اصلی وابسته است. نقش‌های صفتی، مضافٌ‌الیهی و بدلی، **نقش‌های غیراصلی** هستند.

□ صفت و ضمیر نیز نقش‌های مختلف اسم را در جمله می‌پذیرند.

← فصل صفت و ضمیر

نقش نهادی[۱] ـ اسم وقتی نهاد یا مسندٌالیه است که امری یا چیزی را به آن، اسناد یعنی نسبت دهند؛ به عبارت ساده‌تر، درباره‌ی آن، خبر داده شود.

اسم هم به تنهایی و هم با همراهی وابسته‌هایی (گروه اسمی) می‌تواند نهاد جمله باشد. در جمله‌های زیر، **کتاب**، **بهار**، **گل**، **نهاد جمله** واقع شده‌اند، یعنی **نقش نهادی** دارند:

کتاب بهترین دوست است.

بهارِ خرّم فرا رسید.

گلِ شقایق زیباست.

نهاد جدا ـ نهاد پیوسته، نهاد، تنها اسم یا کلمه‌ی جانشین اسم (ضمیر ـ صفت) نیست که در آغاز جمله می‌آید؛ شناسه‌ی فعل نیز، نهاد است:

دانشجویان به کلاس آمدند و نشستند.

در مثال بالا دانشجویان، **نهاد جدا** برای فعل «آمدند» است و شناسه‌ی «ـَ ند» در آخر دو فعل «آمدند» و «نشستند»، **نهاد پیوسته‌ی** آن دو فعل است.

پس می‌توانیم بگوییم: اسم یا کلمه‌ی جانشین آن که در جمله، **نقش نهادی** به‌عهده می‌گیرند، **نهاد جدا**، و شناسه‌ی آخر فعل، **نهاد پیوسته** است.

---

۱. نقش نهادی را در دستورهای پیشین، حالت **مسندٌالیهی** یا **اسنادی** یا **فاعلی** می‌نامیدند.

اسم در نقش نهادی ممکن است یکی از شش صورت زیر را داشته باشد:

الف) همراه فعل بیاید و فاعل جمله باشد، به عبارت دیگر، انجام دادن کاری را به‌طور مثبت یا منفی به او نسبت دهیم.

کاوه آمد.

بابک نخوابیده است.

ب) پذیرنده‌ی کاری باشد، که در این صورت همراه **فعل مجهول** است‌و در اصل، **مفعول** بوده است:

درس خوانده شد.

ماه دیده نشد.

پ) دارنده‌ی صفت و حالتی باشد، به عبارت دیگر، صفت و حالتی را به او نسبت دهیم.

احمد مودّب است.

محمّد مریض نیست.

ت) پذیرنده‌ی صفت و حالتی باشد، به عبارت دیگر، پذیرفتن صفت و حالتی را به صورت مثبت و یا منفی به او نسبت دهیم:

مسعود بیمار شد.

محمود غایب نشده است.

ث) وجود و هستی را به او نسبت دهیم یا از او سلب کنیم، و آن، وقتی است که نهاد، همراه فعل اسنادی «بودن» یا «استن» باشد و آن دو فعل نیز در مفهوم فعل تامّ، یعنی وجود داشتن و موجود بودن به‌کار رفته باشند:

اینجا **پول** است.

کتاب روی میز نبود.

در مثال‌های بالا، «پول» و «کتاب» نهادند و فعل‌های «است» و «نبود» هر دو فعل تامند:

است، یعنی وجود دارد. موجود است.

نبود، یعنی وجود نداشت. موجود نبود.

امّا **مردی** هم بود که این دغدغه در خاطرش راه یافت.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۲۲)

ج) دارا بودن یعنی مالکیّت را به آن نسبت می‌دهیم و در این صورت، نهاد، همراه فعل «داشتن» است:

سعید کتاب دارد.

□ چنانکه ملاحظه می‌شود از انواع نهاد فقط یک نوع آن، فاعل است و پنج نوع دیگر فاعل نیست؛ پس می‌توان گفت: هر فاعلی نهاد است، ولی هر نهادی فاعل نیست.

□ نهاد معمولاً اسم است همان‌گونه که دیدیم، ولی گاهی ضمیر یا صفت نیز به جانشینی از اسم، نهاد واقع می‌شوند:

او آمد.

دانشمند آمد.

← بخش ضمیر و صفت

جدول زیر، صورت‌های ششگانه‌ی نهاد را همراه با مثال نشان می‌دهد:

ردیف	نوع نهاد	نهاد	جمله
۱	کننده‌ی کار (فاعل) است.	ناصر	ناصر آمد. (ناصر نیامد.)
۲	پذیرنده‌ی کار (در اصل، مفعول) است.	نادر	نادر کشته شد. (نادر کشته نشد.)
۳	دارنده‌ی صفت و حالتی است.	باغ	باغ باصفاست. (باغ باصفا نیست.)
۴	پذیرنده‌ی صفت و حالتی است.	سام	سام مریض شد. (سام مریض نشد.)
۵	وجود و هستی را به‌آن نسبت دهند.	کتاب	کتاب، روی میز است. (کتاب، روی میز نیست.)
۶	مالکیّت را به آن نسبت دهند.	سعید	سعید کتاب دارد. سعید کتاب ندارد.

تمرین و پرسش

□ اسم چند نقش می‌پذیرد و آن‌ها کدامند؟

□ ده جمله بنویسید که در آن‌ها اسم به تنهایی نهاد جمله باشد.

□ ده جمله بنویسید که در آن‌ها اسم با همراهی وابسته‌هایی نهاد جمله باشد.

□ ده جمله بنویسید که در آن‌ها نهاد، فاعل جمله باشد.

□ برای هر یک از پنج صورت دیگر نهاد نیز پنج جمله بیاورید.

□ در نوشته‌ی زیر، نهاد جمله‌ها را با نوع هر یک مشخّص کنید:

سیّد اشرف‌الدّین، مدیر و دبیر «نسیم شمال» از میان مردم بیرون آمد و با مردم زیست. این مرد نه وزیر شد. نه وکیل شد. نه رئیس اداره شد. نه پولی بهم زد. نه خانه ساخت. نه ملک خرید. روز ولادت او را کسی جشن نگرفت. نسیم شمال نه چشم پرکن بود، نه خوش چاپ؛ مدیر آن، وکیل و سناتور و وزیر سابق هم نبود؛ پس مردم چرا این‌قدر آن را می‌پسندیدند؟ از خود مردم بپرسید.

هفته‌ای نشد که این روزنامه ولوله‌ای در تهران نیندازد. دولت‌ها مکرّر از دست او بستوه آمدند. جوانان عزیز! این مرد از شما بود و برای شما بود. لااقل شما او را بشناسید.

سعید نفیسی

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۵۸. در مصراع «کتاب است آیینه‌ی روزگار» نهاد کدام است؟

الف) آیینه
ب) روزگار
پ) کتاب
ت) نهادی وجود ندارد.

۵۹. کدام‌یک از جمله‌های زیر درست است؟

الف) همه‌ی فاعل‌ها نهادند.
ب) همه‌ی نهادها فاعلند.
پ) هر فاعلی نهاد نیست.
ت) فاعل غیر از نهاد است.

۶۰. در جمله‌ی زیر، نهاد را مشخّص کنید:

در ایران باستان، اسب‌سواری، هنری بزرگ بود.

الف) اسب‌سواری
ب) ایران
پ) باستان
ت) هنر

۶۱. در بیت زیر، چند نهاد و چند فاعل است؟

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند   جهان، جوان شد و یاران به عیش بنشستند

الف) سه نهاد و دو فاعل
ب) چهار نهاد و دو فاعل
پ) چهار نهاد و سه فاعل
ت) سه نهاد و یک فاعل

۶۲. دو نهاد مصراع «بهار آمد و شد جهان چون بهشت» به ترتیب چه صورتی دارند؟

الف) فاعل و پذیرنده‌ی حالت
ب) هر دو فاعل
پ) هر دو پذیرنده‌ی حالت
ت) فاعل و دارنده‌ی صفت

۶۳. از نقش‌های نهادی، مضافٌ‌الیهی، متمّمی و ندایی کدام‌یک اصلی و کدام‌یک غیراصلی هستند؟

الف) همه اصلی هستند
ب) مضافٌ‌الیهی: غیراصلی ـ بقیه: اصلی
پ) متمّمی و ندایی: غیراصلی ـ بقیه: اصلی
ت) نهادی و متمّمی: اصلی ـ بقیه: غیراصلی

۱۲ـ مطابقت فعل با نهاد

اگر نهاد جاندار باشد، فعل را در جمع و مفرد بودن با آن مطابقت می‌دهند، یعنی برای نهادِ مفرد، فعل مفرد و برای نهادِ جمع، فعلِ جمع می‌آورند:

هما آمد.

هما و بابک آمدند.

دانش‌آموز وارد شد.

دانش‌آموزان وارد شدند.

اگر نهاد جمع غیرجاندار باشد، فعل را هم مفرد و هم جمع می‌توان آورد:

شاخه‌ها شکست.

شاخه‌ها شکستند.

روزها گذشت.

روزها گذشتند.

با این همه در جاهایی که اشتباهی پیش نمی‌آید، اغلب فعل را مفرد می‌آورند:

دندان‌های سگ و گربه باریک و نوک تیز است.

بر اثر وزش باد درها به‌هم خورد و شیشه‌ها شکست.

گرت پایداری است در کارها   شود سهل پیش تو دشوارها

□ اگر نهاد جمع و اسم معنی یا اسم زمان باشد مانند روزها، سال‌ها، هفته‌ها معمولاً فعل را مفرد می‌آورند:

سال‌ها گذشت، ولی وعده‌ها انجام نیافت.

روزهایی که در مدرسه به تحصیل مشغولید مهم‌ترین و گرانبهاترین قسمت زندگی شما به‌شمار می‌آید.

دشواری‌ها گذشت و پیروزی‌ها نزدیک است.

سال‌ها می‌گذرد شنبه به نوروز افتد.

روزهای سیاه کوتاه است.

□ برعکس شیوه‌ی بالاگاهی از روی احترام، برای نهاد مفرد، فعل جمع می‌آورند:

استاد تشریف آوردند.

پدرم فرمودند.

امروزه درکتاب‌های علمی اغلب، فعل را در جمع با نهاد تطبیق می‌دهند، مثال‌های زیر ازکتاب علوم پنجم دبستان (چاپ ۱۳۴۹) استخراج شده است:

مولکول‌های تشکیل‌دهنده‌ی هوا پیوسته درجنبشند و وقتی که هوا گرم می‌شود، جنبش مولکول‌های آن زیاد می‌شود. جنبش زیاد مولکول‌ها، برخورد آن‌ها را به یکدیگر زیادتر می‌کند. در نتیجه مولکول‌ها یکدیگر را بیشتر می‌رانند و از هم دور می‌شوند. (ص ۷۵)

توده‌های هوا از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر حرکت می‌کنند. درکشور ما توده‌های هوا معمولاً از مغرب به مشرق حرکت می‌کنند. (ص ۸۹)

[در اثر باد] **درختان** کوچک خم **می‌شوند**. **شاخه‌های** بزرگ درختان حرکت **می‌کنند**. **درختان** خم **می‌شوند** و **شاخه‌های** کوچک **می‌شکنند**. (ص ۹۴)

□ اگر نهاد اسم جمع باشد معمولاً فعل آن را هم جمع و هم مفرد می‌توان آورد:

جمعیّت متفرّق شدند. = **جمعیّت** متفرّق شد.

خلق منتظرند. = **خلق** منتظر است.

گروهی با نظر من موافق بودند. = **گروهی** با نظر من موافق بود.

امّا برخی از اسم‌های جمع فقط با فعل مفرد می‌آیند:

گلّه مشغول چرا شد.

قافله گذشت.

کاروان رفت.

از این قبیل است برخی از جمع‌های مکسّر عربی که گویی در فارسی، مفهوم جمع بودنشان کمرنگ شده است. این جمع مکسّرها نیز همیشه با فعل مفرد می‌آیند؛ مانند اخلاق، عواقب، تکالیف و روابط در جمله‌های زیر:

اخلاق او خوب است.

عواقب این کار خطرناک است.

تکالیف ما دشوار است.

روابط حسن با محسن بهم خورده است.

و از این دست است جمع مکسّری چون: احوال، مداخل، مخارج، وظایف، آثار، مناقشات، عملیّات، صادرات، واردات، تقسیمات و تحصیلات و. . .

□ همه و برخی و بعضی همیشه فعل جمع می‌گیرند:

همه آمدند.

برخی معتقدند که. . .**بعضی** از بچّه‌ها ورزش را دوست ندارند.

□ وقتی نام دوکس می‌آید گاهی یکی از آن دو وگاهی هر دو فاعل یا نهادند؛ آنجا که یکی نهاد است باید فعل را مفرد آورد و آنجا که هر دو نهادند فعل جمع می‌آید:

۱ـ **ابراهیم** مانند اسماعیل باادب است. **ابراهیم** با اسماعیل خوب کار **می‌کند**.

۲ـ **ابراهیم و اسماعیل** با ادبند. **ابراهیم و اسماعیل** خوب کار **می‌کنند**.

در جمله‌های نخست، نهاد ابراهیم است و با فعل مفرد آمده؛ امّا در دو جمله‌ی بعدی چون ابراهیم و اسماعیل هر دو نهادند فعلشان جمع آمده است.

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر مصدرهای داخل پرانتز را به فعل مناسب تبدیل کنید:

روزها (گذشتن) و هنوز کسی از مسافران وارد نشده است.

دانش‌آموزان یکی‌یکی (وارد شدن) و در جای خود قرار می‌گیرند.

برگ‌های درختان بر اثر وزش باد یکی‌یکی (افتادن).

سال‌ها (گذشتن) که او را ندیده‌ام.

موجود زنده و موجود غیرزنده چه تفاوت‌هایی با هم (داشتن؟)

موجودات زنده هر یک غذای خود را از راهی به‌دست (آوردن).

آئینه‌ها نور خورشید را باز (تاباندن).

□ پنج جمله بسازید که در آن‌ها نهاد، جمع غیر جاندار باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها نهاد و فعل از حیث مفرد و جمع برابر باشند.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها نهاد و فعل از حیث مفرد و جمع برابر نباشند.

□ پاسخ درست پرسش چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۶۴. نهاد دو جمله‌ی زیر کدام است؟ و کدام‌یک از آن‌ها فاعل هم هست؟

کاروان از سفر بازگشت. جمعیّت متفرّق شدند.

الف) کاروان: نهاد و فاعل ـ جمعیّت: نهاد
ب) کاروان و جمعیّت: هر دو نهاد و فاعل
پ) کاروان: نهاد ـ جمعیّت: نهاد و فاعل
ت) کاروان: نهاد و فاعل ـ متفرّق: نهاد

۱۳ـ نقش مسندی، مفعولی، متمّمی

نقش مسندیـ اسم گاهی در جمله نقش مسند دارد. مانند «استان» و «برادر» در جمله‌های زیر:

خراسان، **استان** است.

کاظم، **برادر** من است.

نقش مفعولی ـ مفعول[1]، اسمی است که همراه فعل گذرا می‌آید و کار بر آن، واقع می‌شود و معنی جمله را تمام می‌کند؛ مانند «سعید» و «کتاب» در جمله‌های زیر:

سعید را دیدم.

کتابی خریدم.

۱. در دستورهای پیشین، **مفعول** را **مفعول بیواسطه** و یا **مفعول** صریح می‌نامیدند، در مقابل متمّم که **مفعول بواسطه** و یا **مفعول** غیرصریح نامیده می‌شد.

در زبان فارسی امروز، مفعول به چهار صورت زیر می‌آید:

۱. همراه «را» و آن، در صورتی است که مفعول، شناس باشد:

علی را دیدم.

باغ را خریدم. (یعنی آن باغ معیّن را)

۲. همراه «ی» و آن، وقتی است که مفعول، ناشناس باشد:

مردی دیدم.

باغی خریدم. (مردی و باغی که مخاطب یا خواننده با آن‌ها آشنا نیست.)

۳. بدون «را» و «ی»، و در این صورت، مفعول بیشتر بیان جنس می‌کند:

حمید کتاب خریده است.

مجید داستان می‌خواند.

یعنی آنچه حمید خریده کتاب است نه قلم یا جنسی دیگر.

آنچه مجید می‌خواند داستان است نه نامه یا چیزی دیگر.

۴. با «را» و «ی»:

اتوبوس مردی را در خیابان زیر گرفت.

من کتابی را که می‌خرم می‌خوانم.

لابد تعجّب خواهید کرد از اینکه یک زن. . .داستانی را که اکنون خواهید شنید برای شما نقل می‌کند.

قاضی (ماجرای یک پیشوای شهید، ص ۵۸)

یادآوری:

مفعول نیز مانند نهاد ممکن است ضمیر یا صفت جانشین اسم باشد:

که را دیدی؟ ← او را دیدم. دانشمندی را دیدم.

نقش متممی ـ متمّم یا متمّم فعل، اسمی است که همراه یکی از حروف اضافه می‌آید و توضیحی درباره‌ی فعل به جمله می‌افزاید؛ مانند خانه، مدرسه، کلاس، خودکار، دفتر در جمله‌های زیر:

۱ـ معصوم از خانه به مدرسه رفت.

۲ـ منصور مشق‌هایش را در کلاس با خودکار در دفترش نوشت.

نقش کلماتی مانند خانه، مدرسه، کلاس و. . .را در جمله، نقش متممی گویند.

□ متمّم، برخلاف مفعول، تنها با فعل گذرا نمی‌آید، بلکه با فعل‌های ناگذر نیز می‌آید، چنانکه در جمله‌ی شماره‌ی ۱ متمّم‌ها با فعل ناگذر «رفت» همراهند و در جمله‌ی شماره‌ی ۲ با فعل گذرای «نوشت»:

چنانکه از **شاهنامه** برمی‌آید فردوسی. . .در **وطن‌دوستی** . . .سری پرشور داشت. به **قهرمانان و دلاوران** کهن عشق می‌ورزید و از **آن‌ها** که به ایران گزند رسانیده بودند نفرت داشت.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۶)

و ← فعل ناگذر و گذرا

□ متمّم نیز مانند نهاد و مفعول گاهی ضمیر یا صفت است نه اسم:

علی از **من** کتابی گرفته است.

من از **راننده‌ای** آدرس شما را گرفتم.

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها مسند، اسم باشد.

□ برای هر یک از انواع چهارگانه‌ی مفعول پنج جمله بنویسید.

□ پنج جمله بنویسید که مفعول در آن‌ها ضمیر باشد.

□ پنج جمله بنویسید که مفعول در آن‌ها صفت جانشین اسم باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها متمّم همراه فعل ناگذر بیاید.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها متمّم همراه فعل گذرا بیاید.

□ در نوشته‌ی زیر مفعول‌ها و متمّم‌ها را مشخّص کنید:

در این سه قرن اخیر، از طرفی دنیای غرب در دیگ انقلاب صنعتی قوام آمد و «فئودالیسم» جای خود را به شهرنشینی داد و از طرف دیگر، ما در این گوشه‌ی شرق. . .هر روز تار خود را بیشتر تنیدیم و. . .محافل سرّی ساختیم.

آل احمد (غرب‌زدگی، ص ۵۷)

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۶۵. در عبارت «ماه دیده شد و آن خیلی بزرگ بود» دو کلمه‌ی ماه و آن، چه نقش‌هایی دارند؟

الف) هر دو: فقط نهاد | ب) ماه: نهاد و فاعل ـ آن: نهاد

پ) ماه: مفعول ـ آن: نهاد | ت) ماه: مفعول ـ آن: نهاد و فاعل

۶۶. در بیت زیر، کدام کلمه‌ها مفعولند؟

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

الف) درخت، کام، دشمنی، رنج | ب) درخت، کام، نهال، رنج

پ) کام، نهال، رنج | ت) درخت، دل، نهال، رنج

۶۷. در بیت زیر، کلمات «ملائک، دَر، گل، پیمانه» به ترتیب چه نقش‌هایی دارند؟

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

الف) نهادی، مفعولی، مفعولی، متمّمی ب) نهادی، متمّمی، مفعولی، متمّمی

پ) مفعولی، مفعولی، نهادی، متمّمی ت) نهادی، مفعولی، متمّمی، متمّمی

۱۴ـ نقش منادایی

نقش منادایی (ندایی)ـ اسم اگر در جمله مورد ندا و خطاب قرارگیرد، منادا نامیده می‌شود و نقش آن اسم را **نقش منادایی** یا **ندایی** نامند. کلمات خدا، کارساز، یار و صادق در مثال‌های زیر، نقش ندایی دارند:

ای **خدا**! ای **کارساز** بندگان!

یارا بهشت، صحبت یاران همدم است.

صادق! درست را بخوان.

منادا در زبان فارسی امروز معمولاً با **تغییر آهنگ صدا** و نیز از **ساخت جمله** شناخته می‌شود و نشانه‌ای خاصّ ندارد:

احمد! بیا.

محمود! بنشین.

برادر! خوش آمدی. صفا آوردی.

امّا در زبان شعر و ادب به صورت‌های زیر دیده می‌شود:

۱. بدون هیچ نشانه‌ای و با آهنگ مخصوص ندا:

سعدی! مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

سعدی

ساقی! به نور باده برافروز جام ما **مطرب**! بزن که کار جهان شد به کام ما

حافظ

۲. با «ای» در اوّل اسم:

ای **دیو سپید** پای در بند! ای **گنبد گیتی**! ای **دماوند**!

ملک‌الشّعراءِ بهار

۳. با «الف» در آخر اسم:

آن سفرکرده که صد قافله‌ی دل همره اوست هرکجا هست **خدایا**! به سلامت دارش

حافظ

۴. با «یا» در اوّل کلمه‌ی «ربّ» و برخی از اسم‌های خاصّ عربی دیگر:

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

حافظ

یا حسین مظلوم!...

۵. با «ایا» در اوّل اسم: ایا ملک ایران! بزی جاودان...

□ ضمیر و صفت نیز به جانشینی از اسم می‌توانند در جمله نقش ندایی بپذیرند.

← فصل ضمیر و صفت

ای دانای رازها! و ای آگاه از نیازها! ای آن که خوان کرمت همه جا گسترده است...

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها منادا بدون نشانه بیاید.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها منادا همراه «ای» باشد.

□ پنج جمله یا بیت بنویسید که در آن‌ها منادا با «الف» همراه باشد.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۶۸. سه کلمه‌ی «عزیز، سترون، خاک» به ترتیب در بیت زیر چه نقش‌هایی دارند؟

می‌گفتی ای عزیز! سترون شدست خاک اینک ببین برابر چشم تو چیستند

شفیعی کدکنی

الف) نهاد، مفعول، مسند ب) منادا، مسند، نهاد

پ) نهاد، مفعول، متمّم ت) منادا، نهاد، مسند

۶۹. نقش سه کلمه‌ی «بهار، بینا، دست» را در این بیت به ترتیب بنویسید:

خدمت مخلوق کن بی‌مزد و بی‌منّت بهار! ای خوش آن بینا که روزی دست نابینا گرفت

ملک‌الشّعراءِ بهار

الف) نهاد، نهاد، مفعول ب) نهاد، مفعول، مفعول

پ) منادا، مفعول، نهاد ت) منادا، نهاد، مفعول

۱۵ـ نقش تمیزی، قیدی، وصفی

نقش تمیزیـ گاهی اسم در جمله و در ارتباط با فعل می‌آید که نه فاعل است، نه مفعول و نه متمّم، بلکه نسبت مبهمی را در جمله روشن می‌سازد و بدون آن، جمله، معنی روشن و کاملی ندارد؛ این‌گونه کلمات را در دستور زبان فارسی **تمیز** می‌نامند؛ مانند «خاوران» در جمله‌ی زیر:

خراسان را **خاوران** نیز می‌گفتند.

اگر از جمله‌ی بالا کلمه‌ی «خاوران» را حذف کنیم، جمله چنین می‌شود:

(خراسان را. . .نیز می‌گفتند؟!) که نسبت فعل «می‌گفتند» به «خراسان» روشن نیست و جمله ناقص و نارساست.

اکنون به جمله‌ی زیر توجّه کنید:

همه‌ی بچه‌ها به حسین برادر می‌گفتند.

اگر کلمه‌ی «برادر» را از جمله‌ی بالا برداریم، جمله به این صورت درمی‌آید:
همه‌ی بچه‌ها به حسین. . .می‌گفتند؟! در این جمله نیز کلمه‌ی «برادر» نسبتی را که به حسین داده شده روشن کرده و ابهامی را که با نبودن آن در جمله پدید می‌آید، از میان برده است.
از این قبیل است کلمه‌های دهلی، فرزندان، خاقان در جمله‌های زیر:

۱ـ پایتخت هندوستان را **دهلی** می‌نامند.

۲ـ معلّم، شاگردانش را **فرزندان** خود می‌داند.

۳ـ پادشاه چین را **خاقان** می‌خواندند.

اسم‌هایی که همراه فعل‌های مصادری چون گفتن، خواندن، دانستن، شمردن و نامیدن می‌آیند و ابهام موجود را از جمله برطرف می‌کنند و مفهوم جمله را روشن می‌سازند، نقش تمیزی دارند[۱].

□ صفت نیز می‌تواند نقش تمیزی بپذیرد:

او همه‌ی افراد بشر را برابر می‌دانست و امتیازات طبقاتی را مردود می‌شمرد.

نقش قیدیـ اسم گاهی در جمله در مفهوم قید به‌کار می‌رود؛ در این صورت می‌گویند نقش قیدی دارد؛ مانند فردا در جمله‌ی زیر:

من فردا به کلاس زبان خواهم رفت.

اکنون به جمله‌های زیر توجّه کنید:

۱ـ حمید صبح به مدرسه می‌رود و عصر برمی‌گردد.

۲ـ ما روز کار می‌کنیم و شب می‌خوابیم.

۳ـ وحید عقب کلاس نشسته است.

۴ـ دیروز مسعود **اینجا** نشسته بود، سعید **آنجا**.

در جمله‌های بالا نیز کلمه‌های صبح، عصر، روز، شب، عقب، دیروز، اینجا، آنجا همگی اسمند و **نقش قیدی** برعهده گرفته‌اند:

۱. برخی از دستورنویسان، تمیز را نوعی متمّم و برخی مفعول دوّم نامیده‌اند.

پنج کلمه‌ی صبح، عصر، روز، شب، دیروز زمان انجام گرفتن کار را می‌رساند، **یعنی قید زمانند.**
سه کلمه‌ی عقب، اینجا، آنجا جای انجام گرفتن کار را بیان می‌کنند، **یعنی قید مکان‌اند.**

گاه یک امر عادی و پیش پا افتاده تبدیل به یک افسانه. . .می‌شود.

قاضی (ماجرای یک پیشوای شهید، ص ۳۰)

روز بعد اوست که خبر. . .را به پدر می‌رساند؛ و **روز دیگر** باز او نخستین کسی است که. . .بر پیکر پدر مجروح خود حاضر می‌شود.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۲۴۸)

ضمیر و صفت نیز می‌توانند در جمله نقش قیدی بپذیرند:

منصور **کجا** رفته است؟

معصوم **شمرده** حرف می‌زند.

← **بخش قید و ضمیر و صفت**

نقش وصفی (صفتی)ـ همان‌گونه که صفت در بسیاری از جاها به جای اسم می‌نشیند و نقش آن را می‌پذیرد، اسم نیز بندرت در جمله در مفهوم و نقش صفت به‌کار می‌رود.
به جمله‌های زیر توجّه کنید:

من در عمرم **مردتر** از او ندیده‌ام.

دلی **سنگتر** از دل تو نیست.

در جمله‌ی اوّل، کلمه‌ی «مرد» و در جمله‌ی دوّم، کلمه‌ی «سنگ» اسمند، ولی همراه «تر» آمده‌اند، در صورتی که تر نشانه‌ی صفت برتر (تفضیلی) است و همراه صفت می‌آید نه اسم: بزرگتر، کوچکتر، بهتر و. . .
در آن دو جمله آن دو اسم در معنی و نقش **صفت** به‌کار رفته‌اند از این‌رو با لفظ «تر» که نشانه‌ی صفت است همراه گشته‌اند:

مردتر، یعنی جوانمردتر

سنگتر، یعنی سخت‌تر

پس، مرد و سنگ هر دو **نقش وصفی** دارند.

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها اسم یا صفت در نقش تمیزی به‌کار رفته باشد.
□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها اسم نقش قیدی پذیرفته باشد.
□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها اسم در نقش صفت به‌کار رفته باشد.

☐ در عبارت زیر، فاعل و مفعول و متمّم و قید و تمیز را مشخّص کنید.
یاسر دیروز صبح، تمام وقتش را به مداوا و بستری کردن بچّه‌ی دوستش صرف کرد؛ چنین مردی را برادر باید گفت نه دوست.

☐ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۷۰. کدام‌یک از انواع هفتگانه‌ی کلمه، نقش تمیزی می‌پذیرد؟

الف) فقط اسم　　ب) فقط صفت

پ) گاهی اسم و گاهی صفت　　ت) اسم و صفت و ضمیر

۷۱. در بیت زیر، نقش «بزرگ، اهل، نام، زشتی» را به ترتیب بنویسید:

بزرگش نخوانند اهل خرد　　که نام بزرگان به زشتی بَرَد

الف) صفت، اسم، مفعول، متمّم　　ب) تمیز، مفعول، نهاد، متمّم

پ) صفت، نهاد، مفعول، متمّم　　ت) تمیز، نهاد، مفعول، متمّم

۷۲. نقش «شب‌ها، بیدار، خفتن» را در بیت زیر به ترتیب بنویسید:

شب‌ها بَرِ گاهواره‌ی من　　بیدار نشست و خفتن آموخت

الف) قید، قید، مفعول　　ب) نهاد، قید، مفعول

پ) نهاد، صفت، مصدر　　ت) نهاد، قید، قید

۷۳. متمّم و مفعول بیت زیر را به ترتیب بنویسید:

کتاب است آیینه‌ی روزگار　　که بینی در او رازها بیشمار

الف) او، بیشمار　　ب) او، رازها

پ) کتاب، او　　ت) آیینه، روزگار

۱۶ـ نقش مضافٌ‌الیهی

اسم گاهی با کسره[1] به کلمه‌ی بعد از خود اضافه می‌شود؛ کلمه‌ی دوّم یا صفت است مانند مهربان و خوب در ترکیب پدرِ مهربان و شاگردِ خوب؛ که در این صورت آن دو را **موصوف و صفت** می‌نامند.

← **بخش صفت**

و یا کلمه‌ی دوّم، اسم است مانند نسرین و کلاس در ترکیب **پدرِ نسرین و شاگردِ کلاس**؛ که اسم یا کلمه‌ی دوّم، کلمه‌ی نخستین را به‌گونه‌ای وابسته‌ی خود می‌سازد و درباره‌ی آن، توضیح می‌دهد و آن را برای خواننده یا شنونده روشن‌تر می‌سازد:

۱ـ پدر آمد.　　شاگرد رفت.

۲ـ پدر **نسرین** آمد.　　شاگرد **کلاس** رفت.

۱. اگر مضافٌ‌الیه سه ضمیر پیوسته‌ی اضافی مفرد باشد به جای کسره، فتحه به‌کار می‌رود.

در جمله‌های شماره‌ی ۱ مخاطب یا خواننده نمی‌داند کدام پدر و چه شاگردی موردنظر است، از این‌رو حق دارد بپرسد؛ پدر که؟ کدام شاگرد؟ ولی در جمله‌های شماره‌ی ۲ پدر با کسره به نسرین نسبت داده شده و شاگرد به کلاس؛ و به این ترتیب، جای ابهام و پرسش باقی نمانده است.

همچنین است ترکیباتی چون لباس بیژن، کتاب درس، دست بهمن، دست نیاز، شهر آبادان، کوه البرز، لب لعل، که در هر یک به‌نحوی وابستگی و نسبت کلمه‌ی نخستین به کلمه‌ی دوّم بیان شده، به عبارت دیگر، کلمه‌ی دوّم درباره‌ی کلمه‌ی اوّل به‌گونه‌ای توضیحی داده است.[1]

افزودن اسم را با کسره به اسم دیگر که به آن نسبت داده می‌شود، **اضافه** نامند. کلمه‌ی نخستین را که حرف آخر آن مکسور است **مضاف**، و کلمه‌ی دوّم را **مضافٌ‌الیه**[2]، و نقش مضافٌ‌الیه را **نقش اضافی** یا **مضافٌ‌الیهی** گویند.

□ مضافٌ‌الیه نیز مانند فاعل و مفعول و متمّم و. . .همیشه اسم نیست، بلکه گاهی ضمیر یا صفتی است که به جانشینی از اسم می‌آید:

کتابِ علی ← کتاب او ← کتاب دانشمند.

یادآوری:

۱. اصل این است که مضاف به وسیله‌ی کسره به مضافٌ‌الیه اضافه شود و پیش از آن بیاید، ولی گاهی مضاف، پس از مضافٌ‌الیه می‌آید و کسره‌اش نیز حذف می‌شود؛ که در دستورهای پیشین از این ترکیب به نام اضافه‌ی مقلوب یاد می‌کردند؛ مانند کتابخانه که همان معنی خانه‌ی کتاب را دارد. این‌گونه ترکیب‌ها را باید اسم مرکّب شمرد نه مضاف و مضافٌ‌الیه، از این قبیل است **اسم‌های مرکّبی** چون: مسافرخانه، کارخانه، مهمانسرا، گلبرگ، کارنامه، پزشکیار که به همان معنی خانه‌ی مسافر، خانه‌ی کار، سرای مهمان و. . .است.

۲. در برخی از مضاف و مضافٌ‌الیه‌ها کسره‌ی اضافه حذف می‌شود، بدون آنکه جای مضاف و مضافٌ‌الیه عوض شود، این‌گونه ترکیب‌ها را نیز **اسم مرکّب** می‌شمارند نه مضاف و مضافٌ‌الیه: مادرزن، پدرزن، مادرشوهر، خواهرزن، دخترخاله، پسرعمو، دختر عمّه، پسرخاله، سردَر، سرمقاله، سرهنگ، تختخواب، رختخواب و. . .

۳. اگر مضاف به یکی از دو حرف الف «ـ ا» یا واو «ـ و» (a̅ و u) ختم شده باشد، در آخر آن، به جای کسره‌ی اضافه یای مکسور می‌افزایند: دریای مدیترانه، جاروی اتاق، و اگر مضاف آخرش های بیان حرکت باشد به جای کسره‌ی اضافه، روی هاء، همزه مانندی (ء) که مخفّف و بخش اوّل حرف ی است می‌گذارند و آن را یای مکسور تلفّظ می‌کنند:

۱. گاهی در اضافه، برعکس، مضافٌ‌الیه به مضاف نسبت داده می‌شود؛ مانند سروِقد، صاحبِ‌خانه.
۲. اضافه در اینجا به معنی نسبت دادن است و مضاف در زبان عربی، اسم مفعول آن است؛ پس: مضاف، یعنی نسبت داده شده، و مضافٌ‌الیه، یعنی نسبت داده شده به آن.

مسافرخانهٔ اردیبهشت، **بوتهٔ** گل، **نالهٔ** مرغ.

و برخی از نویسندگان در این مورد، خود «ی» را می‌افزایند:

مسافرخانه‌ی اردیبهشت، **بوته‌ی** گل، **ناله‌ی** مرغ.

ولی اگر مختوم به aw(= ow) یا ov یا o شود در اضافه، یایی نباید افزود:

خسرو ایران

رادیو تهران

جلو مدرسه[۱]

۴. مقصود از **نقش اضافی** چنانکه می‌بینیم، **مضافٌ‌الیه** بودن کلمه است، زیرا مضاف از این جهت که مضاف است وظیفه‌ای در تشکیل جمله ندارد؛ پس، مضاف بودن برای اسم، نقش نیست و هر مضافی در عین مضاف بودن، نقشی خاصّ دارد. به مثال‌های زیر توجّه کنید:

۱ـ برادر علی آمد.

۲ـ برادر علی را دیدم.

۳ـ با برادر **علی** به مدرسه رفتم.

۴ـ کتاب برادر **علی** گم شد.

در هر چهار مثال بالا، برادر **مضاف** است و علی **مضافٌ‌الیه**؛ امّا برادر در عین مضاف بودن، در جمله‌ی شماره‌ی ۱، **نقش نهادی** دارد و در سه جمله‌ی بعدی به ترتیب دارای نقش‌های **مفعولی**، **متممی** و **اضافی** است؛ در صورتی که «علی» در هر چهار جمله همان نقش اضافی یا مضافٌ‌الیهی دارد.

اقسام اضافه

از ترکیب مضاف با مضافٌ‌الیه همیشه مفهوم همانند و یکسان به‌دست نمی‌آید؛ به عبارت دیگر، مضافٌ‌الیه همیشه یک نوع مفهوم و معنی خاصّ به مضاف نمی‌افزاید؛ بلکه میان مضاف و مضافٌ‌الیه، روابط گوناگون و متفاوتی از قبیل مالکیّت، اختصاص، همانندی، بیان نوع و جنس برقرار است؛ از این‌رو **اضافه** از حیث مفهوم‌ها و پیوندهای موجود میان مضاف و مضافٌ‌الیه اقسامی پیدا می‌کند.

مشهورترین انواع اضافه عبارتند از:

۱ـ **اضافه‌ی ملکی**، که در آن، میان مضاف و مضافٌ‌الیه، رابطه‌ی مالک و ملک (صاحب مال و مال، دارنده و دارایی) برقرار است، یعنی معمولاً مضافٌ‌الیه، مالک و دارنده‌ی مضاف است؛ مانند باغ فرهاد،

۱. از معین، دکتر محمّد: اضافه، ص ۳۶

قلم مهرداد، کتابخانه‌ی مقداد[1]؛ باغی که صاحب آن، فرهاد است. قلمی که دارنده‌ی آن، مهرداد است. کتابخانه‌ای که به مقداد تعلّق دارد.

۲ـ اضافه‌ی تخصیصی، که در آن، مضاف، مخصوص مضافٌ‌الیه است: کلاس درس، میز مطالعه، لباس ورزش، شیشه‌ی اتاق، اتاق خواب.

□ فرق بین اضافه‌ی ملکی و تخصیصی آن است که در اضافه‌ی ملکی معمولاً مضافٌ‌الیه، انسان است و می‌تواند مالک باشد و در مضاف تصرّف کند، ولی در اضافه‌ی تخصیصی چنین نیست: کتاب علی؛ یعنی کتابی که مالک آن علی است، امّا کتاب درس، یعنی کتابی که مخصوص درس است.

۳ـ اضافه‌ی توضیحی، که در آن، مضاف، اسم عامّ و مضافٌ‌الیه، نام مضاف است و درباره‌ی مضاف توضیحی می‌دهد و نوع آن را مشخّص می‌سازد: کشور ایران، شهر کرمان، دریای عمّان، کوه سبلان، کتاب گلستان.

۴ـ اضافه‌ی بیانی یا جنسی[2]، که در آن مضافٌ‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند: لباس پشم، جام زر، ساعت طلا، انگشتری نقره، راه‌آهن.

لباس پشم، یعنی لباسی که جنس آن پشم است.

جام زر، یعنی جامی که جنس آن زر است و. . .

۵ـ اضافه‌ی تشبیهی[3]، که در آن، میان مضاف و مضافٌ‌الیه، رابطه‌ی شباهت و همانندی باشد؛ یعنی یا مضاف را به مضافٌ‌الیه تشبیه کنند؛ مانند روی ماه و لب لعل، یا برعکس، مضافٌ‌الیه را به مضاف همانند سازند؛ مانند ماهِ روی و لعلِ لب.

۶ـ اضافه‌ی استعاری، که در آن، مضاف در غیر معنی حقیقی خود به‌کار می‌رود؛ چنانکه «دست» در جمله‌ی زیر به معنی حوادث به‌کار رفته است:

دست روزگار مرا از دامان مادر جدا ساخت.

□ فرق میان اضافه‌ی تشبیهی و استعاری آن است که در اضافه‌ی تشبیهی، مشبّه و مشبّه‌به که همان مضاف و مضافٌ‌الیه هستند، هر دو می‌آیند: قدِسرو؛ در حالی که در اضافه‌ی استعاری، معمولاً مشبّه می‌آید و به جای مشبّه‌به از لوازم و متعلّقات آن، چیزی ذکر می‌شود؛ چنانکه در ترکیب دست روزگار،

۱. اگر مضاف، کلمه‌ای مانند صاحب، مالک، خداوند باشد که خود به معنی مالک هستند، اضافه را ملکی می‌شمارند نه تخصیصی؛ که برخلاف ترتیب یاد شده، مالک به ملک اضافه شده است: صاحب‌خانه با خوشرویی در را بازکرد.

۲. برخی از دستورنویسان، اضافه‌ی توضیحی و بیانی را یکی شمرده و آن را اضافه‌ی بیانی نامیده‌اند و گفته‌اند که در این اضافه، مضافٌ‌الیه، جنس و نوع مضاف را بیان می‌کند و آن درست نیست.

۳. تشبیه عبارت است از همانند ساختن؛ تشبیه کامل ۴ رکن دارد: مشبّه (تشبیه شده)، مُشَبَّهٌ بِه (تشبیه شده به آن)، ادات تشبیه، وجه شَبَه (نکته‌ی مشترک که مورد تشبیه است). در جمله‌ی تقی چون باد دوید. تقی (مشبّه)، باد (مشبّه‌به)، تندی و سرعت (وجه شبه)، چون (ادات تشبیه) است. مشبّه و مشبّه‌به را طرفین تشبیه گویند.

روزگار به انسان تشبیه شده، یعنی **مشبّه** است و آن ذکر گردیده، امّا انسان که **مشبّه‌به** است نیامده و به جای آن، دست که از متعلّقات آن است ذکر شده است.

۷ـ اضافه‌ی اقترانی، که در آن، میان مضاف و مضافٌ‌الیه، معنی و رابطه‌ی مقارنت و همراهی باشد:

دست ادب بر سینه نهاد و به او سلام کرد. ← یعنی دستی که همراه ادب بود.

پای ارادت در میان گذاشتم و رفع سوءِ تفاهم کردم. ← یعنی پایی که همراه ارادت بود.

□ فرق میان اضافه‌ی استعاری و اقترانی آن است که: **اوّلاً:** در اضافه‌ی استعاری، اصل استعاره بر پایه‌ی تشبیه استوار است؛ زیرا استعاره در واقع تشبیهی است که یکی از طرفین آن ذکر نشود. چنانکه دیدیم در ترکیب (دستِ روزگار)، روزگار را به انسان تشبیه کرده‌اند؛ درصورتی که در اضافه‌ی اقترانی تشبیهی در میان نیست. **ثانیاً:** در اضافه‌ی اقترانی، مضافٌ‌الیه معمولاً اسم معنی است و مفهوم یکی از عواطف و حالات درونی انسانی دارد: دست ادب، چشم احترام، نگاه خشم، زبان محبّت و. . .:

من به **دیده‌ی احترام** در او می‌نگرم.

در صورتی که در اضافه‌ی استعاری چنین نیست.

۸ـ اضافه‌ی بُنُوّت (فرزندی)، که در آن، اسم فرزند بر اسم پدر یا مادر افزوده می‌شود؛ یعنی مضاف، فرزند مضافٌ‌الیه است:

رستم زال، عیسای مریم، محمّد زکریّا، یعقوب لیث:

محمّد زکریّا از دانشمندان نامی ایران است.

محمّد زکریّا، یعنی محمد پسر زکریّا

نقش اضافی و اقسام اضافه

ردیف	نوع اضافه	اقسام فرعی	مثال در ترکیب	مثال در جمله
۱	ملکی	۱ـ اضافه‌ی ملک به مالک	باغ احمد	باغ احمد حاصلخیز است.
		۲ـ اضافه‌ی مالک به ملک	صاحب باغ	صاحب باغ در باغ نیست.
۲	تخصیصی	ـ	کلاس درس	معلّم وارد کلاس درس شد.
۳	توضیحی	ـ	کوه دماوند	کوه دماوند در شمال شرقی تهران است.
۴	بیانی	ـ	راه‌آهن	خانه‌ی ما نزدیک ایستگاه راه‌آهن است.
۵	تشبیهی	۱ـ تشبیه مضاف به مضافٌ‌الیه	قدِ سرو	حسین قد سروی داشت.
		۲ـ تشبیه مضافٌ‌الیه به مضاف	سروِ قد	پیری، سروِ قد او را شکسته است.
۶	استعاری	ـ	دست روزگار	دست روزگار، دوستان را از هم جدا می‌سازد.
۷	اقترانی	ـ	دست ارادت	من دست ارادت به سوی شما درازکردم.
۸	بُنوّت (فرزندی)	ـ	رستم زال	گردن منه ار خصم بُوَد رستم زال. . .

تمرین و پرسش

□ برای هر یک از اضافه‌های ملکی، تخصیصی، بیانی و توضیحی پنج مثال در جمله بیاورید.

□ برای هر یک از اضافه‌های تشبیهی و استعاری و اقترانی پنج مثال در جمله یا شعر بیاورید.

□ فرق اضافه‌ی بیانی و توضیحی چیست؟

□ فرق اضافه‌ی تخصیصی و بُنُوّت را با ذکر مثال بنویسید.

□ منظور از نقش اضافی، نقش مضافٌ‌الیه است یا مضاف؟ و چرا؟

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۷۴. نقش اسم‌های «فریده، دیروز، انگشتری، طلا، نگین، برلیان» را در جمله‌ی زیر به‌ترتیب بنویسید:

فریده دیروز انگشتری طلا با نگین برلیان خرید.

الف) نهادی، قیدی، متمّمی، وصفی، متمّمی، مضافٌ‌الیهی

ب) نهادی، تمیزی، مفعولی، وصفی، متمّمی، مضافٌ‌الیهی

پ) نهادی، قیدی، مفعولی، مضافٌ‌الیهی، متمّمی، مضافٌ‌الیهی

ت) نهادی، قیدی، مفعولی، وصفی، مفعولی، وصفی

۷۵. در جمله‌ی زیر، ترکیب‌های چشم امید و لطف شما به ترتیب چه نوع اضافه‌هایی هستند؟

من چشم امید به لطف شما دوخته‌ام.

الف) اقترانی، ملکی — ب) تخصیصی، بیانی

پ) استعاری، تشبیهی — ت) اقترانی، تشبیهی

۷۶. در جمله‌ی زیر نقش «بزرگان» و نوع اضافه‌ی «زبان ادب» را به ترتیب بنویسید:

با بزرگان باید به زبان ادب سخن گفت.

الف) مفعول، اضافه‌ی تشبیهی — ب) متمّم، اضافه‌ی اقترانی

پ) متمّم، اضافه‌ی استعاری — ت) مفعول، اضافه‌ی اقترانی

۷۷. «خلق خدا» و «خلق جهان» و «خداوند جهان» به ترتیب چه اضافه‌هایی هستند؟

الف) ملکی، تخصیصی، تخصیصی — ب) ملکی، بیانی، ملکی

پ) تخصیصی، تخصیصی، توضیحی — ت) ملکی، تخصیصی، ملکی

۷۸. نوع اضافه را در ترکیبات جمله‌ی «مرغ دل در قفس سینه می‌تپد.» به ترتیب بنویسید:

الف) هر دو استعاری — ب) هر دو تشبیهی

پ) تشبیهی و استعاری — ت) استعاری و تخصیصی

۱۷ـ نقش بدلی

گاهی اسم در جمله همراه اسمی دیگر که کسره‌ی اضافه ندارد، می‌آید که نام یا نام دیگر و یا یکی از خصوصیّات صاحب اسم از قبیل لقب، شهرت، شغل، مقام و عنوان وی را می‌رساند و او را برای مخاطب یا خواننده بهتر می‌شناساند؛ آن اسم یا کلمه را در این حالت **بدل** نامند؛ مانند: «بقّال» و «محمّد» در جمله‌های زیر:

۱ـ از احمدْ **بقّال** برنج خریدم.

۲ـ برادرم **محمّد** از مسافرت برگشت.

در جمله‌ی شماره‌ی ۱ احمد متمّم فعل است و بقّال بدل از اوست که شغل وی را می‌رساند.

در جمله‌ی شماره‌ی ۲ برادر، نهاد (فاعل) است و مراد از محمّد هم همان برادر است که نام او را بیان می‌کند.

بدل گاهی تنها می‌آید؛ مانند «بقّال» و «محمّد» در مثال‌های بالا؛ و گاهی همراه وابسته‌هایی است (گروه بدلی).

اکنون به جمله‌های زیر توجّه کنید:

۱ـ با **ساسان**، **برادر کوچک سوسن**، مسابقه‌ی فوتبال را تماشا کردیم.

۲ـ **شیخ‌الرّئیس**، **ابوعلی سینا** از بزرگترین دانشمندان جهان است.

۳ـ **دهخدا**، **علّامه و محقّق نامدار و بزرگ**، به زبان و فرهنگ ایران، خدمت شایانی کرده است.

در جمله‌ی شماره‌ی ۱ ساسان، متمّم فعل است و برادر با وابسته‌های (کوچک سوسن) که مضافٌ‌الیه و صفت او هستند، بدل از ساسان است و مقام و نسبت ساسان را با سوسن می‌رساند.

در جمله‌ی شماره‌ی ۲ شیخ‌الرّئیس، نهاد جمله است و مقصود از ابوعلی سینا نیز اوست که نام دیگر وی را می‌رساند.

در جمله‌ی شماره‌ی ۳ نیز دهخدا نهاد (فاعل) جمله است و منظور از علّامه یا علّامه و محقّق نامدار و بزرگ نیز هموست که لقب و عنوان و مقام او را بیان می‌کند.

پس، در پنج جمله‌ی بالا کلمات بقّال، محمّد، برادر، ابوعلی‌سینا، علّامه که به تنهایی یا با وابسته‌هایی همراه اسم‌هایی آمده‌اند و نام یا نام دیگر و یا یکی از خصوصیّات آن اسم‌ها را بیان داشته‌اند، **حالت بدلی** دارند.

□ ضمیر و صفت نیز می‌توانند نقش بدلی داشته باشند؛ مانند «خود» و «دانشمند» در جمله‌های زیر:

من خود گفتم.

کتاب «التّفهیم» از **ابوریحان بیرونی**، **دانشمند نامی ایران** است.

۱۸ـ نقش عطفی (معطوف)

اسم با عطف به اسمی، نقش همان اسم را دارد:

داریوش (نهاد) و مهرنوش (معطوف (نهاد)) آمدند.

۱۹ـ نقش تکرار

اسم در یک نقش، دو بار تکرار می‌شود:

کتاب را سینا (نهاد) برداشت سینا (تکرار (نهاد)).

* نقش‌های **بدل**، **تکرار** و **معطوف** را **نقش تبعی** می‌نامند.

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها بدل، نام یا نام دیگر اسم را برساند.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها بدل، شغل صاحب اسم را بیان کند.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها بدل، مقام یا لقب و عنوان صاحب اسم را برساند.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها بدل، صفت یا ضمیر باشد.

□ در نوشته‌ی زیر، بدل‌ها و مضافٌ‌الیه‌ها و قیدها را مشخّص کنید:

پسر گشتاسب، «پشوتن» چون پدر را می‌بیند رویش را برمی‌گرداند و سخت بانگ می‌زند: «پسر را به خون دادی از بهر تخت!» دخترانش «به‌آفرید» و «همای» اینجا همان اتّهام را تندتر و صریحتر ادا می‌کنند که: نه سیمرغ او را کشت، نه زال و نه رستم، گناه از تست.

□ نقش‌های تبعی را نام ببرید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۷۹. در جمله‌ی زیر، کلمات شیراز، شهر، مردان، به ترتیب چه نقش‌هایی دارند؟

از شیراز، شهر ادب‌پرور فارس، مردان نامداری برخاسته‌اند.

الف) نهادی، بدلی، مفعولی

ب) متممی، بدلی، نهادی

پ) متممی، متممی، نهادی

ت) مفعولی، بدلی، متممی

کاربردها و نقش‌های اسم در جمله

نقش‌ها و کاربردها	انواع و تقسیمات فرعی							
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
نهادی	فاعل	پذیرنده‌ی کار	دارنده‌ی صفت و حالت	پذیرنده‌ی صفت و حالت	دارنده‌ی وجود و هستی	مالک و دارنده‌ی چیزی	-	-
مسندی	صفت	اسم	ضمیر	-	-	-	-	-
مفعولی	همراه «را»	همراه «ی»	بدون «را» و «ی»	همراه «را» و «ی»	-	-	-	-
متمّمی	-	-	-	-	-	-	-	-
ندایی(منادایی)	با تغییر آهنگ صدا	«ای» در اوّل اسم	الف در آخر اسم	«یا» در اوّل اسم	-	-	-	-
تمیزی	اسم	صفت	-	-	-	-	-	-
قیدی	زمان	مکان	تأسّف	تحسین	←	بخش قید		
صفتی(وصفی)	←	فصل صفت						
اضافی(مضافٌ‌الیهی)	ملکی	تخصیصی	توضیحی	بیانی	تشبیهی	استعاری	اقترانی	فرزندی(بُنُوّت)
بدلی	نام	نام دیگر	شغل	شهرت و عنوان	لقب	مقام	خصوصیّات دیگر	

۸۰. نهاد و متمّم و بدل جمله‌ی زیر را به ترتیب بنویسید:

هر ایرانی اصیل به وطن خود ایران عشق می‌ورزد.

الف) ایرانی، وطن، ایران
ب) ایرانی، خود، عشق
پ) اصیل، وطن، ایران
ت) عشق، وطن، ایرانی

۸۱. در مصراع زیر، نقش «بهار، فصل، راه» را به‌ترتیب بنویسید:

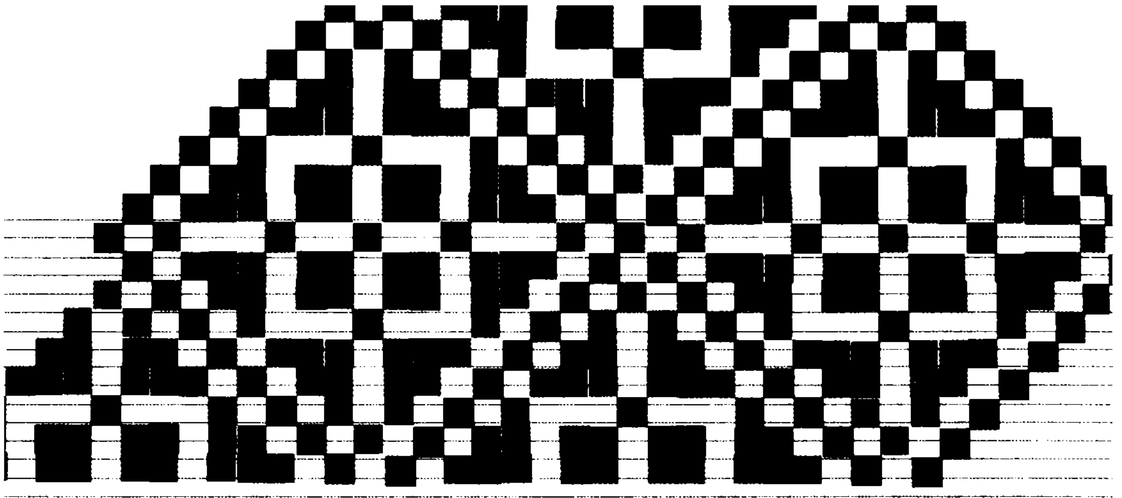
بهار، فصل دل‌انگیز می‌رسد از راه

الف) مفعولی، بدلی، قیدی
ب) نهادی، بدلی، متمّمی
پ) نهادی، مفعولی، قیدی
ت) قیدی، بدلی، متمّمی

۸۲. در جمله‌ی زیر، نهاد، مسند و متمّم را به ترتیب معیّن کنید:

مشهد شهر بزرگی در شمال شرقی ایران است.

الف) مشهد، ایران، شهر
ب) مشهد، شهر، شمال
پ) ایران، شهر، مشهد
ت) شمال، مشهد، ایران



بخش چهارم

صفت

۱ـ کلّیات، صفت بیانی (۱)

صفت، واژه یا گروهی از واژه‌هاست که درباره‌ی اسم توضیحی می‌دهد و یکی از خصوصیّات اسم را از قبیل حالت، مقدار، شماره و مانند آن بیان می‌کند. اسمی که صفت درباره‌ی آن توضیح می‌دهد **موصوف** نامیده می‌شود:

کتاب	خواندنی	،	گل	زیبا	،	این	قلم	،	کدام	شهر	،	هر	روز
موصوف	صفت		موصوف	صفت		صفت	موصوف		صفت	موصوف		صفت	موصوف

همه‌ی صفت‌ها از هر جهت با هم یکی نیستند، بلکه از دیدگاه‌های گوناگون می‌توانند به اقسام مختلفی تقسیم شوند:

صفت از حیث مفهوم ۶ گونه است:

۱ـ بیانی　　　　۴ـ پرسشی
۲ـ اشاره‌ای　　　　۵ـ تعجّبی
۳ـ شمارشی　　　　۶ـ مبهم

صفت بیانی

صفت بیانی صفتی است که چگونگی و خصوصیّات اسم را مانند رنگ، قد، جنس، شکل، وضع، حجم، اندازه، مقدار و ارزش و جز آن را برساند:

قلمِ { قرمز / بزرگ / فلزی / درشت / زیبا } خریدم.

قلمِ { خوشنویس / نو / تراشیده / گرانبها / فراوانی } خریدم.

در این جمله‌ها صفت‌های بیانی را که برای **قلم** آمده می‌بینید: **قرمز**، رنگ قلم را می‌رساند، بزرگ، قد آن را؛ و فلزی و درشت و جز آن‌ها هرکدام یکی از خصوصیّات دیگر قلم را بیان می‌دارد.

اقسام صفت بیانی ـ صفت بیانی خود پنج گونه است:

۱ـ صفت ساده　　　　۴ـ صفت نسبی
۲ـ صفت فاعلی　　　　۵ـ صفت لیاقت
۳ـ صفت مفعولی

صفت ساده، صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیّت موصوف را می‌رساند بدون معنی فاعلی

و مفعولی و نسبی و جز آن؛ مانند:

هوای خوب، **اتاق گرم**، **مادر مهربان**، **پسر باهوش**، **دختر کوچک**، **مداد سیاه**.

صفت فاعلی، صفتی است که علاوه‌بر وصف اسم برکننده‌ی کار دلالت کند:

ایستگاه **فرستنده**، دستگاه **گیرنده**، دختر **کوشا**، پسر **خندان**، نسیم **نوازشگر**، حاکم **ستمکار**.

اقسام صفت فاعلی ـ صفت فاعلی از حیث ساختمان هفت گونه است:

۱. بن مضارع + نده:

گیر + نده ← گیرنده. خوان + نده ← خواننده، و راننده، بیننده، گوینده، رونده، دونده، آینده، نویسنده، پژوهنده و . . .: **مرد خواننده**، **روزگار آینده**، **عالم پژوهنده**.

۲. بن مضارع + ان:

گری + ان ← گریان. خند + ان ← خندان، و شتابان، روان، دوان، دمان، گریزان، لرزان، لغزان و. . .: **آب روان**، **آهوی گریزان**.

۳. بن مضارع + الف (ا):

دان + ا← دانا. شنو + ا← شنوا، وگویا، گیرا، جویا، روا، رسا، پویا، پایا، فریبا، بینا، توانا و. . .: **پدر دانا**، **گوش شنوا**، **سخن گیرا**، **خدای توانا**، **شاگرد کوشا**.

۴. بن ماضی و بندرت بن‌مضارع +ار:

خرید + ار← خریدار. خواست + ار← خواستار، پرست + ار← پرستار، و نمودار، برخوردار، فرمانبردار و. . .: **مرد خریدار**، **جدول نمودار**، **زن پرستار**.

۵. بن ماضی یا بن مضارع + گار:

رست + گار← رستگار. آموز + گار← آموزگار، و خواستار، آفریدگار، کردگار، پروردگار، آمرزگار، پرهیزگار و. . .: **خداوند کردگار**، **مرد پرهیزگار**

و ← بخش فعل (فصل مشتقّات فعل)

۶. اسم معنی و بندرت صفت یا بن فعل + گر:

داد + گر ← دادگر، سفید + گر ← سفیدگر، رفت + گر ← رفتگر، وکارگر، نمایشگر، سازشگر، حیله‌گر، بازیگر، دروگر، درودگر، ریختگر، نمایانگر، روشنگر و. . .: **قاضی دادگر**، **مرد دروگر**، **پادشاه ستمگر**، **روباه حیله‌گر** و. . .

۷. **اسم معنی و بندرت صفت یا بن فعل یا ساخت امر + کار:**

ستمکار، طلبکار، تبهکار، تراشکار، بدهکار، بستانکار: پادشاه **ستمکار**، مرد **طلبکار**، جوان **تراشکار** و. . .

یادآوری:

۱. اگر پسوند **گر** و **کار** به آخر اسم ذات افزوده شوند، صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند و آن را **صفت شغلی** می‌نامند: زرگر، آهنگر، مسگر، کوزه‌گر، آهنکار، سنگ‌کار، سیمانکار.

۲. صفت فاعلی که با ان همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این‌صورت بعضی وقت‌ها ان از آخر اوّلی می‌افتد و در هر حال این ترکیب معمولاً در جمله، نقش قیدی دارد:

دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگ‌لنگان:

او **لنگ‌لنگان** راه می‌رود.

پرسان‌پرسان به کعبه بتوان رفت.

۳. گاهی ساخت **فعل امر** به تنهایی یا به‌صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:

برو، بدو، بگوبخند، بزن برو، بساز بفروش، دلبخواه، تودل برو. . .

برو، یعنی آنکه یا آنچه خوب و تند می‌رود: احمد ماشین **برویی** دارد.

بگوبخند، یعنی آنکه اغلب می‌گوید و می‌خندد: محمد پسر **بگوبخندی** است.

بزن‌برو، یعنی آنکه می‌زند و می‌رود: احمد نقاش **بزن‌برویی** است.

۴. از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکّب به‌دست می‌آید که گروهی آن را مخفّف صفت فاعلی که با نشانه‌ی نده می‌آید می‌دانستند:

دانشجو = دانش‌جوینده، درس‌خوان = درس‌خواننده، تندرو = تندرونده، و خداپرست، دلپذیر، کامبخش، آرامبخش، کارساز، سخنگو، زودرس، دادرس، گوشه‌نشین و. . .

و این نظر درست نیست؛ زیرا این ترکیب از برخی فعل‌ها به جای فاعلی، معنی مفعولی می‌دهد:

انگشت‌نما، لگدکوب، دست‌دوز، دستکش، رونویس، گله‌آمیز، نوساز، دست‌آموز، دستباف، پس‌انداز و. . .

انگشت‌نما، یعنی با انگشت نموده شده (نشان داده شده)، لگدکوب، یعنی آنکه او را با لگد کوبیده‌اند، دستکش، یعنی آنچه به‌دست کشیده می‌شود و. . .

صفت‌های فاعلی

ردیف	نشانه‌ها (پسوندها)	جزءهای اصلی که نشانه‌ها به آن‌ها افزوده می‌شوند	مثال‌ها	ملاحظات
۱	نده	بن مضارع	دار+نده←دارنده	صفت «شرمنده» استثناءً به‌جای بن مضارع از اسم ساخته شده: شرم+نده←شرمنده
۲	ان	بن مضارع	دو+ان←دوان	
۳	ا	بن مضارع	گیر+ا← گیرا	
۴	ار	۱- بن ماضی	خواست+ار← خواستار	
		۲- بن مضارع	پرست+ار← پرستار	کمتر به‌کار می‌رود.
۵	گار	۱- بن ماضی	آفرید+گار←آفریدگار	
		۲- بن مضارع	آموز+گار←آموزگار	
۶	گر	۱- اسم معنی	ستم+گر←ستمگر	
		۲- اسم ذات	مس+گر←مسگر	صفت فاعلی‌است که بر حرفه دلالت دارد.
		۳- صفت	روشن+گر←روشنگر	کمتر به‌کار می‌رود.
		۴- بن ماضی	ریخت+گر←ریختگر	کمتر به‌کار می‌رود.
		۵- بن مضارع	درو+گر←دروگر	کمتر به‌کار می‌رود.
۷	کار	۱- اسم معنی	ستم+کار←ستمکار	
		۲- اسم ذات	آهن+کار←آهنکار	صفت فاعلی است که بر حرفه دلالت دارد.
		۳- صفت	خطا+کار←خطاکار	کمتر به‌کار می‌رود.
		۴- بن‌مضارع	جوش+کار←جوشکار	کمتر به‌کار می‌رود.
		۵- ساخت امر	بده+کار←بدهکار	کمتر به‌کار می‌رود.

تمرین و پرسش

□ صفت از حیث «مفهوم» چندگونه است و اقسام آن کدامند؟

□ اقسام «صفت بیانی» را نام ببرید.

□ انواع «صفت‌های فاعلی» را نام ببرید و برای هر یک مثالی بنویسید.

□ اگر پسوند فاعلی «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند چه نوع صفتی می‌سازند؟

□ سه جمله بنویسید که در آن‌ها «ساخت فعل امر» در مفهوم «صفت فاعلی» به‌کار رفته باشد.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۸۳. صفت فاعلی صفتی است که:

الف) فاعل جمله باشد.

ب) صفت برای فاعل جمله باشد.

پ) برکننده‌ی کار دلالت کند.

ت) از بن فعل جدا شود و معنای فاعلی داشته باشد.

۸۴. کدام‌یک از جمله‌های زیر درباره‌ی «صفت فاعلی» درست است؟
الف) همه‌ی صفت‌های فاعلی مشتقند.
ب) همه‌ی صفت‌های فاعلی جامدند.
پ) فقط برخی از صفت‌های فاعلی مشتقند.
ت) بیشتر انواع صفت‌های فاعلی مشتقند.

۸۵. پسوند «ان» در صفت فاعلی به آخر چه لفظی افزوده می‌شود؟
الف) بن مضارع　　ب) بن ماضی
پ) صفت ساده　　ت) اسم ساده

۸۶. پسوند فاعلی «گر» به آخر چه لفظی اضافه می‌شود؟
الف) اسم معنی و بندرت اسم ذات یا صفت یا بن فعل
ب) اسم ذات و بندرت بن فعل
پ) بن ماضی یا مضارع فعل
ت) اسم یا صفت

۸۷. در صفت‌های فاعلی «تازنده، افتان، رستگار، نمایشگر»، پسوندهای فاعلی به‌ترتیب به آخر چه لفظ‌هایی افزوده شده‌اند؟
الف) بن ماضی، بن مضارع، بن مضارع، اسم
ب) بن مضارع، بن مضارع، بن ماضی، اسم
پ) بن مضارع، بن مضارع، بن مضارع، صفت
ت) بن مضارع، بن ماضی، بن ماضی، بن مضارع

۲ـ صفت بیانی (۲)

صفت مفعولی ـ صفت مفعولی، صفتی است که معنی مفعولیت دارد؛ یعنی کار بر آن واقع می‌شود. صفت مفعولی معمولاً از بن ماضی به اضافه‌ی کسره و در برخی لهجه‌ها فتحه (که با هاء نشان داده می‌شود) ساخته می‌شود:

گرفت+ه←گرفته، شنید+ه← شنیده، و خوانده، نوشته، برده، خورده، آورده، آشامیده: هویج‌پخته، داستان‌های شنیده، اموال دزدیده و...

گاهی لفظ «شده» را نیز که خود صفت مفعولی «شدن» است به این ترکیب می‌افزایند:

داستان‌های شنیده شده، اموال دزدیده شده و...

یادآوری:

۱. اگر به اوّل صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود گاهی های بیان حرکت از آخر آن می‌افتد: گِل‌اندود=گِل‌اندوده. پشمالود=پشم‌آلوده. آدمیزاد=آدمی‌زاده؛ و گاهی نمی‌افتد: آبدیده، دلداده، پس‌مانده، خرج‌دررفته و. . .وگاهی بدون افزودن لفظی می‌افتد: **خواست خدا این بود**. یعنی خواسته‌ی خدا.

۲. برخی از ساخت‌های صفت مفعولی که از فعل‌های ناگذر و بندرت فعل‌های گذرا می‌آیند معنی صفت فاعلی دارند نه مفعولی: گذشته، رفته، ایستاده، خوابیده، مرده، نشسته، مصیبت‌کشیده، و. . .

این ساخت‌های صفت مفعولی که معنی صفت فاعلی می‌دهند فرقشان با صفت فاعلی این است که صفت فاعلی به انجام‌دهنده‌ی کار در زمان حال یا آینده و یا هر سه زمان دلالت می‌کند، ولی این صفت‌ها فقط به فاعلی مربوط است که کار را درگذشته انجام داده یا شروع کرده باشد. از این‌روست که آن‌ها را صفت **فاعلی گذشته** می‌نامند: رونده، یعنی آنکه اکنون یا در آینده یا همیشه می‌رود؛ ولی رفته، آنکه درگذشته رفته است:

روزگار **گذشته** برنمی‌گردد.

فتنه‌ی **خوابیده** را نباید بیدار کرد.

صفت نسبی ـ صفت نسبی، صفتی است که به کسی یا جایی یا جانوری یا چیزی نسبت داده شود و آن بیشتر با افزودن پسوندهای **ی، ین، ینه، های بیان حرکت، گان، انه، انی، چی** به آخر اسم یا صفت و بندرت ضمیر ساخته می‌شود و برخی از آن‌ها اساساً کاربرد و مفهوم اسمی دارند مانند ریزه، رویه، مهرگان:

ی: محسنی، تهرانی، آسمانی، فیلی، نباتی، خودی، کجایی و. . .

ین: نمکین، سیمین، پیشین، پسین، دروغین و. . .

ینه: پشمینه، سیمینه، دیرینه، پیشینه، کمینه و. . .

ه: ریزه، درسته، کاره، دورویه، یکشبه، همه‌کاره، چندروزه و. . .

گان: گروگان، رایگان (= راهگان) و. . .

انه: سالانه، روزانه مردانه، زنانه، پسرانه، دخترانه، محترمانه و. . .

انی: روحانی، جسمانی، نورانی، طولانی و. . .

گانه: دوگانه، سه‌گانه، چندگانه، جداگانه، پنجگانه و. . .

چی: انزلیچی، گمرکچی، پنبه‌چی، پستچی، قهوه‌چی، تماشاچی و. . .

یادآوری:

اگر اسم یا کلمه‌ای که یای نسبت به آن افزوده می‌شود حرف آخرش الف باشد میان کلمه و ی یای دیگری می‌افزایند: دنیایی، مومیایی، سرایی، همایی، نوایی؛ و اگر آن کلمه به های بیان حرکت ختم شده باشد به جای ی به کلمه ای می‌افزایند: خامه‌ای، حرفه‌ای، پرده‌ای، بسته‌ای و. . .و گاهی گی: خانگی، هفتگی، پردگی و. . .

صفت لیاقتـ صفتی است که شایستگی و قابلیت موصوف را می‌رساند و آن با افزودن ی به آخر مصدر فارسی ساخته می‌شود: خوردن + ی ← خوردنی و خواندنی، دیدنی، شنیدنی، نوشتنی، آشامیدنی، دوست داشتنی و. . .:

کتاب **خواندنی**، فیلم **دیدنی**، داستان **شنیدنی**، یادداشت‌های **نوشتنی**، آب **آشامیدنی**، بچه‌ی **دوست‌داشتنی** و. . .

ساختار صفت بیانی

ساختار صفت بیانی چهار دسته است:

۱ـ ساده: خوب، سرد

۲ـ مرکّب: خوب‌روی، سردمهر

۳ـ مشتق (یک تکواژ مستقل با یک یا دو وند): باادب، خردمند، زورمندی

۴ـ صفت مشتق مرکّب (هم مرکّب، هم ونددار): جوان‌مردی، بزرگ‌مَنِشانه

درجات صفت بیانی

صفت بیانی از حیث درجه سه‌گونه است:

۱ـ صفت مطلق، که بدون سنجش با دیگری، حالت و چگونگی موصوف را می‌رساند:

خوب، باهوش، بزرگ:

سعید **باهوش** است.

۲ـ صفت برتر (تفضیلی)، که به‌وسیله‌ی آن، موصوفی را با یک یا چند موصوف دیگر در صفتی که با هم مشترکند می‌سنجیم و آن را بر موصوف یا موصوف‌های دیگر برتری می‌دهیم. صفت برتر با افزودن تر به آخر صفت مطلق پدید می‌آید:

خوبتر، باهوشتر، بزرگتر:

سعید از حمید **باهوشتر** است.

سعید از حمید، مجید و وحید **باهوشتر** است.

۳ـ صفت برترین (عالی)، که به‌وسیله‌ی آن، موصوفی را با همه‌ی موصوف‌های همجنس در صفتی که با هم مشترکند می‌سنجیم و آن را بر همگان برتری می‌دهیم. نشانه‌ی صفت برترین، پسوند «ترین» است که به آخر صفت مطلق افزوده می‌شود:

خوبترین، باهوشترین، بزرگترین:

اهواز، بزرگترینِ شهرهای خوزستان است.

امین باهوشترین، شاگرد کلاس است.

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت مفعولی به‌کار رفته باشد.

□ ده جمله بنویسید که در آن‌ها صفت نسبی به‌کار رفته باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت مفعولی مرکّب به‌کار رفته باشد.

□ برای هر یک از صفت‌های برتر و برترین سه مثال در جمله بنویسید.

□ نوع صفت‌های زیر را مشخّص کنید:

طوفانی، خواهان، آفریدگار، دلدادنی‌ترین، دلداده، نشسته، خواهنده، نالان، بارانی، گرفتنی، کوهستانی، صحرایی، نوشیدنی، گنهکار، آرایشگر، پروردگار، گیراترین، زیباتر، پسته‌ای، پیوسته، گرفته، افتاده، خورده، برنده، برده، فریبا، فریفته، ستایشگر، مددکار.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۸۸. اگر به اوّل صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، های بیان حرکت از آخر صفت:

الف) همیشه می‌افتد — ب) گاهی می‌افتد

پ) می‌ماند — ت) به «گ» تبدیل می‌شود

۸۹. نوع صفت‌های زیر را به‌ترتیب معیّن کنید:

خواستنی، شیطانی، ریاکار، آبداده

الف) لیاقت، لیاقت، فاعلی، مفعولی — ب) نسبت، لیاقت، مفعولی، فاعلی

پ) لیاقت، نسبت، فاعلی، مفعولی — ت) لیاقت، نسبت، فاعلی، مفعولی

۹۰. صفت نسبی تشکیل می‌شود از افزودن پسوند ی، ین، ینه و. . .در آخرِ

الف) اسم — ب) صفت

پ) اسم یا صفت یا بندرت ضمیر — ت) اسم یا صفت یا بن فعل

۹۱. صفت مفعولی و لیاقت به‌ترتیب ساخته می‌شوند از:

الف) بن ماضی + ه، مصدر + ی — ب) بن مضارع + ه، مصدر + ی

پ) بن ماضی + نده، صفت + ین — ت) بن ماضی + ه، اسم + انه

۳ـ صفت‌های اشاره، شمارشی، پرسشی، تعجّبی، مبهم

صفت اشاره

صفت اشاره در اصل، دو لفظ «این» و «آن» هستند وقتی که به همراهی اسمی بیایند و بدان اشاره کنند؛ «این» برای اشاره به نزدیک است و «آن» برای اشاره به‌دور:

این گل را از آن باغ چیده‌ام.

رضا این قلم را از آن مغازه خریده است.

صفت‌های اشاره‌ی «این» و «آن» گاهی با الفاظی از قبیل «هم» و «چون» ترکیب می‌شوند. صفت‌های اشاره‌ی معروف عبارتند از:

این، آن، همین، همان، چنین (= چون این)، چنان (= چون آن) این‌گونه، این‌سان، این‌طور، آن‌گونه، آن‌سان، آن‌طور، این‌چنین، آن‌چنان، این‌اندازه، این‌قدر، آن‌قدر، این‌همه، آن همه، همین‌قدر، همان‌قدر، همین‌اندازه، همان‌اندازه:

همین روز، چنان مطلب، این‌گونه دلاوری، آن‌سان محبّت، این‌طور فداکاری، آن‌چنان شجاعت، این‌قدر پول، آن‌همه بزرگواری، همین‌اندازه زحمت و. . .

یادآوری:

این کلمات اگر با اسم همراه نباشند و تنها بیایند ضمیر اشاره نامیده می‌شوند نه صفت اشاره.

← بخش ضمیر (ضمیر اشاره و. . .)

صفت شمارشی

صفت شمارشی، شماره و تعداد موصوف را بیان می‌کند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم چهارکتاب «چهار» صفت شمارشی «کتاب» است. در دستورهای پیشین، صفت شمارشی را **عدد** می‌گفتند. اسمی که همراه صفت شمارشی می‌آید **موصوف** یا **معدود** نامیده می‌شود؛ در مثال بالا «چهار» را صفت شمارشی، و «کتاب» را موصوف یا معدود آن می‌نامند.

اقسام صفت شمارشیـ صفت شمارشی چهارگونه است:

۱ـ صفت شمارشی اصلی، اعداد یا صفت‌های شمارشیی هستند که بدون افزودن پیشوند یا پسوندی می‌آیند و شماره‌ی معدود (موصوف) خود را بیان می‌کنند:

یک، دو، سه، چهار، دوازده، پانزده، بیست، سی و یک، چهل و نه، هفتاد، دویست، پانصد، هزار، میلیون و. . .: چهارکتاب، سی‌روز، دویست سال، دو هزار درخت. . .

۲ـ صفت شمارشی ترتیبی، که ترتیب قرارگرفتن معدود (موصوف) را می‌رساند. صفت‌شمارشی ترتیبی را از صفت شمارشی اصلی می‌سازند بدین‌ترتیب که به آخر صفت شمارشی اصلی ضمه‌ای می‌افزایند

و پس از آن لفظ م یا مین می‌آورند:

پنج + ـُ + م ← پنجم   پنج + ـُ + مین ← پنجمین

چهار + ـُ + م ← چهارم   چهارم + ـُ + مین ← چهارمین:

روز چهارم، پنجمین ماه، سال هشتم، نهمین قرن، صدمین سال، نفر هزارم، دو هزارمین ستاره و. . .

۳ـ صفت شمارشی کسری، یا عدد کسری، صفت‌های شمارشیی هستند که یک یا چند جزء از یک یا چند واحد را می‌رسانند:

سه‌چهارم، پنج‌ششم، یک‌دهم، هفت‌صدم، نه‌دوّم.

در صفت شمارشی کسری، نخست عدد جزء را گویند سپس واحد اصلی را، و به آخر آن مانند صفت شمارشی ترتیبی، ضمه و میم اضافه می‌کنند:

دوسوم ($\frac{۲}{۳}$)، سیزده صدم (۰٫۱۳)

اگر واحدهای اصلی صد باشد به‌جای ترتیب بالا ترکیباتی چون: صدی نود و نود درصد، صدی سی و دو و سی و دو درصد به‌کار می‌برند:

فقط صدی بیست و پنج درآمد باید صرف هزینه‌ی مسکن شود.

۴ـ صفت شمارشی توزیعی، که موصوف (معدود) را به بخش‌های برابر تقسیم می‌کند و آن از تکرار عدد اصلی به‌دست می‌آید:

یک‌یک، دودو، چهارچهار، صدصد و. . .

گاهی میان دو عدد مکرّر «ب» می‌افزایند:

یک‌بیک، دوبدو، سه‌بسه

و در «یک» گاهی میان دو عدد الف می‌آورند:

یکایک

صفت پرسشی

صفت پرسشی، صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا مقدار موصوف پرسش می‌کنند؛ مانند «چه»، «چگونه» و «چند» در جمله‌های زیر:

آرش در چه شهری متولد شده است؟

اهواز **چگونه** شهری است؟

شما چند بار سوار هواپیما شده‌اید؟

در جمله‌ی نخست با کلمه‌ی «چه» از نوع شهر سؤال می‌کنیم و در جمله‌ی دوّم با کلمه‌ی «چگونه» از چگونگی شهر؛ و در جمله‌ی سوّم با کلمه‌ی «چند» از مقدار و شماره‌ی سوار شدن به هواپیما پرسش شده است.

معروفترین صفت‌های پرسشی عبارتند از:

چه، کدام، کدامین، چگونه، چطور، چه‌جور، چه‌سان، چندم، چندمین، چند، چه‌قدر، چه‌مقدار، چه‌اندازه‌ای، هیچ:

شما **کدام** ورزش را بیشتر دوست دارید؟

احمد شاگرد **چندم** شده است؟

هیچ فردی مهربانتر از مادر دیده‌اید؟

یادآوری:

صفت‌های پرسشی نیز مانند صفات اشاره اگر تنها و بدون همراهی اسم بیایند **ضمیر پرسشی** نامیده می‌شوند نه صفت پرسشی.

← **بخش ضمیر (ضمیر اشاره، پرسشی و...)**

صفت تعجّبی

صفت تعجّبی، صفتی است که همراه اسم می‌آید و تعجّب گوینده را از چگونگی یا مقدار موصوف می‌رساند. صفت تعجّبی با آهنگ مخصوصی که شگفتی گوینده را می‌رساند ادا می‌شود. مانند «چه»، «چه‌قدر» و «عجب» در بیت زیر:

گفت: به‌به! **چه‌قدر** زیبایی! **چه** سری! **چه** دمی! **عجب** پایی!

یادآوری:

صفت تعجّبی نیز اگر تنها بیاید ضمیر تعجّبی است.

← **بخش ضمیر (ضمیر اشاره، تعجّبی و...)**

صفت مبهم

صفت مبهم، صفتی است که همراه اسم می‌آید و نوع یا چگونگی یا شماره و مقدار آن را به‌طور نامعیّن می‌رساند؛ مانند «هر»، «فلان» و «چندین» در جمله‌های زیر:

هر گلی را نباید چید.

احسان **فلان** کتاب را دوست دارد.

مهران امروز **چندین** کتاب خرید.

برانید این شوخ مبذّر را که چندان نعمت به **چندین** مدت تباه کرد.

(گلستان)

صفت‌های مبهم معروف عبارتند از: هر، همه، دیگر، هیچ، فلان، بهمان، خیلی، کمی، بسیاری، اندکی، قدری، برخی، بعضی، بعض، پاره‌ای، چند، چندین، چندان و. . .

یادآوری:

جز «هر» که همیشه همراه اسم می‌آید و صفت است، همه‌ی صفت‌های مبهم نیز مانند صفت‌های اشاره و پرسشی و. . .گاهی تنها و بی‌همراهی اسم می‌آیند و در این صورت ضمیر مبهم نامیده می‌شوند.

← بخش ضمیر (ضمیر مبهم)

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت اشاره‌ی این یا آن به‌کار رفته باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت‌های اشاره‌ی مرکّب از این و آن به‌کار رفته باشد.

□ برای هر یک از انواع صفت‌های شمارشی، یک مثال در جمله بنویسید.

□ شش نوع از انواع صفت‌های پرسشی را در جمله بنویسید.

□ سه جمله بنویسید که در آن‌ها صفت تعجّبی به‌کار رفته باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت‌های مبهم گوناگون به‌کار رفته باشد.

□ نوع صفت‌های زیر را معیّن کنید:

آن‌قدر، خیلی، خوب، زیبا، پنجم، چگونه، کُشته، نوشیدنی، خواهان، آبی، کمی، درشت، داننده، لرزان، نوشته، همان.

□ ساختارهای چهارگانه‌ی صفت بیانی را با ذکر مثال نام ببرید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۹۲. انواع صفت شمارشی کدام است؟

الف) ساده، اصلی، ترتیبی، کسری — ب) ساده، پرسشی، کسری

پ) اصلی، ترتیبی، کسری، توزیعی — ت) اصلی، ترتیبی، توزیعی

۹۳. صفت‌هایی که در جمله‌ی زیر به‌کار رفته چند تا و کدامند؟

این خطّ زیبا را کدام شاگرد خوش ذوق نوشته است؟

الف) چهارتا: این، زیبا، کدام، شاگرد

ب) چهارتا: این، زیبا، کدام، خوش ذوق

پ) پنج‌تا: این، زیبا، کدام، شاگرد، خوش ذوق

ت) سه‌تا: این، کدام، خوش ذوق

۹۴. تعداد و نوع صفت‌هایی را که در جمله‌ی زیر به‌کار رفته بنویسید:

کتابخانه‌ی این مدرسه چه کتاب‌های جالبی دارد!

الف) سه‌تا: اشاره، تعجّبی، بیانی
ب) چهارتا: ساده، اشاره، تعجّبی، بیانی
پ) سه‌تا: اشاره، پرسشی، مبهم
ت) سه‌تا: ساده، پرسشی، بیانی

۹۵. کدام‌یک از چهار دسته صفت‌های زیر به‌ترتیب عبارتند از:
صفت پرسشی، فاعلی، مبهم، شمارشی:
الف) کدام، خواننده، چیزی، چهارم
ب) کدامین، ایران، همه، سوّم
پ) چطور، نوازشگر، چه‌قدر، چندم
ت) چندی، شتابان، برخی، خیلی

۴ـ ساختمان و جای صفت

صفت ساده، صفت مرکّب، گروه وصفی (صفتی)

صفت از حیث ساختار و ترکیب سه‌گونه است:

۱ـ **صفت ساده**، که یک جزء است و نمی‌توان آن را به دو بخش یا بیشتر تجزیه نمود؛ چون:

بزرگ، کوچک، خوب، بد، نازک، سرخ، سفید، این، هر: خانه‌ی **بزرگ**، دوست **خوب**، پارچه‌ی **نازک**، گل **سرخ**، **این** خانه، **هر** روز.

۲ـ **صفت مرکّب**، که از دو جزء یا بیشتر ترکیب یافته است؛ چون:

خوبروی، بداندیش، نازکدل، خوش برخورد، سفید جامه، همین، چگونه: مرد **خوبروی**، دشمن **بداندیش**، **همین** مسأله، **چگونه** درسی؟

۳ـ گروه وصفی (صفتی)، که بزرگتر از صفت مرکّب است؛ یعنی از سه جزء یا بیشتر ترکیب می‌شود و در ساختمان آن معمولاً یکی از حروف اضافه به‌کار می‌رود:

دل از دست داده، دست از پا درازتر، تازه به دوران رسیده، از جان گذشته.

اقسام صفت مرکّب

مهمترین اقسام صفت مرکّب عبارتند از:

۱. صفت فاعلی با ساخت‌ها و ترکیب‌های مختلف: گوینده، دانا، شتابان، خواستار، پروردگار، ستایشگر، مددکار، برو، بگوبخند، دلنواز.

۲. صفت مفعولی: پوشیده، دلداده، گل‌آلود، پشمالو.

۳. صفت نسبی: ایرانی، شیرین، دیرینه، دوروزه، گروگان، روزانه، نورانی، سه‌گانه، انزلیچی.

۴. صفت لیاقت: خواندنی، شنیدنی

۵. صفات اشاره و پرسشی و شمارشی و مبهم و مرکّب: چنین، چگونه، پنجم، بعضی
۶. از ترکیب دو اسم: میهن‌دوست، ماهرو، زیردست
۷. از ترکیب دو صفت: سرخ و سفید
۸. از ترکیب اسم و صفت: سربلند، روسفید
۹. از ترکیب صفت و اسم: خوشرو: دورو، چندرو
۱۰. از ترکیب پیشوند + اسم یا صفت: باادب، ناروا
۱۱. از ترکیب اسم یا صفت + پسوند: دانشمند، سردسیر
۱۲. ترکیبات مختلف دیگر اعم از صفت مرکّب یا گروه وصفی (صفتی): سربزیر، گوناگون، سرتاسری، جورواجور، پردردسر، پرزرق‌وبرق، خوش آب و هوا، هم‌رنگ و بو، از هم پاشیده، از خود راضی، دست و دل باز، شایان تحسین، آب‌زیرکاه، سربفلک کشیده، دلخوش‌کنک، نان به نرخ روز خور.

۵ـ صفت جامد ـ صفت مشتق

جامد، صفتی است که از بن فعل فارسی گرفته نشده باشد:

بزرگ، سفید، خوش.

مشتق، صفتی است که از بن فعل فارسی جدا شده باشد:

داننده ← دان (بن مضارع) + نده، **کشیده** ← کشید (بن ماضی) + ه (های بیان حرکت)

صفت‌های **فاعلی**، **مفعولی** و **لیاقت** جزءِ صفات مشتقند:

خواننده، گریان، زیبا، خواستار، پروردگار، توانگر، جوشکار، خسته، خواندنی.

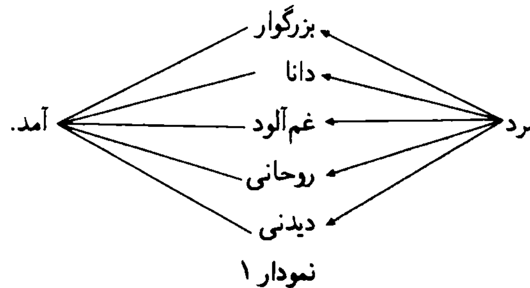
← بخش فعل (مشتقّات) ← اقسام صفت بیانی

۶ـ صفت پسین ـ صفت پیشین

صفت را از این جهت که پس از موصوف خود می‌آید یا پیش از آن، بر دو دسته می‌توان تقسیم کرد: **صفت‌های پسین**، **صفت‌های پیشین**.

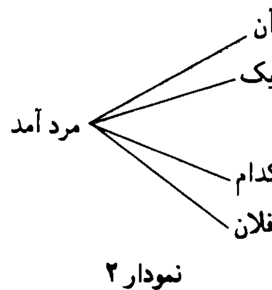
چون صفت بیانی به‌جز موارد نادر، معمولاً پس از موصوف خود می‌آید، از این رو **صفت پسین** به‌شمار می‌آید؛ مانند: **مادر خوب**، **پدر دانا**، **خطّ خوانا** ...و برعکس، **صفت‌های اشاره**، **شمارشی**، **پرسشی**، **تعجّبی و مبهم** چون جز در موارد نادر بر موصوف خود مقدّم می‌آیند می‌توانند در شمار **صفات پیشین** باشند: **آن** روز، **چهار** روز، **چند** روز، **چه** روزی! **هر** روز.

دو نمودار زیر، صفت‌های پسین و پیشین را نشان می‌دهند:
در نمودار ۱، «مرد» با صفت‌های پسین بزرگوار، دانا، غم‌آلود، روحانی، دیدنی همراه است که به ترتیب صفت بیانی ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی، لیاقت هستند و همگی پس از «مرد» آمده‌اند:



نمودار ۱

و در نمودار ۲ «مرد» با صفت‌های پیشین آن، یک، کدام و فلان که به‌ترتیب صفت اشاره، شمارشی، پرسشی، و مبهم هستند همراه است و همگی پیش از موصوف خود یعنی «مرد» آمده‌اند:



نمودار ۲

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها «صفت ساده» به‌کار رفته باشد.
□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها «صفت مرکّب» به‌کار رفته باشد.
□ ده مثال برای صفت فاعلی مرکّب بنویسید.
□ ده مثال برای انواع صفت نسبی بنویسید.
□ برای هر یک از صفت‌های «اشاره، شمارشی، پرسشی و مبهم» دو مثال در جمله بنویسید.
□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۹۶. انواع صفت از حیث ساخت و ترکیب کدام است؟

الف) ساده، فاعلی، مفعولی
ب) ساده، مرکّب، گروه وصفی
پ) مرکّب، نسبی، لیاقت
ت) فاعلی، مفعولی، نسبی

۹۷. «آبدیده، پیمانی، گرفتنی» به ترتیب چگونه صفت‌هایی هستند؟

الف) مفعولی، نسبی، لیاقت
ب) فاعلی، نسبی، لیاقت
پ) مفعولی، لیاقت، نسبی
ت) لیاقت، نسبی، نسبی

۹۸. کدام‌یک از جمله‌های زیر از حیث مفهوم درست است؟

الف) صفت‌های فاعلی مشتق و صفت لیاقت جامد است.

ب) صفت لیاقت و بیشتر صفات فاعلی مشتقند.

پ) صفت‌های فاعلی جامد و صفت لیاقت مشتق است.

ت) برخی از صفات فاعلی و لیاقت جامد و برخی مشتقند.

۹۹. کدام‌یک از جمله‌های زیر درست است:

الف) صفت‌جامد یک جزء دارد و صفت مشتق دو جزء یا بیشتر.

ب) صفت جامد ازکلمه‌ی دیگر گرفته نمی‌شود، ولی صفت مشتق ازکلمه‌ی دیگر گرفته می‌شود.

پ) صفت مشتق از فعل جدا می‌شود و صفت جامد ازکلمه‌ی دیگر.

ت) صفت مشتق از بن فعل فارسی گرفته می‌شود، ولی صفت جامد از بن فعل فارسی گرفته نمی‌شود.

۷ـ کاربرد صفت‌ها(۱)

کاربرد صفت بیانی

کاربرد اصلی صفت بیانی، همان نقش وصفی است که همراه اسم می‌آید و حالت و چگونگی آن را بیان می‌دارد. صفت بیانی در این صورت معمولاً پس از موصوف خود می‌آید و به آخر موصوف، کسره‌ای که جزءِ حروف نشانه است افزوده می‌گردد: شاگرد باهوش، معلّم دلسوز، وگاهی صفت، پیش از موصوف می‌آید و در این حال، **موصوف**، کسره نمی‌گیرد، مانند «خوب پسری» و «معقول بچه‌ای» در جمله‌های زیر:

حسین **خوب پسری** است.

او **معقول بچه‌ای** بود. . .

دو کار اصلی دیگر صفت بیانی، نقش مسندی و قیدی است که در جمله برعهده می‌گیرد:

شاگرد باهوش است.	معلّم دلسوز است.	معلّم خوب درس می‌دهد.
مسند	مسند	قید

اما اگر صفت بیانی به‌جای اسم بنشیند هم مانند اسم، جمع بسته می‌شود و هم در همه‌ی نقش‌های آن در جمله به‌کار می‌رود؛ به‌عنوان مثال صفت بیانی «دانشمند» را درنظر می‌گیریم؛ می‌دانیم که صفت در همراهی اسم همیشه مفرد می‌آید اگر چه موصوف آن، جمع باشد: مرد دانشمند ← مردان دانشمند؛ ولی وقتی کلمه‌ی «دانشمند» را به‌جای اسم به‌کار می‌بریم، هم مانند اسم، جمع بسته می‌شود: دانشمندان آمدند. (=زنان یا مردان دانشمند آمدند.) و هم در نقش‌های مختلف اسم به‌کار می‌رود.

انواع صفت‌ها

ردیف	ازحیث‌مفهوم										ازحیث‌ساخت			از حیث اشتقاق		ازحیث‌جایگاه نسبت‌به‌موصوف		ازحیث سنجش		
	بیانی																			
	ساده	فاعلی	مفعولی	نسبی	لیاقت	اشاره	شمارشی	پرسشی	تعجّبی	مبهم	ساده	مرکّب	گروه صفتی	جامد	مشتق	پسین	پیشین	مطلق	برتر	برترین
۱	-	نده	ساده	ی	ی	ساده	اصلی	ساده	ساده	ساده	-	فاعلی	-	-	فاعلی	بیانی	اشاره	-	-	-
۲	-	ان	مرکّب	ین	-	مرکّب	ترتیبی	مرکّب	مرکّب	مرکّب	-	مفعولی	-	-	مفعولی	شمارشی‌ترتیبی	شمارشی	-	-	-
۳	-	الف	مرکّب مرخّم	ینه	-	-	کسری	-	-	-	-	نسبی	-	-	لیاقت	پرسشی ترتیبی	پرسشی	-	-	-
۴	-	ار	-	کسره (ه)	-	-	توزیعی	-	-	-	-	لیاقت	-	-	-	-	تعجّبی	-	-	-
۵	-	گار	-	گان	-	-	-	-	-	-	-	اشاره	-	-	-	-	مبهم	-	-	-
۶	-	گر	-	انه	-	-	-	-	-	-	-	شمارشی	-	-	-	-	-	-	-	-
۷	-	کار	-	انی	-	-	-	-	-	-	-	پرسشی	-	-	-	-	-	-	-	-
۸	-	-	-	گانه	-	-	-	-	-	-	-	تعجّبی	-	-	-	-	-	-	-	-
۹	-	-	-	چی	-	-	-	-	-	-	-	مبهم	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۰	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	دو اسم	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	دوصفت‌معطوف	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۲	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	دو اسم‌معطوف	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۳	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	اسم‌وصفت	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۴	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	صفت‌واسم	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۵	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	پیشوند+اسم‌یاصفت	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۶	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	اسم‌یاصفت+پسوند	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۷	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	ترکیبات دیگر	-	-	-	-	-	-	-	-

جدول زیر، صفت را در نقش‌های دهگانه نشان می‌دهد:

ردیف	جمله	صفت	نقش صفت
۱	مرد دانشمند آمد.	دانشمند	صفتی
۲	علی خوب می‌نویسد.	خوب	قیدی
۳	علی دانشمند است.	دانشمند	مسندی
۴	دانشمند وارد شد.	دانشمند	نهادی (به‌جای اسم)
۵	دانشمند را دیدم.	دانشمند	مفعولی (به جای اسم)
۶	به دانشمند نامه نوشتم.	دانشمند	متمّمی (به جای اسم)
۷	کتاب دانشمند انتشار یافت.	دانشمند	مضافٌ‌الیهی (به جای اسم)
۸	آرامگاه ابن‌سینا دانشمند ایرانی در همدان است.	دانشمند	بدلی
۹	من او را دانشمند می‌دانم.	دانشمند	تمیزی
۱۰	ای دانشمند!	دانشمند	ندایی (به‌جای اسم)

□ در فارسی امروز گروه بسیاری از صفت‌های بیانی به‌جای اسم به‌کار می‌روند؛ مانند فقیر، تاجر، جوان، پیر، عالم، عاشق، مالک، جاهل و... و برخی از آن‌ها معنی صفتی خود را از دست داده همیشه یا بیشتر در نقش و مفهوم اسمی به‌کار می‌روند؛ مانند همسایه، باغبان، باران و...

□ اگر اسم علاوه‌بر صفت بیانی، مضافٌ‌الیه هم داشته باشد، معمولاً صفت را بر مضافٌ‌الیه مقدّم می‌دارند:

دوست مهربان + دوست من ← دوست **مهربان** من. برادر **بزرگ** یوسف، شاگرد **زیرک** کلاس.

□ فرق صفت و موصوف با مضاف و مضافٌ‌الیه

برای تشخیص صفت و موصوف از مضاف و مضافٌ‌الیه می‌توان از روش‌های زیر کمک گرفت:

۱. صفت جدا از موصوف در عالم خارج وجود ندارد، ولی مضافٌ‌الیه مستقل از مضاف، وجود خارجی دارد؛ در ترکیب «کتاب خوب»، «خوب» جدا از «کتاب» وجود خارجی ندارد و منظور از «کتاب» همان «خوب» است و منظور از «خوب» همان «کتاب»؛ اما در ترکیب «کتاب علی»، «کتاب» و «علی» دو موجود مستقل و جدا از هم هستند:

کتاب، شیء است و **علی** انسان.

۲. میان موصوف و صفت یای نکره می‌توان آورد، ولی میان مضاف و مضافٌ‌الیه نمی‌توان آورد؛ در ترکیب «کتاب خوب» که صفت و موصوفند می‌توان گفت: «کتابی خوب»؛ ولی در ترکیب «کتاب علی» که مضاف و مضافٌ‌الیهند نمی‌توان گفت: «کتابی علی».

۳. بر مضافٌ‌الیه می‌توان صفت اشاره‌ی «این» و «آن» افزود، ولی بر صفت که همراه موصوف است

نمی‌توان آن دو را افزود؛ در ترکیب «شاگرد کلاس» می‌توان گفت: «شاگرد این کلاس» یا «شاگرد آن کلاس»، ولی در ترکیب «کتاب خوب» نمی‌توان به کلمه‌ی «خوب» که صفت است «این» و «آن» را اضافه کرد و گفت: «کتاب این خوب» و «کتاب آن خوب».

کاربرد صفت برتر و برترین

الف) صفت برتر، کلمه‌ای که صفت برتر بدان ترجیح داده می‌شود، امروزه پیش از صفت برتر و گاهی پس از آن می‌آید و معمولاً همراه حرف اضافه‌ی «از» است:

سعید از حمید **باهوشتر** است = سعید **باهوشتر** از حمید است.

اما گاهی به جای از حرف **تا** به‌کار می‌برند:

برنج در تهران گرانتر است **تا** شمال.

ب) صفت برترین، معمولاً پیش از موصوف یا مضافٌ‌الیه خود می‌آید و دو صورت دارد:

۱. به کلمه‌ی بعدی اضافه نمی‌شود و آن کلمه مفرد می‌آید:

اهواز، بزرگترین، **شهر** خوزستان است.

۲. به کلمه‌ی بعدی اضافه می‌شود و آن کلمه جمع می‌آید:

اهواز، بزرگترینِ **شهرهای** خوزستان است.

□ برخی از کلمات مانند بهْ، مِهْ، پیش و بیش چون خودشان معنی برتری دارند بدون لفظ تر نیز در مفهوم صفت برتر و برترین می‌آیند:

شما **پیش** از این، **بیش** از این، احوال ما را می‌پرسیدید.

یعنی پیشتر یا جلوتر از این، بیشتر یا زیادتر از این احوال ما را می‌پرسیدید.

مِهین دوست عزیزم! آقای...

یعنی مِهترین دوست عزیزم = بزرگترین دوست عزیزم ...

تمرین و پرسش

□ کدام دسته از صفت‌ها جزءِ صفات پیشین و کدام‌یک جزءِ صفات پسین هستند؟

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت پیشین به‌کار رفته باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت پسین به‌کار رفته باشد.

□ اگر صفت بیانی به جای اسم بنشیند چه حالت‌هایی پیدا می‌کند؟

□ پنج مثال برای صفت‌هایی که در فارسی در مفهوم اسم به‌کار می‌روند بنویسید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۰۰. چهار صفتِ چه، همان، کوچک، کدام به‌ترتیب چگونه صفت‌هایی هستند؟

الف) سوّمی پسین، بقیه پیشین

ب) اوّلی و دوّمی پیشین، سوّمی و چهارمی پسین

پ) اوّلی و سوّمی پسین، دوّمی و چهارمی پیشین

ت) همه پیشین

۱۰۱. نوع صفت‌هایی را که در جمله‌ی زیر به‌کار رفته است بنویسید:

کلاس چهارم در طبقه‌ی چندم قرار دارد؟

الف) صفت پرسشی و شمارشی　　ب) صفت پیشین

پ) صفت شمارشی و پرسشی　　ت) صفت مبهم و پرسشی

۱۰۲. سه کار اصلی صفت بیانی کدام است؟

الف) فاعل و صفت و قید واقع می‌شود.　　ب) صفت و مسند و قید واقع می‌شود.

پ) نقش قیدی و مسندی و مفعولی دارد.　　ت) نقش اضافی و مسندی و متمّمی دارد.

۱۰۳. کدام‌یک از جمله‌های زیر درست است؟

۱ـ بهروز صمیمی‌ترینِ دوست من است.

۲ـ بهروز صمیمی‌ترین، دوست من است.

۳ـ بهروز صمیمی‌ترینِ دوستان من است.

۴ـ بهروز صمیمی‌ترین، دوستان من است.

الف) اوّلی و دوّمی　　ب) اوّلی و سوّمی　　پ) دوّمی و سوّمی　　ت) فقط سوّمی

۱۰۴. کدام‌یک از جمله‌های زیر از حیث مفهوم درست است؟

الف) بیشتر صفت‌های بیانی از صفت‌های پسین هستند و بیشتر صفت‌های اشاره و پرسشی و مبهم از صفت‌های پیشین.

ب) بیشتر صفت‌های بیانی از صفت‌های پیشین هستند و بیشتر صفت‌های اشاره و پرسشی و مبهم از صفت‌های پسین.

پ) همه‌ی صفت‌های بیانی از صفت‌های پسین هستند و همه‌ی صفت‌های اشاره و پرسشی و مبهم از صفت‌های پیشین.

ت) برخی از صفت‌های بیانی و اشاره و پرسشی و مبهم از صفت‌های پیشین و برخی از صفت‌های پسین هستند.

۸ـ کاربرد صفت‌ها (۲)

کاربرد صفت اشاره

صفت اشاره از صفات پیشین است، یعنی معمولاً پیش از موصوف خود می‌آید؛ مانند «این ماجرا» و «این استدلال» و «همین‌جا» در شواهد زیر:

این ماجرا مربوط به سال ۱۹۳۰ بود.

قاضی (ایالات نامتّحد، ص ۶۵)

رستم این استدلال را قبول ندارد و اختلاف از همین‌جا شروع می‌شود.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۱۰۲)

و ← بخش ضمیر (کاربرد ضمیر اشاره)

کاربرد صفت شمارشی

الف) صفت شمارشی اصلی، این صفت معمولاً پیش از موصوف (معدود) خود می‌آید:

دو سال، چهار ماه، سی روز، چهل خانه، پنجاه مرد.

□ گاهی بین صفت شمارشی و موصوف (عدد و معدود) و نیز بین صفت مبهم «چند» و «چندین» و موصوف آن‌ها کلماتی مخصوص به‌عنوان واحد شمارش می‌آورند که ممیّز نامیده می‌شوند و می‌توان آن‌ها را با صفت شمارشی جمعاً **صفت شمارشی مرکّب** فرض کرد؛ مانند «باب» و «دست» و «نفر» در جمله‌های زیر:

احمد سه‌باب دکان دارد.

سهراب دو دست لباس خرید.

امروز پنج نفر درکلاس تاریخ غایب بودند.

مشهورترین ممیّزها عبارتند از:

۱. **باب**، برای خانه و دکان و کاروانسرا و. . .: دو باب خانه، چند بابْ کاروانسرا.

۲. **توپ**، برای پارچه: دو توپ کرباس، پنج توپ ابریشم.

۳. **جفت**، برای کفش و جوراب و جز آن: چهار جفت کفش، ده جفت جوراب.

۴. **جلد**، برای کتاب و دفتر: ده جلد کتاب، بیست جلد دفتر.

۵. **دست**، هم برای لباس و هم برای شش عدد ظرف و قاشق و غیره: دو دست لباس، سه دست بشقاب.

۶. **دستگاه**، برای اتومبیل و رادیو و تلویزیون و امثال آن‌ها: دو دستگاه رادیو، سی دستگاه موتور.

۷. **دوجین**، برای هر دسته یا بسته‌ی دوازده‌تایی: یک دوجین کمربند، ده دوجین جوراب.

۸. **رأس**، برای گاو و گوسفند و بز و خر و جز آن: **صد رأس** گوسفند، **شش رأس** گاو.

۹. **سر**، برای انسان در عایله: **ده سر** عایله.

۱۰. **طاقه**، برای شال و پتو و پارچه: **هفت طاقه** شال، **هشت طاقه** پتو.

۱۱. **فروند**، برای کشتی و هواپیما و هلی‌کوپتر: **چهار فروند** کشتی، **سه فروند** هواپیما.

۱۲. **قبضه**، برای اسلحه‌ی سبک: **سه قبضه** تیر، **ده قبضه** تفنگ، **دو قبضه** چاقو.

۱۳. **قطعه**، برای زمین و همچنین برای فرش: **دو قطعه** زمین، **ده قطعه** فرش.

۱۴. **قواره**، هم برای زمین و هم برای پارچه‌ای که جهت یک دست لباس کافی است: **چهار قواره** زمین، **یازده قواره** پارچه.

۱۵. **نفر**، برای انسان: **چهل نفر** دانش‌آموز، **صد نفر** کارگر:

معلوم شد مهمان **سه نفر** است.

جمال‌زاده (یکی بود یکی نبود، ص ۲۶)

شوهر بی‌غیرت من **هفت سر** عایله را ول کرده و رفته.

آل احمد (نون‌والقلم، ص ۱۴۶)

یادآوری:

امروزه به‌جز موارد اندک از قبیل توپ، دست، دوجین، به‌جای این‌گونه کلمات لفظ تا به‌کار می‌برند (مخصوصاً در زبان محاوره):

حیف که من لچک به‌سر، حریف **سه‌تا** قلندر . . .نبودم.

آل‌احمد (نون‌والقلم، ص ۱۳)

ب) **صفت شمارشی ترتیبی**، صفت شمارشی ترتیبی که با ـُ م می‌آید معمولاً پس از موصوف (معدود) قرار می‌گیرد:

کلاس **ششم**، شاگرد **پنجم**، روز **نهم**:

واضح است که ما از این دسته‌ی **دوّمیم**.

آل‌احمد (غرب‌زدگی، ص ۲۴)

و آنکه با ـُ مین می‌آید معمولاً بر موصوف، مقدّم است:

هشتمین روز، **دهمین** ماه، **صدمین** سال:

قسمت ذیل . . .در موقع **پنجاهمین** سال وفات تولستوی. . .نوشته شده.

جمال‌زاده (هفت کشور، ص ۵۰)

□ سه کلمه‌ی «نخست»، «اوّل» و «آخر» که صفت ترتیبی هستند؛ اگر به همین صورت بیایند معمولاً پس از موصوف قرار می‌گیرند:

شاگرد اوّل، روز نخست، ماه آخر:

. . .دسته‌ی اوّل همه‌ی ممالک سیرند.

آل‌احمد (غرب‌زدگی، ص ۲۴)

«اوّل» گاهی پیش از موصوف نیز می‌آید:

اوّل تکلیف انسانیّت، حفظ قوانین اجتماعی است.

اما اگر این سه صفت با «ـ ین» همراه باشند معمولاً پیش از موصوف می‌آیند:

نخستین بار، اوّلین بار، آخرین سال:

نخستین دوره‌ی تاریخ از آن زمان شروع شده است.

قاضی (مهاتما گاندی، ص ۳)

آخرین بار که محمود به دیدنم آمد. . .زندگی‌ام از دست رفته بود.

جمال‌زاده (صحرای محشر، ص ۱۳۱)

گاهی پس از موصوف نیز می‌آیند:

در آن دیدار نخستین جرأت نکردم نظر خویش را دلیرتر بگویم.

نفیسی (فرنگیس، ص ۸)

اوّلین کس که خریدار شدش من بودم. . .

وحشی بافقی

صفت شمارشی کسری، این صفت بیشتر پیش از موصوف (معدود) خود می‌آید:

یک‌سوّم حقوق، سه‌پنجم مال، پانزده‌درصد مردم، صدی‌هفتاد شاگردان.

احمد سی درصد حقوق خود را به کتاب می‌دهد.

اینکه یک‌سوّم اموال وقف، یک‌سوّم دیگر یعنی دو دانگش مال خواجه نورالدین؛ و یک‌سوّم آخری نصفش مال کلانتر و نصفش مال ما دو نفر؛ این متن را امضا می‌کنی یا نه؟

آل‌احمد (نون‌والقلم، ص ۹۴)

صفت شمارشی توزیعی، این صفت به‌جز ترکیبات «یک» که به‌صورت صفت نیز استعمال دارد، معمولاً در جمله نقش قیدی دارد:

یکایک مهمانان وارد شدند.

شاگردان دوبدو ایستاده‌اند.

کاربرد صفت پرسشی

صفت پرسشی معمولاً پیش از موصوف خود می‌آید:

شما چند روزه به مسافرت می‌روید؟

کدام کتاب را بیشتر دوست داری؟

این چه علم‌شنگه‌ای است؟

جمال‌زاده (یکی بود یکی نبود، ص ۳۴)

اما اگر کلمه‌ی «چند» همراه ـُ م باشد، پس از موصوف می‌آید:

نسرین شاگرد چندم شده است؟

کاربرد صفت تعجّبی

صفت تعجّبی نیز معمولاً پیش از موصوف می‌آید:

آن دیگری صاحب معرکه است و چه معرکه‌ای!

آل‌احمد (غرب‌زدگی، ص ۵۴)

کاربرد صفت مبهم

صفت مبهم نیز بیشتر پیش از موصوف می‌آید:

بعضی مردم، برخی کتاب‌ها، چند خانه، چندین کار، کمی پول، قدری میوه، هر روز، همه‌ی شاگردان، هیچ فرق. . .

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

همه‌ی رعایا و اشراف جمع بودند.

آل‌احمد (نون‌والقلم، ص ۷۳)

برخی از صفت‌های مبهم مانند «چند» و «چندان» پس از موصوف نیز می‌آیند و بر موصوفی که همراه «چند» است معمولاً ی افزوده می‌شود:

تنی چند در صحبت من بودند.

سعدی (گلستان)

من از او محبّت چندانی ندیده‌ام.

«همه» نیزگاهی پس از موصوف می‌آید و در این صورت، ضمیر است نه صفت؛ و در جمله، نقش قیدی دارد:

دانش‌آموزان همه حاضرند.

معلمان همه رفتند.

و ← بخش ضمیر (کاربرد ضمیر مبهم)

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت شمارشی پیش از موصوف (معدود) بیاید.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت شمارشی پس از موصوف بیاید.

□ کلمات «جلد، دست، دستگاه، رأس، قبضه، قواره» به‌ترتیب برای چه نوع اسم‌ها (معدودها) به‌کار می‌روند؟

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت مبهم پیش از موصوف بیاید.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها صفت مبهم پس از موصوف بیاید.

□ صفت‌هایی را که در عبارت زیر به‌کار رفته مشخّص کنید و نوع هر یک را بنویسید و اگر صفتی در نقش غیر وصفی (صفتی) به‌کار رفته آن را نیز معیّن کنید:

کمتر شهری در سراسر ایران می‌توان یافت که به‌اندازه‌ی نیشابور عبرت‌انگیز و پرخاطره و بارور باشد. شهر پرشکوه و نازنین، که روزگار، بزرگترین عزّت‌ها و بزرگترین خواری‌ها را بر او آزموده است. در بیرون شهر، جلگه‌ی وسیع حاصلخیزی دیده می‌شود که گرداگرد آن، کوه زیبایی حلقه زده و آسمان بی‌اندازه پاک است.

اسلامی ندوشن (صفیر سیمرغ، ص۲۵۱)

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۰۵. صفت‌های شمارشی و مبهم پیش از اسم می‌آیند یا پس از آن؟

الف) شمارشی پیش از اسم، مبهم پس از اسم

ب) هر دو پیش از اسم

پ) هر دو پیش از اسم، وگاهی پس از آن

ت) هر دو پس از اسم وگاهی پیش از آن

۱۰۶. صفت‌های اشاره، پرسشی، تعجّبی جزءِ صفت‌های پیشینند یا پسین؟

الف) هر سه از صفات پیشین هستند.

ب) هر سه از صفات پسین هستند.

پ) هر سه پیشین وگاهی پسین هستند.

ت) اوّلی و دوّمی پیشین، سوّمی پسین هستند.

۱۰۷. «اوّل» و «نخستین» به‌ترتیب چگونه صفت‌هایی هستند و آیا پیش از موصوف می‌آیند یا پس از آن؟

الف) هر دو شمارشی‌اند. هم پیش از موصوف می‌آیند و هم پس از آن.

ب) هر دو بیانی و از صفات پسین هستند.

پ) اوّل، شمارشی است ، نخستین، نسبی؛ و هر دو از صفات پیشین هستند.

ت) اوّلی بیانی، دوّمی شمارشی و فقط پس از موصوف می‌آیند.

۱۰۸. نقش «دانش‌آموزان، فهمیده، همگی، آموزگاران» را در جمله‌ی زیر به‌ترتیب بنویسید:

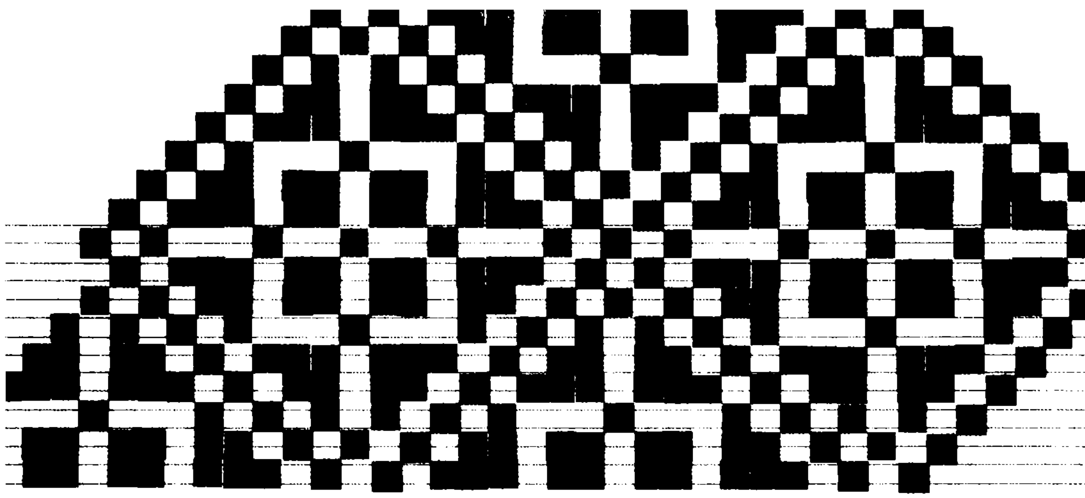
دانش‌آموزان فهمیده همگی به آموزگاران احترام می‌گذارند.

الف) نهادی، وصفی، قیدی، متمّمی

ب) نهادی، مفعولی، قیدی، متمّمی

پ) فاعلی، مفعولی، مبهم، برتر

ت) مسندی، وصفی، مبهم، فاعلی



بخش پنجم

ضمیر

۱ـ کلّیات، ضمیر شخصی

ضمیرها واژه‌هایی هستند که به جای اسم می‌نشینند و نقش‌های مختلف آن را می‌پذیرند؛ مانند «تو» و «خود» و «آن» در جملهٔ زیر که به‌ترتیب **نقش نهادی، بدلی و مضافٌ‌الیهی** دارند:

خدایا! **تو خود**، به حق و طرفداران آن پیروزی عطا فرما.

اسمی را که ضمیر به جای آن آمده است **مرجع** آن ضمیر گویند؛ در جملهٔ بالا، دو ضمیر **تو** و **خود** به جای **خدا** آمده‌اند، پس مرجع هر دو **خدا** است و ضمیر آن به جای **حق** آمده، پس مرجع آن، **حق** است.

با اینکه همهٔ ضمیرها از جهت جانشینی اسم و جهاتی دیگر با هم مشترکند، ولی از هر جهت یکسان نیستند؛ از این‌رو از دیدگاه‌های گوناگون، تقسیمات گوناگونی دارند. اقسام ضمیر عبارتند از:

۱ـ شخصی	۴ـ پرسشی
۲ـ مشترک	۵ـ تعجّبی
۳ـ اشاره	۶ـ مبهم

ضمیر شخصی

ضمیرهای شخصی ضمیرهایی هستند که برای هر یک از اشخاص (گوینده یا اوّل شخص ـ شنونده یا دوّم شخص ـ دیگرکس یا سوّم شخص) ساخت و گونهٔ جداگانه دارند و چون همان‌طورکه در بخش فعل دیدیم هر یک از آن سه شخص ممکن است مفرد یا جمع باشد، از این‌رو ضمیر شخصی شش ساخت (صیغه) دارد:

۱ـ من، م	۴ـ ما، مان
۲ـ تو، ت	۵ـ شما، تان
۳ـ او (وی)، ش	۶ـ ایشان، شان

اقسام ضمیر شخصی ضمیر شخصی دوگونه است: **جدا** (منفصل)، **پیوسته** (متّصل).

۱. ضمیر شخصی جدا یا منفصل، ضمیری است که به کلمهٔ پیش از خود نمی‌چسبد و به تنهایی به‌کار می‌رود و استقلال لفظی و معنایی دارد. ضمیرهای شخصی جدا عبارتند از: من، تو، او(وی)، ما، شما، ایشان.

۲. ضمیر شخصی پیوسته یا متّصل، ضمیری است که به کلمهٔ پیش از خود می‌پیوندد و به تنهایی دارای معنی نیست. ضمیرهای شخصی پیوسته عبارتند از: م، ت، ش، مان، تان، شان.

پس ضمیرهای شخصی **جدا** و **پیوسته** روی هم رفته ۱۲ ساخت برابر جدول صفحهٔ بعد دارند:

ردیف	ساخت (صیغه)		جدا (منفصل)		پیوسته (متّصل)	
	شخص	مفردیاجمع	ضمیر	مثال	ضمیر	مثال
۱	اوّل شخص	مفرد	من	قلمِ من	م	قلمم، زدندم
۲	دوّم شخص	مفرد	تو	قلمِ تو	ت	قلمت، زدندت
۳	سوّم شخص	مفرد	او(وی)	قلمِ او(وی)	ش	قلمش، زدندش
۴	اوّل شخص	جمع	ما	قلمِ ما	مان	قلممان، زدندمان
۵	دوّم شخص	جمع	شما	قلمِ شما	تان	قلمتان، زدندتان
۶	سوّم شخص	جمع	ایشان	قلمِ ایشان	شان	قلمشان، زدندشان

یادآوری:

۱. در بخش فعل دیدیم که مفهوم شخص از شش لفظ م، ی، د، یم، ید، ند برمی‌آید و آن‌ها را **شناسه** نامیدیم. در دستورهای پیشین این شش لفظ را **ضمیرهای پیوسته‌ی فاعلی** می‌نامیدند؛ در مقابل شش ضمیر پیوسته‌ی م، ت، ش، مان، تان، شان که به **ضمیرهای پیوسته‌ی مفعولی و اضافی** معروف بودند.

۲. اگر سه ضمیر «م»، «ت»، «ش» به آخر واژه‌ای افزوده شوند که آن واژه به های بیان حرکت ختم شده باشد، میان واژه و آن سه ضمیر در نوشتن، الفی می‌افزایند؛ چنانکه در «جامه» و «میوه»:

جامه‌ام، جامه‌ات، جامه‌اش ـ میوه‌ام، میوه‌ات، میوه‌اش.

۳. ضمیرهای پیوسته به‌ویژه سه ساخت مفرد آن «م، ت، ش» اگر به آخر واژه‌ای بیایند که حرف آخر آن واژه «ا» یا «ـو» باشد معمولاً میان واژه و آن ضمیرها، یایی می‌افزایند، چنانکه در «قلم‌ها» و «ابرو»:

قلم‌هایم، قلم‌هایت، قلم‌هایش، قلم‌هایمان، قلم‌هایتان، قلم‌هایشان

ابرویم، ابرویت، ابرویش، ابرویمان، ابرویتان، ابرویشان

امّا در زبان کوچه و بازار، به‌ویژه سه ساخت جمع آن را بی‌افزودن «یاء» می‌آورند:

قلم‌هام. . .، قلم‌هامان، قلم‌هاتان، قلم‌هاشان ـ ابروم. . .ابرومان، ابروتان، ابروشان:

اکثر **روستاهامان** در این حالند.

آل‌احمد (غرب‌زدگی، ص ۱۱۸)

۴. اگر دو ضمیر «من» و «تو» همراه «را» بیایند معمولاً نون از «من» و غالباً واو از «تو» می‌افتد:

مرا = من را، ترا = تو را

۵. برخی از ضمیرهای شخصی، مانند اسم صفت می‌گیرند:

من بیچاره که آخر پدرم در سفر است.

توی خوش‌نام چرا این حرف را می‌زنید؟

۶. هنگام احترام به‌جای دو ضمیر شخصی مفرد (تو، او، ت، ش) ضمیر جمع (شما، ایشان، تان، شان) می‌آورند و به همان ترتیب، فعل را نیز جمع می‌آورند:

پدرم فرزندان‌شان را خیلی دوست می‌داشتند.

شما فرمودید.

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای شخصی جدا به‌کار رفته باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای شخصی پیوسته به‌کار رفته باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای پیوسته به واژه‌ای اضافه شوند که آخرش الف یا واو باشد.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای پیوسته به واژه‌ای اضافه شوند که آخرش های بیان حرکت باشد.

□ در این نوشته، ضمیرهای شخصی را معیّن کنید و ساخت و نوع هر یک را نیز بنویسید:

مثال: وی، ضمیر شخصی جدا، سوّم شخص مفرد

سنایی درگاه امیران و محتشمان را کعبه‌ی آمال خویش می‌شمرد و هیچ‌چیز جز زر و جاه و عشق، دل وی را رام و آرام نمی‌ساخت؛ امّا ناگهان دغدغه‌ای انگشت به پهلویش زد و او را از خواب برآورد. آیا خوابی دید که او را چنین وحشت‌زده از خواب دیرین بیدار ساخت؟ که می‌داند؟ امّا آنچه راجع به این انقلاب درونی او در افسانه‌ها نوشته‌اند به‌نظر من جز خوابی شگفت نیست.

عبدالحسین زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۲۴ با اندکی تصرّف)

□ هنگام احترام، ضمیرهای دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد را چگونه می‌آورند؟

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۰۹. در عبارت زیر، مرجع دو ضمیر «ش» و «ایشان» به ترتیب کدام است؟

ابوذر از دوستانش خداحافظی کرد و با یکایک ایشان دست داد.

الف) دوستان، ابوذر　　ب) ابوذر، دست

پ) ابوذر، دوستان　　ت) دست، دوستان

۱۱۰. ضمیرهای شخصی را که در مصراع زیر به‌کار رفته به‌ترتیب مشخّص کنید و ساخت هر یک را نیز بنویسید:

تو خفتی مرا دیده بیدار ماند..

الف) تو، جدا و دوّم شخص مفرد ـ م، پیوسته و اوّل شخص جمع

ب) تو، جدا و سوّم شخص مفرد ـ م، جدا و اوّل شخص مفرد

پ) تو، جدا و دوّم شخص مفرد ـ ی، پیوسته و اوّل شخص مفرد

ت) تو، جدا و دوّم شخص مفرد ـ م، جدا و اوّل شخص مفرد

۱۱۱. نوع و ساخت و نقش ضمیر «ش» را در ترکیب «دیدمش» بنویسید:

الف) پیوسته‌ی مفعولی، سوّم شخص مفرد

ب) پیوسته‌ی اضافی، سوّم شخص مفرد

پ) پیوسته‌ی متمّمی، سوّم شخص مفرد

ت) پیوسته‌ی متمّمی، دوّم شخص مفرد

۲ـ ضمیرهای مشترک، اشاره، پرسشی، تعجّبی

ضمیر مشترک، ضمیرهای مشترک، سه کلمه‌ی «خود» و «خویش» و «خویشتن» هستند؛ که هر سه به جای هر شش شخص به‌کار می‌روند و اوّلی متداولتر است و دوّمی و سوّمی بیشتر در زبان شعر و ادب به‌کار می‌رود:

خودم آمدم (اوّل شخص مفرد) — **خودمان** آمدیم (اوّل شخص جمع)

خودت آمدی (دوّم شخص مفرد) — **خودتان** آمدید (دوّم شخص جمع)

خودش آمد (سوّم شخص مفرد) — **خودشان** آمدند (سوّم شخص جمع)

حساب **خود** نه کم گیر و نه افزون.

شاگردان باید احترام معلّمان **خویش** را نگه دارند.

معلّم، شاگردان را فرزندان **خویشتن** می‌داند.

در سه جمله‌ی بالا، ضمیر «خود» برای دوّم شخص مفرد، ضمیر «خویش» برای سوّم شخص جمع، و ضمیر «خویشتن» برای سوّم شخص مفرد آمده است.

ضمیر اشارهـ ضمیر اشاره ضمیری است که مرجع آن به اشاره معلوم شود و آن، همان دو واژه‌ی «این» و «آن» و ترکیبات آن دو است که اگر همراه اسم بیایند، **صفت اشاره** نامیده می‌شوند و اگر به تنهایی و بی‌همراهی اسم بیایند آن‌ها را **ضمیر اشاره** می‌نامند؛ مانند «این» و «آن» در مثال‌های زیر:

صفت اشاره: این کتاب را بگیر. **آن قلم** را بیاور.

ضمیر اشاره: این را بگیر و **آن** را بخوان.

← **بخش صفت (صفت اشاره)**

□ **این و آن** و نیز دو ضمیر **او** و **ایشان** وقتی همراه حرف اضافه‌ی «به» می‌آیند گاهی، و به‌ویژه در زبان شعر و ادب، به صورت زیر به‌کار می‌روند:

بدین، بدان، بدو، بدیشان؛ به‌جای، به‌این، به‌آن، به‌او، به‌ایشان.

ضمیر پرسشی- ضمیرهای پرسشی اغلب همان واژه‌های پرسشی هستند که مانند ضمیرهای اشاره اگر همراه اسم بیایند صفت پرسشی نامیده می‌شوند و اگر تنها بیایند **ضمیر پرسشی**.

معروفترین ضمیرهای پرسشی عبارتند از:

که، چه، کدام، کدامین، کدامی، کی، کجا، کو، چگونه، چطور، چسان، چه‌جور، چند، چندم، چندمی، چه‌قدر:

تا یار **که** را خواهد و میلش به **که** باشد.

اگر تا شهر به همان حال می‌آوردندت **چه** می‌کردی؟

آل‌احمد (نون‌والقلم، ص ۱۲۶)

□ دو ضمیر «که» و «چه» وقتی همراه فعل «است» باشند به‌صورت «کیست» و «چیست» درمی‌آیند:

موضوع چیست؟ مقصر کیست؟

ضمیر تعجّبی- ضمیر تعجّبی، واژه‌های چه، عجب، چقدر و جز آن‌ها هستند وقتی که بی‌همراهی اسم بیایند و مفهوم تعجّب و شگفتی را برسانند:

به‌به **چه** از این بهتر!

← بخش صفت (صفت تعجّبی)

تمرین و پرسش

□ ده جمله بنویسید که در آن‌ها یکی از سه ضمیرِ مشترک به‌کار رفته باشد.

□ ده جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای اشاره به‌کار رفته باشد.

□ شش جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای پرسشی به‌کار رفته باشد.

□ چهار جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیر تعجّبی به‌کار رفته باشد.

□ نوع هر یک از ضمیرهای زیر را معیّن کنید.

او، که، همان، کدام، کجا، خویش، ش، چندم، تو، چگونه، مان، آن‌قدر، کو، شما، تِ، همچنان.

□ ضمیرهایی را که در نوشته‌ی زیر آمده است با ذکر نوع هر یک مشخّص کنید:

آن انقلاب درونی که پیش پای سنایی را در نیمه راه زندگی روشن کرد هم شیوه‌ی زندگی او را دگرگون ساخت و هم سبک سخن او را رنگ دیگر داد. وی پیش از آن، شیوه‌ی شاعران سلف خویش را تقلید می‌کرد. نشانه‌ی تتبّع اسلوب آنان جای جای در قصاید وی به چشم می‌خورد. زندگی او نیز مثل زندگی همان‌ها بود و از نامه‌هایش که در دست است برمی‌آید که با نام‌آوران عصر خود چگونه سلوک می‌کرد و عمرش چسان همه در عشرت‌جویی و ستایشگری می‌گذشت.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۳۲ و ۱۳۳)

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۱۲. ضمیرهایی را که در مصراع زیر به‌کار رفته‌اند معیّن کنید:

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

الف) من، خود، خویشتن، م (جانم)
ب) من، خود، م، (جانم)، م (دیدم)
پ) من، خودم، م (جانم)، د (می‌رود)
ت) من، م (جانم)، م (دیدم)، د (می‌رود)

۱۱۳. در مصراع زیر چندگونه ضمیر به‌کار رفته است؟

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من

الف) دو ضمیر اشاره ـ یک ضمیر شخصی جدا
ب) دو ضمیر اشاره ـ دو ضمیر شخصی جدا و پیوسته
پ) یک ضمیر اشاره ـ دو ضمیر شخصی جدا
ت) یک ضمیر اشاره ـ یک ضمیر شخصی جدا ـ یک ضمیر شخصی پیوسته

۱۱۴. نوع ضمیرهای زیر را به‌ترتیب بنویسید:

کدام، شما، همان، خویش، تان، کجا

الف) پرسشی، شخصی، پرسشی، مشترک، اشاره، پرسشی
ب) تعجّبی، شخصی، اشاره، مشترک، شخصی، پرسشی
پ) اشاره، مشترک، اشاره، مشترک، شخصی، تعجّبی
ت) پرسشی، شخصی، اشاره، مشترک، شخصی، پرسشی

۳ـ ضمیرهای مبهم

ضمیر مبهم. ضمیرهای مبهم، واژه‌هایی هستند که بر کس یا چیز و یا مقدار مبهمی دلالت می‌کنند، وقتی که تنها و بی‌همراهی اسم بیایند. واژه‌های همه، هیچ، یکی، دیگری، دیگران، یکی‌دیگر، کسی، هرکس، هرکه، هرچه، فلان، بهمان، این و آن، خیلی، کمی، قدری، بعضی، برخی، چند، چندی و. . . جزءِ ضمیرهای مبهم هستند:

همه آمدند و رفتند. **کسی** به داد مظلومان نرسید.

استعمارگران **یکی** از **دیگری** بدترند.

من **خیلی** خسته شده‌ام باید **کمی** بخوابم.

این واژه‌ها نیز مانند واژه‌های اشاره و پرسشی و تعجّبی اگر همراه اسم بیایند، صفت مبهم به شمار می‌روند.

← **بخش صفت (صفت مبهم)**

دیدیم که واژه‌هایی که بر اشاره و پرسش و تعجّب و ابهام دلالت دارند در همراهی اسم، صفت، و بدون همراهی اسم، ضمیر اشاره و پرسشی و. . .نامیده می‌شوند.

یادآوری:

برخی، ضمیرهای اشاره، پرسشی و مبهم را اسم اشاره، اسم پرسشی و اسم مبهم می‌نامند.

جدول زیر، صفت‌ها و ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجّبی، مبهم را نشان می‌دهد:

صفت‌ها و ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجّبی، مبهم

ردیف	نوع صفت و ضمیر	واژه‌ها	مثال برای صفت	مثال برای ضمیر
۱	اشاره	این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این‌چنین، همچنان، این‌سان، آن‌طور، آن‌گونه، این‌قدر، آن اندازه، این‌یکی، آن‌یکی، آن دیگری، این‌همه، آن‌همه، . . .	این گل از آن گل زیباتر است.	این از آن زیباتر است. (در اشاره به دو گل)
۲	پرسشی	که، چه، کدام، کدامین، کدامی، کجا، کی، کو، چگونه، چطور، چسان، چند، چندم، چندمی، چقدر	چه درسی دارید؟	چه دارید؟
۳	تعجّبی	چه، چقدر، چطور!	چه گل زیبایی!	چه زیبا!
۴	مبهم	همه، هیچ، یکی، دیگری، دیگران، یکی دیگر، کسی، هرکس، هرکه، هرچه، فلان، بهمان، این و آن، خیلی، کمی، قدری، بعضی، برخی، چند، چندتا، چندی، . . .	همه‌ی شاگردان آمدند.	همه آمدند.

انواع ضمیر

ردیف	انواع ضمیرها		الفاظ یا تقسیمات فرعی							
			۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	شخصی	۱ـ جدا	من	تو	او (وی)	ما	شما	ایشان	-	-
		۲ـ پیوسته	م	ت	ش	مان	تان	شان	-	-
۲	مشترک		خود	خویش	خویشتن	-	-	-	-	-
۳	اشاره		این	آن	همین	همان	چنین	چنان	آن‌همه	و . . .
۴	پرسشی		که	چه	کدام	کی	کجا	چطور	چقدر	و . . .
۵	تعجّبی		چه!	چقدر	و . . .	. . .	. . .	. . .	. . .	. . .
۶	مبهم		همه	یکی	برخی	دیگری	هرکه	چند	کمی	و . . .

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیر مبهم به‌کار رفته باشد.

□ نوع ضمیرهای زیر را مشخّص کنید:

آن همه، همه، کدام، ما، خویشتن، کمی، برخی، کی، تان، تو، خویش، این‌چنین، چقدر، آن‌یکی، این‌قدر، شان، فلان، چندمین، کو.

□ ضمیرهایی را که در نوشته‌ی زیر به‌کار رفته است مشخّص کنید و نوع هر یک را نیز بنویسید:

دمدمه‌های اردیبهشت، اصفهان، چون شاهزاده‌ی افسون شده‌ی افسانه است که طلسمش را شکسته‌اند و آرام‌آرام از خواب بیدار می‌شود. شکوفه‌ها رؤیاهای پَرپَر شده‌ی اویند و بید مجنون، معشوقه‌ای که زلف‌های خود را بر او افشانده است. امّا بهار جاویدان در رنگ‌ها و نقش‌های کاشی‌ها جای دارد. من بار دیگر در برابر این مجموعه‌ی حیرت‌انگیز از خود پرسیدم: به چه معنایند این نقش‌ها و رنگ‌ها؟ چه می‌خواهند بگویند اینها؟

اسلامی ندوشن (صفیر سیمرغ، ص ۲۹۱)

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را بنویسید:

۱۱۵. ضمیرهایی را که در مصراع زیر به‌کار رفته‌اند مشخّص کنید:

آن دوست که بیوفاست دشمن بِه از او

الف) آن، که، من (دشمن)، او ب) آن، که، او

پ) آن، او ت) او

۱۱۶. ضمیرهایی که در عبارت زیر آمده چندتا و کدامند؟

درد خود بر هرکس گفتم جز دردم نیفزود.

الف) چهار ضمیر خود، هر، کس، م (دردم)

ب) چهار ضمیر خود، هرکس، م (گفتم)، م (دردم)

پ) سه ضمیر خود، هرکس، م (دردم)

ت) سه ضمیر خود، م (گفتم)، م (دردم)

۱۱۷. کدام ضمیرها گاهی همراه اسم می‌آیند و صفت محسوب می‌شوند؟

الف) ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجّبی، مبهم

ب) ضمیرهای مشترک، اشاره، پرسشی، مبهم

پ) ضمیرهای اشاره، پرسشی، مبهم

ت) همه‌ی ضمیرها

۴ـ کاربرد و نقش ضمیرها (۱)

چون ضمیرها معمولاً جانشین اسم هستند، از این‌رو نقش‌های مختلف آن را در جمله برعهده می‌گیرند.

نقش‌های عمده‌ای که ضمیرها در جمله می‌پذیرند به‌ترتیب عبارتند از:

نقش نهادیـ ضمیرهای زیر در نقش نهادی به‌کار می‌روند:

ضمیر شخصی جدا: **من** فردا به مسافرت می‌روم.

ضمیر مشترک (خود): **خودت** این مطلب را به من گفتی.

ضمیر اشاره: **این** آمد. **آن** رفت.

ضمیر پرسشی: **که** آمد؟ **کجا** بهتر از کتابخانه است؟

ضمیر تعجّبی: به‌به! **چه** از این بهتر!

ضمیر مبهم: **هرکس** به شهر خود شهریار است.

نقش مسندیـ ضمیرهای زیر در نقش مسندی به‌کار می‌روند:

ضمیر شخصی جدا: محمود **شما** هستید؟ آری، محمود **من** هستم.

ضمیر مشترک (خود): تنبل **خودتی**.

ضمیر اشاره: جزای بدی **همین** است. مطلب **همانطور** است که رضا می‌گوید.

ضمیر پرسشی: شما **که** هستید؟ احمد **کدام** است؟

ضمیر مبهم: مقصّر تنها **فلانی** نیست.

نقش مفعولیـ ضمیرهای زیر در نقش مفعولی به‌کار می‌روند:

ضمیر شخصی جدا: حسن **ترا** نزد. تو **او** را زدی.

ضمیر شخصی پیوسته: دیدمت (= دیدم ترا)ـ بَرش داشتم. (= آن را برداشتم.)

ضمیر مشترک (خود): **خود** را برتر از دیگران مشمار.

ضمیر مشترک (خویشتن): این بود که **خویشتن** را شناختم.

نفیسی (فرنگیس، ص ۱۸۱)

ضمیر اشاره: **آن** را بیاور. من هم **همین** را می‌گفتم.

ضمیر پرسشی: **چه** می‌گویی؟ **که** را می‌خواهی؟

ضمیر تعجّبی: حوادث **چه** پیش آورد! روزگار **چه‌ها** کرد!

ضمیر مبهم: **همه** را دیدم. **هیچ‌کس** را نشناختم.

تمرین و پرسش

□ برای نقش نهادی هر یک از ضمیرهای شخصی جدا، مشترک، اشاره، پرسشی، مبهم سه مثال به‌صورت جمله بنویسید.

□ برای نقش مسندی هر یک از ضمیرهای شخصی، مشترک، اشاره، پرسشی، مبهم سه مثال به‌صورت جمله ذکر کنید.

□ برای نقش مفعولی هر یک از ضمیرهای شخصی (جدا و پیوسته)، مشترک، اشاره، پرسشی، مبهم چهار مثال به صورت جمله بنویسید.

□ ضمیرهایی را که در جمله‌ها و شعرهای زیر در نقش نهادی یا مسندی و یا مفعولی به‌کار رفته‌اند با ذکر نقش هر یک مشخّص کنید:

که گفتت برو دست رستم ببند؟

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید. . .

چه‌ها کشیدم از این روزگار بدفرجام!

چه کسی می‌خواهد من و تو ما نشویم؟ خانه‌اش ویران باد. حمید مصدّق

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را　　که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را حافظ

من هرگز او را چنین خشمگین ندیده بودم.

شما که هستید؟ ـ من باقرم.

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۱۸. در بیت زیر ضمیرها را با نقش هر یک به ترتیب مشخّص کنید:

ما راست رویم لیک تو کج بینی　　رو چاره‌ی دیده کن رها کن ما را

الف) ما: نهادی ـ تو: نهادی ـ ما: مفعولی

ب) ما: مسندی ـ تو: نهادی ـ ما: مفعولی

پ) ما: مفعولی ـ تو: متمّمی ـ ما: متمّمی

ت) ما: نهادی ـ تو: مفعولی ـ ما: متمّمی

۱۱۹. کدام‌یک از جمله‌های زیر از حیث مفهوم درست است؟

الف) همه‌ی ضمیرهای شخصی و مشترک و اشاره در نقش‌های نهادی و مسندی و مفعولی به‌کار می‌روند.

ب) همه‌ی ضمیرها در نقش‌های نهادی و مسندی و مفعولی به‌کار می‌روند.

پ) عدّه‌ای از ضمیرها در نقش‌های نهادی و مسندی و مفعولی به‌کار می‌روند.

ت) ضمیرهای شخصی در همه‌ی نقش‌های نهادی و مسندی و مفعولی به‌کار می‌روند و ضمیرهای دیگر در برخی از آن نقش‌ها.

۱۲۰. در مصراع زیر، نقش ضمیرهایی را که زیر آن‌ها خط کشیده شده به‌ترتیب مشخّص کنید:

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بُود.

الف) من: نهادی ـ بقیه مضافٌ‌الیهی

ب) من: نهادی ـ چه: مفعولی ـ تو: هر دو مضافٌ‌الیهی

پ) من: نهادی ـ تو: نهادی ـ چه: مفعولی ـ تو: مفعولی

ت) من: مفعولی ـ بقیه مضافٌ‌الیهی

۱۲۱. ضمیرهای من، ما، تو، ما، خویشتن در شعر زیر به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

من اگر ما نشوم تنهایم　　　تو اگر ما نشوی خویشتنی

حمید مصدّق

الف) نهادی، مسندی، نهادی، مسندی، متمّمی

ب) نهادی، مسندی، نهادی، مسندی، مسندی

پ) نهادی، نهادی، نهادی، مسندی، متمّمی

ت) مسندی، متمّمی، نهادی، مسندی، مسندی

۵ـ کاربرد و نقش ضمیرها (۲)

نقش متمّمیـ ضمیرهای زیر در جمله، نقش متمّمی برعهده می‌گیرند:

شخصی جدا: حسین با **شما** کار دارد. خودش به **من** گفت.

شخصی پیوسته: از**ت** خواهش می‌کنم نرو. به**ش** گفتم برا**یم** کفش بخرد.

مشترک (خود): مرگش به **خود** او خاتمه نمی‌یابد.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۹۹)

مشترک (خویشتن): سخنش . . .خس و خاشاک را با **خویشتن** می‌برد.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۶۱)

اشاره: به **آن** دست مزن.

پرسشی: کتاب را از**که** خریدی؟ به **چند** خریدی؟

مبهم: من از**کسی** باکی ندارم، ولی به **همه** احترام می‌گذارم.

نقش منادایی (ندایی) ـ ضمیرهایی که در نقش منادایی می‌توانند به کار روند عبارتند از دو ضمیر **شخصی جدا و اشاره:**

۱ـ ضمیر شخصی جدا:

گفت اکنون چون منی ای من! درآ　　　نیست گنجایی دو من را در سرا

مولوی

می به دهن برد و چو می می‌گریست　　کای من بیچاره! مرا چاره چیست؟

نظامی

۲ـ ضمیر اشاره:

ای آنان که در مجلس شورا نشسته‌اید. . .!

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست　　گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست

سعدی

نقش تمیزی ـ ضمیرهای زیر در جمله، نقش تمیزی می‌پذیرند:

ضمیر پرسشی: روحانیون زرتشتی را چه می‌نامند؟ در انگلیسی به فرض چه می‌گویند؟

ضمیر مبهم: در شاهنامه جمشید کسی معرفی می‌شود که در دوران او زمانه از داوری می‌آساید.

اسلامی ندوشن (داستان داستان‌ها، ص ۱۹۲)

تمرین و پرسش

□ شش جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیر پرسشی و یا مبهم نقش تمیزی داشته باشد.

□ شش جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیر مشترک یا اشاره در نقش متمّمی به‌کار رفته باشد.

□ در جمله‌ها و شعرهای زیر نقش ضمیرها را مشخّص کنید:

دوستان، شما را کسی می‌دانند که در راه دوست حاضر به همه‌گونه فداکاری هستید.

بر هر کسی که می‌نگرم در شکایت است.

از من گذشت من هم از او بگذرم ولی　　با چون منی به غیر محبّت روا نبود

شهریار

ای آنکه گاه‌گاه زما یاد می‌کنی. . .

من آن را ندانستم اندر کجاست　　پژوهیدن و یافتن با شماست

پس هستی من زهستی اوست　　تا هستم و هست دارمش دوست

تو خود ازکدام شهری که زدوستان نپرسی؟　　مگر اندر آن ولایت که تویی وفا نباشد؟

همدان را در قدیم چه می‌نامیدند؟

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.

ببین تفاوت ره ازکجاست تا به کجا.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۲۲. نقش ضمیرهای ما، همه، خویش را در بیت زیر به‌ترتیب بنویسید:

ما همه کودکان ایرانیم　　مادر خویش را نگهبانیم

الف) نهادی، مسندی، مفعولی　　ب) نهادی، بدلی، مسندی

پ) نهادی، بدلی، مضافٌ‌الیهی ت) مسندی، مضافٌ‌الیهی، مفعولی

۱۲۳. ضمیرهای شخصی را که در مصراع زیر به‌کار رفته با نقش هر یک مشخّص کنید:

ای آنکه تو شیرین‌تری از جان عزیزم.

الف) تو: نهادی ـ م: مضافٌ‌الیهی

ب) تو: نهادی ـ م: متمّمی

پ) تو: نهادی ـ ی: اضافی ـ م: مضافٌ‌الیهی

ت) تو: مسندی ـ م: مضافٌ‌الیهی

۱۲۴. در جمله‌ی زیر، نوع و نقش دو ضمیر «همان‌ها» و «خود» به‌ترتیب چیست؟

مردم همان‌ها که در راه انقلاب خون می‌دهند حقّ خود را می‌گیرند.

الف) پرسشی و نهادی ـ مشترک و مضافٌ‌الیهی

ب) اشاره و بدلی ـ اشاره و مسندی

پ) مبهم و بدلی ـ مشترک و مسندی

ت) اشاره و بدلی ـ مشترک و مضافٌ‌الیهی

۶ـ کاربرد و نقش ضمیرها (۳)

نقش قیدی ـ ضمیرهای زیر در جمله، نقش قیدی ایفا می‌کنند:

ضمیر اشاره: **این همه** زود رنج مباش. **این‌قدر** اعصابت را خرد مکن.

ضمیر پرسشی: **کی** آمدی؟ **کجا** می‌روی؟ **چه‌قدر** خوابیدی؟

نمی‌دانم مطلب را **چگونه** ادا کنم؟

جمال‌زاده (یکی بود یکی نبود، ص ۱۵۲)

ضمیر تعجّبی: شما **چه‌قدر** مهربانید! ـ **عجب** که رغبت دیدار دوستان کردی!

ضمیر مبهم: من **خیلی** خسته‌ام. **قدری** می‌خوابم.

نقش وصفی (صفتی):

← بخش صفت (کاربرد صفت‌ها)

نقش مضافٌ‌الیهی (اضافی)ـ ضمیرهای زیر، در جمله می‌توانند در نقش مضافٌ‌الیهی به‌کار روند:

ضمیر شخصی جدا: خدا یار و یاور **شما** باد. دعای **ما** بدرقه‌ی راه **شما**ست.

ضمیر شخصی پیوسته: **دلم** به **حالش** سوخت. گفتم: **خانه‌تان** کجاست؟

ضمیر مشترک (خود): قلم **خود** را بردار. حساب **خود** نه کم گیر و نه افزون.

ضمیر مشترک (خویش): او از گفته‌ی **خویش** پشیمان شد. من از حقّ **خویش** گذشتم.

ضمیر مشترک (خویشتن): من نیز به نوبه‌ی **خویشتن** این . . .را به میان خواهم آورد.

نفیسی (فرنگیس، ص ۱۸۴)

ضمیر اشاره: رنگ **این** از رنگ **آن یکی‌ها** بهتر است.

ضمیر پرسشی: شما پسر **که** هستید؟ آن، جوابِ **چیست**؟ (**چه** است؟)

ضمیر مبهم: خدا رفتگان **همه** را بیامرزد.

نقش بدلی ـ ضمیرهای زیر می‌توانند در جمله نقش بدلی داشته باشند:

ضمیر مشترک (خود): البته این، **خود** کار مهمّی نیست.

چو تو **خود** کنی اختر خویش را بد   مدار از فلک چشم نیک اختری را

ناصر خسرو

ضمیر اشاره: کاظم **همان** که می‌آید قهرمان والیبال است.

نقش ضمیرها

ردیف	نقش‌ها	انواع ضمیرها							
		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	نهادی	شخصی جدا	مشترک (خود)	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم	-	-
۲	مسندی	شخصی جدا	مشترک (خود)	اشاره	پرسشی	مبهم	-	-	-
۳	مفعولی	شخصی جدا	شخصی پیوسته	مشترک (خود)	مشترک (خویشتن)	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم
۴	متممی	شخصی جدا	شخصی پیوسته	مشترک (خود)	مشترک (خویشتن)	اشاره	پرسشی	مبهم	-
۵	منادایی	شخصی جدا	اشاره	-	-	-	-	-	-
۶	تمیزی	پرسشی	مبهم	-	-	-	-	-	-
۷	قیدی	مشترک (خود)	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم	-	-	-
۸	وصفی	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم	-	-	-	-
۹	اضافی	شخصی جدا	شخصی پیوسته	مشترک (خود)	مشترک (خویش)	مشترک (خویشتن)	اشاره	پرسشی	مبهم
۱۰	بدلی	مشترک (خود)	اشاره	-	-	-	-	-	-

تمرین و پرسش

□ شش جمله بنویسید که در آن‌ها واژه‌هایی که بر اشاره و پرسش و تعجّب دلالت دارند در نقش وصفی به‌کار رفته باشند.

□ شش جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای پرسشی یا مبهم در نقش مضافٌ‌الیهی به‌کار رفته باشند.

□ شش جمله بنویسید که در آن‌ها ضمیرهای اشاره یا پرسشی و یا تعجّبی نقش قیدی داشته باشند.

□ برای نقش مضافٌ‌الیهی هر یک از ضمیرهای شخصی جدا و پیوسته و مشترک و اشاره و مبهم سه مثال به صورت جمله بنویسید.

□ نقش ضمیرهایی راکه در جمله‌ها و شعرهای زیر آمده‌اند مشخّص کنید:

شما از رضا چه می‌خواهید؟ من چنان خسته‌ام که نمی‌توانم به شما کمک کنم. این قلم‌ها چطور می‌نویسند؟ من همه‌ی دوستانم را چون برادران خود دوست دارم. حضرت علی آنکه امام اوّل شیعیان است خود نان جو می‌خورد و جامه‌ی خود را خود وصله می‌زد.

تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

مردم همه دانند که در گفته‌ی سعدی   شهدی‌ست که در طبله‌ی عطار نباشد

سعدی

فریادشان تموج شطّ حیات بود   چون آذرخش در سخن خویش زیستند

شفیعی کدکنی

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۲۵. در جمله‌ی زیر، نقش ضمیرهای «کسی»، «کسی»، «یکی» و «دیگری» را به‌ترتیب بنویسید:

نه کسی از کسی گله داشت و نه یکی حقّ دیگری را می‌خورد.

الف) نهادی، متمّمی، مفعولی، مضافٌ‌الیهی

ب) مسندی، متمّمی، نهادی، نهادی

پ) نهادی، متمّمی، نهادی، مضافٌ‌الیهی

ت) نهادی، مفعولی، نهادی، مضافٌ‌الیهی

۱۲۶. نقش «ما» و «این» و «خویش» به ترتیب در مصراع زیر چیست؟

ما آزموده‌ایم در این شهر، بخت خویش.

الف) نهادی، وصفی، مضافٌ‌الیهی

ب) نهادی، متمّمی، مفعولی

پ) مسندی، متمّمی، مضافٌ‌الیهی

ت) مفعولی، وصفی، مشترک

۱۲۷. نوع و نقش ضمیرهای «کی» و «تو» را در مصراع زیر مشخّص کنید:

کی رفته‌ای ز دل که تمنّا کنم تو را؟

الف) کی: پرسشی و قید ـ تو: شخصی و مفعول

ب) کی: پرسشی و متمّم ـ تو: شخصی و مفعول

پ) کی: تعجّبی و قید ـ تو: شخصی و متمّم

ت) کی: پرسشی و قید ـ تو: اشاره و مفعول

۷ـ کاربرد و نقش ضمیرها (۴)

یادآوری:

دیدیم که ضمیرهای شخصی پیوسته، سه نقش دارند: مفعولی، متمّمی، اضافی؛ این ضمیرها وقتی که همراه برخی از فعل‌های گذرا می‌آیند و نقش مفعولی می‌گیرند، **ضمیرهای پیوسته‌ی مفعولی** نامیده می‌شوند:

خواندم + ش ← خواندمش (خواندم آن را.)

برداشتم + ش ← برداشتمش (برش داشتم = برداشتم آن را.)

نصب کردم + ش ← نصب کردمش (= نصبش کردم = نصب کردم آن را.)

این ضمیرها، وقتی **ضمیرهای پیوسته‌ی متمّمی** نامیده می‌شوند که همراه با حرف اضافه باشند:

ازش پرسیدم (= از او پرسیدم.)

بهت (= به اِت) گفتم (= به تو گفتم.)

برایت تعریف می‌کنم (= برای تو تعریف می‌کنم.)

و یا در آخر فعل‌های گذرایی به کار می‌روند که آن فعل‌ها اگر متمّم‌شان به جای ضمیر پیوسته، اسم یا ضمیر جدا باشد، حرف اضافه می‌گیرند:

گفتمش.

در اینجا اگر ش را به اسم یا به ضمیر جدا تبدیل کنیم، حرف اضافه لازم است:

گفتم به علی = گفتم به او.

و در نقش اضافی که آن‌ها را **ضمیرهای پیوسته‌ی اضافی** می‌نامند معمولاً به آخر اسم یا ضمیر مشترک و یا صفتی که جانشین اسم است افزوده می‌شوند:

قلمت (= قلم تو)

خودش (= خود او)

آموزگارم (= آموزگار من)

اما در زبان شعر و ادب به‌ویژه شعر قدیم، این ترتیب رعایت نمی‌شود و مثلاً به‌جای اینکه این ضمیرها در نقش مفعولی همراه فعل گذرا بیایند گاهی به‌اجزای دیگر جمله می‌پیوندند و یا در نقش متمّمی، به جای حرف اضافه با واژه‌ی دیگری همراه می‌شوند و یا در نقش اضافی به جای اسم یا ضمیر مشترک و یا صفت به آخر فعل و یا جزءِ دیگر افزوده می‌گردند.

در این‌گونه موارد برای اینکه نقش این ضمیرها را به آسانی تشخیص دهیم باید آن شعر یا جمله را به نثر امروزی درآوریم.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱ـ من از تو روی نپیچم گرم بیازاری. . .

۲ـ هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت کندم قصد دل ریش به آزار دگر

در مثال شماره‌ی ۱ ضمیر م نقش مفعولی دارد، ولی به جای آخر فعل به آخر حرف ربط گر پیوسته است.

در مثال شماره‌ی ۲ ضمیر م نقش اضافی دارد، ولی به‌جای آخر اسم یا صفت و موصوف «دل ریش» در آخر فعل «کند» آمده است.

اگر بخواهیم مصراع و بیت بالا را به نثر ساده‌ی امروزی در بیاوریم جملاتی چون جمله‌های زیر خواهیم داشت:

۱ـ اگر بیازاریم (مرا بیازاری) من از تو روی نمی‌پیچم.

۲ـ هر دم از درد می‌نالم. زیرا فلک هر ساعت با آزار دیگری قصد دل ریشم می‌کند.

در جمله‌ی نخست، ضمیر م در آخر فعل «بیازاری» و یا در مرا همراه را آمده، پس مفعول جمله است.

در جمله‌ی دوّم، ضمیر م به آخر دل (دل‌ریش) که اسم است اضافه شده، پس مضافٌ‌الیه است.

همچنین است در شعر زیر ضمیر ش در آخر من و چمن که ضمیر و اسمند:

یا رب آن نوگل خندان که سپردی به منش می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش

اگر این شعر را به نثر درآوریم ضمیر ش به آخر فعل «سپردی» و «می‌سپارم» می‌آید، پس مفعول فعل است:

یارب آن نوگل خندان که به من سپردیش. (سپردی او را)

از چشم حسود چمن به تو می‌سپارمش. (می‌سپارم او را)

و از این قبیل است در شعر زیر ضمیر ش در آخر «پایان» که اسم است:

تو خفته‌ای و نشد عشق را کرانه پدید تبارک‌اللّه از این ره که نیست پایانش

و اگر این بیت را به نثر درآوریم می‌توانیم چنین عبارتی داشته باشیم:

تو خفته‌ای و کرانه‌ی عشق پدید نشد، تبارک‌اللّه از این راه که برایش پایانی نیست.

و به این ترتیب ضمیر ش با حرف اضافه‌ی «برایِ» همراه می‌شود و متمّم فعل می‌گردد.

□ از سه ضمیر مشترک، «خود» بیشتر از دو نوع دیگر کاربرد دارد و «خویش» معمولاً تنها در نقش اضافی به‌کار می‌رود.

ضمیر «خود» اغلب به ضمیرهای پیوسته اضافه می‌شود:

خودم گفتم. خودت گفتی. خودش گفت. . .

وگاهی علاوه‌بر ضمیرهای پیوسته که به آخر «خود» افزوده می‌شود، ضمیرهای جدا نیز برای تأکید در اوّل آن می‌آید:

من خودم گفتم، تو خودت گفتی، او خودش گفت. . .

و نیز گاهی ضمیر «خود» به جای ضمیرهای پیوسته به ضمیرهای جدا و یا اسم اضافه می‌شود:

خود او گفت. خود حسین گفت.

□ ضمیرهای پرسشی در جمله عموماً جانشین واژه‌ای هستند که آن واژه از جهت نقش دستوری، همان نقش ضمیر پرسشی را دارد:

صادق رفت. ← که رفت؟

در جمله‌ی نخست «صادق» نهاد جمله است و در جمله‌ی دوّم ضمیر «که» جانشین «صادق» شده و همان نقش «صادق» را دارد؛ یعنی نهاد جمله است.

کاظم را دیدم. ← که را دیدی؟

در مثال بالا «کاظم» نقش مفعولی دارد و در جمله‌ی دوّم نیز که ضمیر «که» جانشین آن شده است دارای همان نقش مفعولی است. همچنین است ضمیر «چطور» در جمله‌ی زیر که به جانشینی از واژه‌ی «خوب» آمده و همان نقش «خوب» را دارد؛ یعنی قید جمله است:

دیکته را **خوب** نوشتم. ← دیکته را **چطور** نوشتی؟

همچنین است ضمیرهای مبهم که در جمله، جانشین واژه‌ی هم نقش خود می‌شوند؛ مانند ضمیرهای «هیچ‌کس» و «همه» و «کسی» و «کمی» در جمله‌های زیر که به ترتیب جانشین شاگردان، دوستی، بستگان و دو ساعت شده‌اند و نقش آن‌ها را دارند:

۱. نهادی: من نمی‌خواهم **هیچکس** در امتحان مردود شود ← من نمی‌خواهم **شاگردی** در امتحان مردود شود.

۲. مفعولی: **همه** را دعوت کردم. ← **بستگان** را دعوت کردم.

۳. متممی: راز خود به **کسی** مگو. ← راز خود به **دوستی** مگو.

۴. قیدی: من **کمی** می‌خوابم. ← من **دو ساعت** می‌خوابم.

□ ضمیر پرسشی «کو» تنها ضمیر یا کلمه‌ای است که وقتی در جمله‌ی پرسشی می‌آید، آن جمله نه‌تنها فعلی نمی‌گیرد، بلکه از وابسته‌های فعل نیز بی‌نیاز می‌شود. وقتی می‌گوییم:

محمد کو؟

در جواب این جمله، جمله‌های زیر را می‌توانیم بیاوریم:

۱ـ محمد رفت.

۲ـ محمد به مدرسه رفت.

۳ـ محمد غایب است.

۴ـ محمد اینجاست.

در قبال جمله‌ی نخست، ضمیر «کو» به جانشینی فعل (رفت) آمده است.
در قبال جمله‌ی دوّم، جانشین فعل و وابسته‌های آن (حرف اضافه و متمّم) گردیده است.
در قبال جمله‌ی سوّم، جانشین مسند و فعل اسنادی (غایب است) است.
در قبال جمله‌ی چهارم، به جانشینی فعل و قید (اینجاست) آمده است.

□ چنانکه دیدیم ضمیرها در همه‌ی نقش‌های اسم به‌کار می‌روند؛ اما این بدان معنی نیست که تک‌تک ضمیرها در یکایک نقش‌های دهگانه‌ی اسم کاربرد داشته باشد، بلکه هر یک از آن‌ها در یک یا چند نقش استعمال دارد.

جدول‌های شماره‌ی ۱ و ۲، این مسأله را روشن می‌سازد؛ جدول شماره‌ی ۱ نشان می‌دهد که هر کدام از نقش‌ها بر چه ضمیرهایی واقع می‌شوند و جدول شماره‌ی ۲ برعکس نشان می‌دهد که هر دسته از ضمیرها چه نقش‌هایی را می‌پذیرند:

تمرین و پرسش

□ اشعار و جمله‌های زیر را به نثر درآورید و نقش ضمیرهای پیوسته را در آن‌ها مشخّص کنید:

دیر آمدی ای نگار سرمست! زودت ندهیم دامن از دست
آن دوست که عهد دوستداری بشکست می‌رفت و منش گرفته دامن در دست

حضرت مولانا فرمود که حیوان بیچاره را چراش می‌زنی.

افلاکی (مناقب‌العارفین)

یکی از وزیران گفتش...

سعدی (گلستان)

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش! خداوندا نگه‌دار از زوالش
هر صبح و شام قافله‌ای از دعای خیر در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت
آسوده برکنار چو پرگار می‌شدم دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت

جدول شماره‌ی ۱

نقش‌های دهگانه‌ی اسم و کاربرد انواع ضمیرها در آن نقش‌ها

ردیف	انواع نقش‌ها	انواع ضمیرها							
		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	مفعولی	شخصی‌جدا	شخصی‌پیوسته	مشترک (خود)	مشترک (خویشتن)	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم
۲	اضافی	شخصی‌جدا	شخصی‌پیوسته	مشترک (خود)	مشترک (خویش)	مشترک (خویشتن)	اشاره	پرسشی	مبهم
۳	متمّمی	شخصی‌جدا	شخصی‌پیوسته	مشترک (خود)	مشترک (خویشتن)	اشاره	پرسشی	مبهم	-
۴	نهادی	شخصی‌جدا	مشترک(خود)	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم	-	-
۵	مسندی	شخصی‌جدا	مشترک(خود)	اشاره	پرسشی	مبهم	-	-	-
۶	قیدی	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم	-	-	-	-
۷	تمیزی	پرسشی	مبهم	-	-	-	-	-	-
۸	وصفی	اشاره	پرسشی	تعجّبی	مبهم	-	-	-	-
۹	بدلی	مشترک(خود)	اشاره	-	-	-	-	-	-
۱۰	منادایی	شخصی‌جدا	اشاره	-	-	-	-	-	-

جدول شماره‌ی ۲

ضمیرهای مختلف، و انواع نقش‌ها که هر یک در جمله به‌عهده می‌گیرد.

ردیف	انواع ضمیرها	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	اشاره	نهادی	مسندی	مفعولی	متمّمی	منادایی	قیدی	وصفی	اضافی	بدلی
۲	مشترک(خود)	نهادی	مسندی	مفعولی	متمّمی	اضافی	-	-	-	-
۳	پرسشی	نهادی	مسندی	مفعولی	متمّمی	تمیزی	قیدی	وصفی	اضافی	-
۴	مبهم	نهادی	مسندی	مفعولی	متمّمی	تمیزی	قیدی	وصفی	اضافی	-
۵	شخصی‌جدا	نهادی	مسندی	مفعولی	متمّمی	منادایی	اضافی	-	-	-
۶	تعجّبی	نهادی	مفعولی	قیدی	وصفی	-	-	-	-	-
۷	شخصی‌پیوسته	مفعولی	متمّمی	اضافی	-	-	-	-	-	-
۸	مشترک(خویشتن)	مفعولی	متمّمی	اضافی	-	-	-	-	-	-
۹	مشترک(خویش)	اضافی	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۰	منادایی	شخصی‌جدا	اشاره	-	-	-	-	-	-	-

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۲۸. کدام‌یک از جمله‌های زیر از حیث مفهوم درست است؟

الف) ضمیر «خود» اغلب همراه ضمیرهای جداست و گاهی همراه ضمیرهای پیوسته و یا اسم.

ب) ضمیر «خود» اغلب همراه ضمیرهای پیوسته می‌آید و گاهی تنها و یا همراه ضمیرهای جدا و یا اسم.

پ) ضمیر «خود» معمولاً به تنهایی می‌آید و گاهی همراه ضمیرهای پیوسته و یا جدا.

ت) ضمیر «خود» هم در اوّل ضمیرهای جدا و پیوسته می‌آید و هم در آخر آن‌ها.

۱۲۹. سه ضمیر «ت» و «آن» و «تو» در بیت زیر چه نقشی دارند؟

ای که دستت می‌رسد کاری بکن   پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

الف) ت: مفعولی ـ آن: متمّمی ـ تو: متمّمی

ب) ت: نهادی ـ آن: نهادی ـ تو: مفعولی

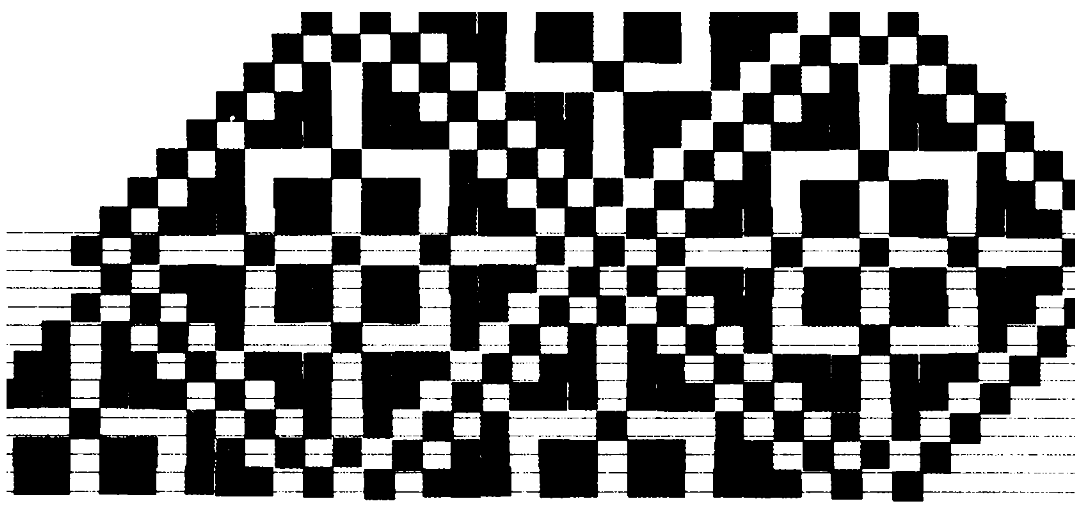
پ) ت: مضافٌ‌الیهی ـ آن: متمّمی ـ تو: متمّمی

ت) ت: مضافٌ‌الیهی ـ آن: مفعولی ـ تو: متمّمی

۱۳۰. ضمیر «ش» در آخر «گفتم» در بیت زیر چه نقشی دارد؟

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟   گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار داشت

الف) متمّمی   ب) مفعولی   پ) مضافٌ‌الیهی   ت) مسندی



بخش ششم

قید

۱ـ کلّیّات

۲ـ قید مختصّ، قید مشترک

۳ـ قید ساده، قید مرکّب

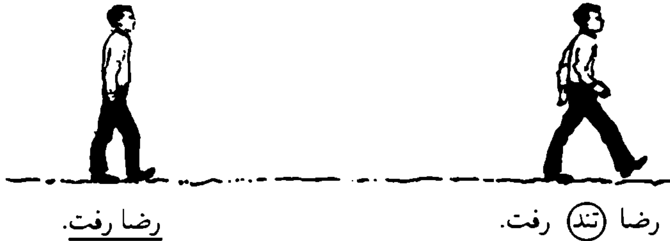
۴ـ اقسام قید از جهت معنی

۱ـ کلّیات

قید واژه‌ای است که به مفهوم «فعل» چیزی اضافه می‌کند و توضیحی درباره‌ی آن می‌دهد؛ به عبارت دیگر، فعل را به مفهوم جدیدی وابسته و مقیّد می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم:

رضا تند رفت.

کلمه‌ی «تند» چگونگی «رفتن» را بیان می‌کند و آن را به معنی جدیدی وابسته می‌سازد. کلمه‌ی «تند» قید است. (قید فعل)



رضا (تند) رفت.   رضا رفت.

علاوه‌بر این، کلمه‌ای که به مفهوم صفت، مسند، قید و یا مصدر چیزی می‌افزاید و توضیحی درباره‌ی آن‌ها می‌دهد نیز «قید» نامیده می‌شود به عبارت دیگر، قید گاهی صفت، مسند، قید دیگر و یا مصدر را نیز به مفهومی مقیّد می‌سازد:

قید برای صفت، چون:

شاگرد بسیار کوشا

در اینجا «بسیار» قید است برای «کوشا» و کوشا صفت شاگرد است. (قید صفت)

قید برای مسند،

او بسیار کوشاست.

در اینجا «بسیار» قید است برای «کوشا» صفتی که مسند واقع شده. (قید مسند)

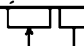
قید برای قیدِ دیگر، چون:

او خیلی خوب می‌نویسد.

در اینجا «خوب» قید برای «می‌نویسد» است و «خیلی» قید برای «خوب». (قید قید)

قید برای مصدر:

تند راندنِ او را تا حال ندیده بودم.



در اینجا «تند» قیدی است که چیزی به معنی «راندن» که مصدر است اضافه می‌کند. (قید مصدر)

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر قید فعل، قید صفت، قید مسند، قیدِ قید و قیدِ مصدر را مشخّص کنید:

محسن همیشه لباس تمیز می‌پوشد. از خوانا نوشتن محسن خوشم می‌آید. محسن کودک بسیار تمیزی است. باید آب کاملاً خالص تهیه کنید. او غذا را خیلی تند می‌خورد.

□ در جمله‌های زیر به جای نقطه‌ها «قید» مناسب بگذارید.

محسن. . .می‌نویسد. او. . .خوب می‌نویسد. . .نوشتن او. . .مرا به شوق می‌آورد. احمد. . .می‌خواند. . .خواندن احمد باعث می‌شود که من نتوانم حواسم را. . .جمع کنم.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

در عبارت‌های زیر چه کلمه‌هایی قید هستند؟

۱۳۱. احمد آهسته وارد کلاس شد و آرام به جای خود نشست.

الف) وارد ـ جای خود
ب) کلاس ـ جا
پ) آهسته ـ آرام
ت) آهسته ـ آرام به جای خود

۱۳۲. پروین سریعاً به خانه آمد و شتابان لباسش را عوض کرد.

الف) پروین ـ عوض
ب) سریعاً ـ شتابان
پ) سریعاً ـ عوض
ت) به‌خانه ـ لباسش

فرق قید و مسند

مسند از اجزای اصلی جمله است و نمی‌توان آن را از جمله حذف کرد؛ ولی قید، کلمه‌ی وابسته‌ی فعل و جز آن است و می‌توان آن را حذف نمود:

فردا شنبه است. ← فردا . . .است؟
(شنبه: مسند)

توس شنبه به مسافرت می‌رود. ← توس به مسافرت می‌رود.
(شنبه: قید)

۲ـ قید مختصّ، قید مشترک

۱ـ قید مختصّـ بعضی از قیدها جز نقش قیدی، نقش دیگری در جمله نمی‌پذیرند، این قبیل قیدها را **قید مختصّ** می‌نامند؛ زیرا که اختصاص به نقش قیدی دارند، چون:

هرگز، هنوز، البتّه، مثلاً، احیاناً، اتّفاقاً.

این قیدها همیشه در جمله به‌صورت «قید» به‌کار می‌روند:

من **هرگز** او را ندیده‌ام.

او **همواره** کار می‌کند.

پدرم **هنوز** از مسافرت برنگشته است.

کلمه‌های هرگز، همواره، هنوز در این جمله‌ها قیدند و در هر جمله‌ی دیگری نیز بیایند نقش قیدی دارند. کلمه‌هایی که در آخر آن‌ها تنوین دو زَبَر هست[1] همگی در زبان فارسی قید مختصّند:

اتّفاقاً، احتمالاً، اجباراً، اصلاً، احتراماً، اوّلاً، ثانیاً، مثلاً، جمعاً، ظاهراً، سریعاً، ضمناً، مخصوصاً، دائماً، تقریباً، کاملاً، معمولاً:

اتّفاقاً دیروز علی را در خیابان دیدم.

احتراماً به اطلاع می‌رساند.

جمعاً پنجاه نفر در جشن شرکت کرده بودند.

بعضی از ترکیب‌ها و عبارت‌های عربی نیز در فارسی به صورت قید مختصّ به‌کار می‌روند:

آخرالامر، حتی‌المقدور، الآن، بالعکس، فی‌الفور، بالطّبع، مادام:

دزد **آخرالامر** به چنگ پلیس افتاد.

حتی‌المقدور باید از نزدیک شدن به خطر خودداری کرد.

الآن در را باز می‌کنم.

۲ـ قید مشترکـ بعضی از اسم‌ها و صفت‌ها و کلمه‌های دیگر گاهی در جمله نقش قید پیدا می‌کنند، این نوع قیدها را **قید مشترک** می‌گویند: پس قید مشترک قیدی است که در اصل قید نیست:

احمد **شب** به خانه برگشت.

---

۱. کلمه‌های تنوین‌دار جز چند کلمه، همگی از زبان عربی گرفته شده‌اند. اغلب دستورنویسان استعمال کلمه‌های تنوین‌دار غیرعربی مانند زباناً، جاناً، گاهاً، تلگرافاً، تلفناً و نظایر آن‌ها را درست نمی‌دانند.

در این جمله «شب» قید واقع شده، درحالی که در اصل **قید** نیست بلکه **اسم** است.

احمد خوب می‌نویسد.

در این جمله، «خوب» قید واقع شده، درحالی که در اصل **صفت** است.

کی به خانه می‌آیی؟

در این جمله، «کی» قید واقع شده، درحالی که در اصل **ضمیر پرسشی** است.

مگر مسئله‌ها را حل نکردی؟

در این جمله، «مگر» قید واقع شده، درحالی که در اصل **حرف** است.

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر قیدها را مشخّص کنید و توضیح دهید که کدام‌ها قید مختصّند و کدام‌ها قید مشترک؟

هرگز این کار را نمی‌کنم. کودک هنوز بیدار نشده. فردا البتّه خواهم آمد. حتماً کتاب مرا با خود بیاورید. یقیناً شما را دوباره خواهم دید.

□ هر یک از کلمه‌های زیر را در جمله به صورت قید به‌کار ببرید:

سال‌ها، شب، روز، تند، آهسته، آرام، پیاده، خندان.

مثال: سال‌ها در این شهر مانده‌ام.

□ فرق قید و مسند را بنویسید.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۳۳. در عبارت زیرکدام کلمه‌ها قیدند و چه قیدی هستند؟

نامه هنوز نرسیده، احتمالاً فردا برسد.

الف) نامه (قید مشترک)، فردا (قید مختص)

ب) نامه (قید مشترک)، احتمالاً (قید مختصّ)

پ) هنوز (قید مختصّ)، احتمالاً (قید مختصّ)، فردا (قید مشترک)

ت) هنوز (قید مختصّ)، احتمالاً (قید مشترک)، فردا (قید مختصّ)

۱۳۴. در جمله‌ی زیر قید مختصّ کدام است:

انسان باید درکارها همواره دقیق و ساعی باشد.

الف) همواره　　ب) انسان، همواره　　پ) باید، همواره　　ت) باید

۳ـ قید ساده، قید مرکّب

قید ساده، قیدی است که یک تکواژ[۱] بیشتر نیست، یعنی نمی‌توان آن را به جزءهای معنی‌دار تقسیم کرد:

هنوز، هرگز (از قیدهای مختصّ) **شب، خوب، مگر** (از قیدهای مشترک) قید ساده‌اند.

قید مرکّب، قیدی است که از دو یا چند تکواژ یا واژه ساخته شده باشد و می‌توان آن‌ها را به جزءهای معنی‌دار تقسیم کرد:

هر روز به کتابخانه می‌روم.

«هر روز» در این جمله قید واقع شده و مرکّب از دو تکواژ است: هر + روز

سربازان **مردانه** از مرزهای کشور دفاع کردند.

در این جمله «مردانه» از دو جزء ساخته شده: مرد + انه

بعضی از قیدهای مرکّب از تکرار کلمه یا عبارتی ساخته می‌شوند، مانند تندتند، رفته‌رفته، پاورچین پاورچین، در جمله‌های زیر:

مشق‌هایش را **تندتند** نوشت و به‌سوی دبیرستان راه افتاد.

چشمم **رفته‌رفته** به تاریکی عادت کرد.

پاورچین‌پاورچین از اتاق بیرون رفت.

□ بعضی از پسوندها به آخر صفت یا اسم می‌پیوندند و قید می‌سازند، مانند **ـانه** و **ـکی** (در زبان محاوره):

دلیرانه، کنجکاوانه، متأسفانه، خوشبختانه، دزدکی، یواشکی:

دلیرانه از خود دفاع کرد.

کنجکاوانه به اطراف نگاه می‌کرد.

مداد را **دزدکی** برداشت.

یواشکی عقب رفت.

گروه قیدی، گروهی از کلمه‌هاست که با هم در مفهوم و نقش قیدی به‌کار می‌روند؛ مانند «ساعت هشت صبح» در جمله‌ی زیر:

ساعت هشت صبح به دبیرستان رسیدیم.

---

۱. تکواژ کوچکترین جزء معنی‌دار زبان است.

تمرین و پرسش

□ در جمله‌های زیر، قیدهای ساده و مرکّب را مشخّص کنید:

امروز صبح به راه افتادم. هیچ‌گاه ورزش صبحگاهی را ترک نمی‌کنم. سیما خنده‌کنان پیش آمد. محسن تندتند غذایش را خورد و با عجله به راه افتاد. رضا پیاده راه می‌رفت و کنجکاوانه به در و دیوار نگاه می‌کرد. متأسفانه من زبان چینی نمی‌دانم. او فردا به مسافرت می‌رود. همیشه یار مظلوم باش و خصم ظالم.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

در جمله‌های زیر قید کدام است؟

۱۳۵. اواسط این دوره، کشور پیشرفت زیادی کرد.

الف) دوره　　ب) اواسط این دوره　　پ) زیادی　　ت) این دوره

۱۳۶. غروب آفتاب به راه افتادیم.

الف) آفتاب　　ب) غروب آفتاب　　پ) به‌راه　　ت) قیدی وجود ندارد

۴ـ قیدهای نشانه‌دار، قیدهای بی‌نشانه

برخی از قیدها نشانه‌ای دارند و با آن در جمله شناخته می‌شوند؛ مانند واژه‌های عربی تنوین‌دار چون: فعلاً، فوراً، بعداً و . . .:

او **فوراً** مطلب را فهمید.

برخی دیگر از قیدها نشانه‌ای ندارند و از ساختار و مفهوم جمله شناخته می‌شوند؛ مانند قیدهای مختصّ هنوز، همواره، هرگز و . . .:

برادرم **هنوز** از مسافرت برنگشته است.

۵ـ اقسام قید از جهت معنی

قیدها را از این جهت که معنی آن‌ها مربوط به چه امری باشد نیز به دسته‌هایی تقسیم می‌کنند و برای هر دسته عنوانی قرار می‌دهند. مثلاً قیدهایی را که معنی آن‌ها به نحوی به زمان مربوط می‌شود، و یا اوقات وقوع فعل را نشان می‌دهند، **قید زمان** می‌نامند. همین‌طور قیدهایی را که معنی آن‌ها به مکان مربوط می‌شود و یا مکان وقوع فعل را نشان می‌دهند، **قید مکان** می‌گویند. قید از جهت معنی اقسام بسیار دارد؛ معروفترین آن‌ها به قرار زیرند:

۱. قید زمان، مانند شب، بعضی وقت‌ها در جمله‌های زیر:

شب باران آمد.

بعضی وقت‌ها باران می‌بارد.

۲. **قید مکان**، مانند: اینجا و آنجا در عبارت زیر:

حسین **اینجا** نشسته بود و احمد **آنجا**.

۳. **قید مقدار**، مانند: کم‌کم و زیاد در عبارت زیر:

دیشب باران **کم‌کم** می‌آمد امّا امروز **زیاد** بارید.

۴. **قید کیفیّت**، مانند: خوب و به آرامی در جمله‌های زیر:

احمد **خوب** کار می‌کند.

احمد **به‌آرامی** کار می‌کند.

۵. **قید حالت**، حالت فاعل یا مفعول را در حین انجام دادن یا انجام گرفتن کار بیان می‌کند، مانند افتان و خیزان و گریان در جمله‌های زیر:

مرد مجروح **افتان و خیزان** خود را به پشت درخت رسانید.

کودک را **گریان** دیدم.[۱]

۶. **قید تأسّف**، تأسّف گوینده را از وقوع فعل یا از واقع نشدن آن بیان می‌کند. مانند افسوس و متأسفانه در جمله‌های زیر:

افسوس که دوستان، خیلی زود ما را ترک می‌کنند.

متأسفانه نتوانستم شما را ببینم.

۷. **قید تعجّب**، مانند عجبا در این جمله:
عجبا! عمر آدمی به این زودی به پایان می‌رسد.

۸. **قید تصدیق و تأکید**، مانند: حتماً در جمله‌ی زیر:

حتماً به دیدار شما خواهم آمد.

۹. **قید پرسش**، مانند چگونه در جمله‌ی زیر:

چگونه این کار را انجام خواهید داد؟

۱۰. **قید شکّ و تردید**، مانند شاید در جمله‌ی زیر:

شاید فردا به کتابخانه بروم.

۱. در جمله‌ی اوّل «افتان و خیزان» حالت فاعل را در حین انجام دادن کار و در جمله‌ی دوّم «گریان» حالت مفعول را در حینی که کار بر او واقع شده نشان می‌دهد.

□ **قیدهای نشانه‌دار ـ قیدهای بی‌نشانه**، قیدهایی که با نشانه‌های وندی (پیشوند، میانوند، پسوند) و یا تنوین عربی همراهند و نیز برخی ترکیبات دیگر مانند کلمه‌های مرکّب عربی، **قید نشانه‌دار** نامیده می‌شوند و قیدهایی را که به صورت **تکواژ** هستند، **قید بی‌نشانه** می‌نامند؛ **قیدهای بسرعت، بزودی و دمادم؛ و نیز فعلاً، اخیراً و کمافی‌السّابق و علی‌الاصول، قیدهای نشانه‌دارند و قیدهای زود، دیر، آهسته، صبح، خوب، قیدهای بی‌نشانه هستند.**

۶ـ شناخت قید در جمله

بهترین راه شناخت قید در جمله این است که حذف آن، خللی در مفهوم جمله پدید نمی‌آورد:

پری‌ناز فوری آمد. ← پری‌ناز آمد.

تمرین و پرسش

□ هر یک از کلمه‌های زیر را در جمله‌ای در نقش قیدی به‌کار ببرید و بنویسید که هر کدام از آن‌ها از جهت معنی چه قیدی هستند؟

صبح، عصر، امروز، امشب، فردا، آنجا، پایین، بالا، بسیار، فراوان، زیاد، درست، راست، خندان، سواره، آه، دردا، دریغ، ای‌عجب، شگفتا، چرا، کجا، مگر، یقیناً، بدرستی، واقعاً، قطعاً، احتمالاً، گویا.

□ قیدهای نشانه‌دار و بی‌نشانه را تعریف کنید.

□ بهترین راه شناخت قید در جمله چیست؟

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

در جمله‌های زیر چه قیدهایی به‌کار رفته است؟

۱۳۷. چرا اینقدر غصّه می‌خورید؟

الف) چرا (قید پرسش)، اینقدر (قید مقدار)

ب) چرا (قید پرسش)، اینقدر (قید مکان)

پ) اینقدر (قید حالت)، غصّه (قید مقدار)

ت) غصّه (قید تأسّف)، چرا (قید علّت)

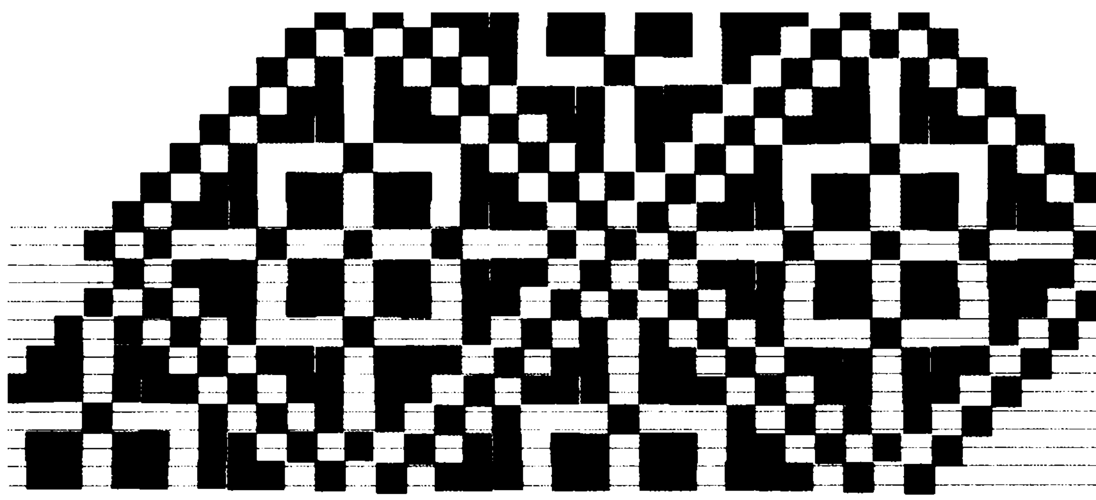
۱۳۸. سربازان همه‌جا دلیرانه جنگیدند.

الف) همه‌جا (قید مقدار)، دلیرانه (قید کیفیّت)

ب) سربازان (قید مقدار)، همه‌جا (قید مکان)

پ) همه‌جا (قید مکان)، دلیرانه (قید کیفیّت)

ت) دلیرانه (قید کیفیّت)، سربازان (قید مقدار)



بخش هفتم

شبه جمله (صوت)

تعریف ، اقسام

تعریف، اقسام

اگر بخواهیم حالت‌های روحی و درونی خود چون شادی، تعجّب، درد، افسوس و مانند آن‌ها را بر زبان بیاوریم، معمولاً از کلمه‌هایی همچون بَه، وَه، آه، آوخ و جز آن‌ها استفاده می‌کنیم. این کلمه‌ها را **شبه‌جمله** یا **صوت** می‌گویند. از آن جهت به این کلمه‌ها شبه‌جمله می‌گویند که معنایی مانند جمله دارند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «آه» مثل این است که بگوییم «درد می‌کشم» یا وقتی می‌گوییم «بَه‌بَه» مثل این است که بگوییم «چه خوب است» یا وقتی که می‌گوییم «آفرین» مثل این استکه بگوییم «ترا تحسین می‌کنم». به این کلمه‌ها «صوت» هم می‌گویند؛ زیرا در بیشتر آن‌ها مثل این است که از شدّت درد یا تعجّب یا افسوس صوت (یعنی صدایی) از حلق و دهان خود درمی‌آوریم. مانند آه! وه!

اقسام شبه‌جمله

معمولاً شبه‌جمله‌ها را از جهت معنا به انواعی تقسیم می‌کنند. معروفترین آن‌ها به قرار زیرند:

۱. **شبه‌جمله‌ی امید و آرزو و دعا:**

کاش، ای کاش، کاشکی، الهی، آمین، ان شاءاللّه:

ای کاش می‌توانستیم انسان‌های خوبی باشیم!

الهی تا باشی تو باشی!

ان‌شاءاللّه که تنتان سلامت باشد!

۲. **شبه جمله‌ی تحسین و تشویق:**

خوب (خُب)، آفرین، مرحبا، خوشا، بَه‌بَه، بارک‌اللّه، اَحسَنت، ماشاءاللّه:

آفرین نمره‌های خوبی گرفتی!

بارک‌اللّه بارک‌اللّه به شما تبریک می‌گویم!

۳. **شبه‌جمله‌ی درد و تأسّف:**

آه، واویلا، وای، افسوس، دردا، دریغ، دریغا، دریغ و درد، فریاد، داد، ای داد:

آه که این درد مرا می‌کشد!

افسوس که نوشتن وکاغذ سیاه کردن هم دردم را دوا نکرد!

۴. **شبه‌جمله‌ی تعجّب:**

بَهْ، وَه، اوه، عجب، چه عجب، عجبا، شگفتا:

بَهْ! شما گمان می‌کنید که هر اقدامی که می‌شد برای رفاه حال مردم و یا آبادی مملکت بود؟!

۵. **شبه‌جمله‌ی تنبیه و تحذیر:**

(بیدار و متوجه ساختن و پرهیز دادن):

اَمان، اَلامان، مبادا، زنهار (زینهار)، هان:

مبادا که بخواهی کسی را از خودت آزرده کنی!

زینهار از رفیق بد زنهار!

۶. شبه‌جمله‌ی امر:

یاالله، بسم‌الله، خاموش، خفه:

یاالله بچه‌ها زود باشید ازکلاس بیرون بروید!

یاالله این گوی و این میدان اگر نمی‌ترسی بیا!

۷. شبه‌جمله‌ی احترام و قبول:

چشم، بچشم، ای بچشم، قربان، بله قربان:

امروز حتماً بیا. **چشم** حتماً می‌آیم!

پیرمرد. . .دست به سینه جواب داد: **بله‌قربان!**

۸. شبه‌جمله‌ی جواب و تصدیق:

بله، بلی، آری، البتّه، اِی، اِی واللّه:

ـ امشب می‌آیی؟ **آری** خواهم آمد.

ـ مشقت را نوشتی؟ **بله** نوشتم.

ـ کار را تمام کردی؟ **البتّه** که تمام کردم.

۹. شبه‌جمله‌ی تفسیر:

کلمه‌ی «یعنی» مفهومی معادل «عبارت است از» دارد. و جمله‌ی پس از آن، کلمه یا جمله‌ی پیش از آن را تفسیر می‌کند؛ از این‌رو آن را **شبه‌جمله‌ی تفسیر** می‌نامیم:

باریک بینی، **یعنی** دقّت‌نظر در شناخت جزئیات یک پدیده.

کاربرد شبه‌جمله

شبه‌جمله‌ها معمولاً به صورت‌های زیر به‌کار می‌روند:

الف) جانشین جمله است و همراه حرف اضافه به‌کار می‌رود و متمّم می‌گیرد:

آفرین بر دست و بر بازوی او![1]

مرحبا به این فهم و ادراک!

ب) جانشین جمله‌ی پایه است و همراه حرف ربط می‌آید و جمله‌ی پیرو می‌گیرد:

۱. «آفرین» در اینجا معادل جمله‌ی «آفرین باد» یا چیزی نظیر آن است.

افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند![1]

ای کاش که هر روز شما را می‌دیدم!

پ) بی‌همراهی حرف اضافه و حرف ربط به‌کار می‌رود و حکم جمله‌ی مستقل دارد:

بارک‌اللّه! به شما تبریک می‌گویم.

آفرین! خوب نوشته‌ای.

ت) بی‌همراهی حرف اضافه و ربط به‌کار می‌رود و نقش قیدی پیدا می‌کند:

علم و آزادگی و حُسن و جوانی و هنر عجبا هیچ نیرزند که بی‌سیم و زرم!
شهریار

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود
حافظ

ث) بی‌همراهی حرف اضافه و حرف ربط در جایگاه مسند:

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش! خداوندا، نگه‌دار از زوالش
حافظ

تمرین و پرسش

□ نوع هر یک از شبه جمله‌های زیر را معیّن کنید و هر یک از آن‌ها را در جمله‌ای به‌کار ببرید:
آه، آفرین، خوشا، دریغ، فریاد، مبادا، بچشم، البتّه، ای واللّه، الحذر، یعنی.

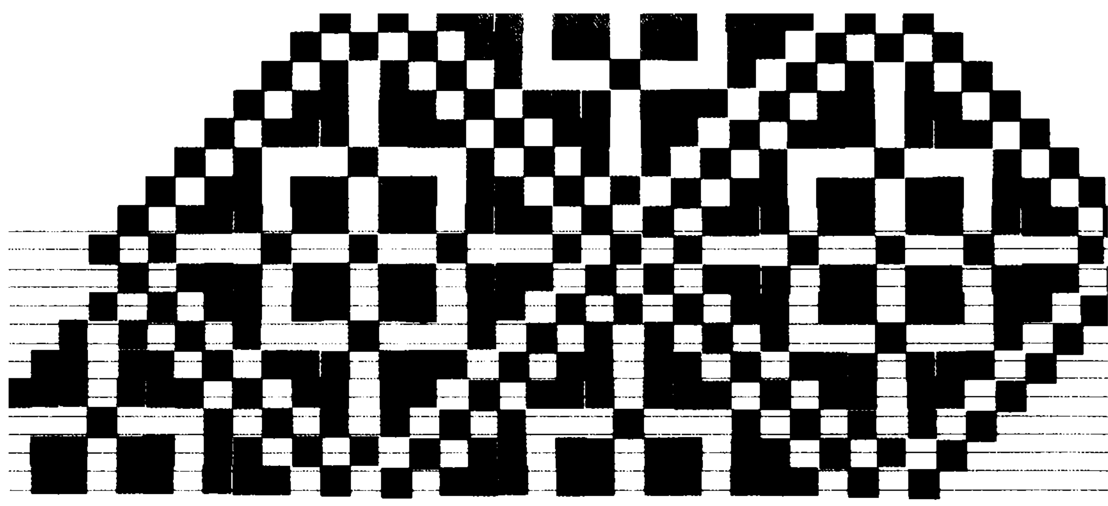
□ در جمله‌ها و شعرهای زیر، شبه جمله‌ها و نقش آن‌ها را معیّن کنید:
الامان با بدان همنشینی نکنید!
ای کاش می‌توانستم مثل شما چند زبان خارجی بدانم!
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردایی!
افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند! اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند!

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:
در عبارت و شعر زیر شبه‌جمله کدام است و چه نقشی دارد؟

۱۳۹. یااللّه یااللّه! مشق‌هایتان را زودتر بنویسید که می‌خواهیم ورزش را زودتر شروع کنیم.
الف) یااللّه، نقشی ندارد. ب) یااللّه یااللّه، جانشین جمله است.
پ) شروع، قید ت) یااللّه یااللّه، نقش قیدی دارد.

۱۴۰. دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق!
الف) دریغ، نقشی ندارد. ب) دریغ و درد، به جای جمله‌ی پایه قرارگرفته است.
پ) رفیق، نهاد ت) تا این زمان، قید

۱. یعنی افسوس می‌خورم [جمله‌ی پایه] که افسانه‌سرایان همه خفتند [جمله‌ی پیرو].



بخش هشتم

نقش‌نما (حرف)

۱ـ کلّیات، حرف ربط (پیوند)
۲ـ معنی و کاربرد حرف‌های ربط ساده
۳ـ حرف اضافه
۴ـ حرف نشانه
۵ـ نقش‌نمای اضافه

۱ـ کلّیّات، حرف ربط (پیوند)

بعضی ازکلمه‌ها معنی مستقلی ندارند و در سخن برای پیوند دادن کلمه‌ها یا جمله‌ها به یکدیگر یا نسبت دادن کلمه‌ای به کلمه‌ای یا جمله‌ای و یا نشان دادن نقش کلمه‌ای در جمله به‌کار می‌روند. این کلمه‌ها را نقش‌نما یا حرف می‌گویند. حرف‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

حرف‌های ربط، حرف‌های اضافه و حرف‌های نشانه.

حرف‌های ربط، حرف‌های ربط کلمه‌هایی هستند که دوکلمه یا دو جمله را به هم ربط می‌دهند و آن‌ها را هم نقش و همپایه‌ی یکدیگر می‌سازند و یا جمله‌ای را به جمله‌ای دیگر ربط می‌دهند و یکی را وابسته‌ی دیگری قرار می‌دهند:

مجید و بهروز را در خیابان دیدم.

در این جمله و حرف ربط است، مجید و بهروز را به هم ربط داده و آن‌ها را همپایه ساخته است. در این جمله «مجید» و «بهروز» نقش یکسان دارند، «مجید» مفعول است، «بهروز» نیز مفعول است.

دیروز مجید را دیدم و سفارش بهروز را به او رساندم.

«و» در دو جمله‌ی بالا حرف ربط **همپایه‌ساز** نامیده می‌شود.
در اینجا «و» دو جمله‌ی مستقل را همپایه ساخته و آن‌ها را به هم مربوط کرده است.

مجید را صدا زدم **که** سفارش بهروز را به او برسانم.

در اینجا **که** حرف ربط است و جمله‌ی «سفارش بهروز را به او برسانم» را به جمله‌ی «مجید را صدا زدم» وابسته کرده است.

تا نکوشی موفق نمی‌شوی.

در اینجا **تا** جمله‌ی «نکوشی» را به جمله‌ی «موفق نمی‌شوی» وابسته کرده است.
دوکلمه‌ی «که» و «تا» راکه در دو جمله‌ی بالا آمده‌اند، **حرف ربط وابسته‌ساز** می‌گویند.
حرف‌های ربط از جهت ساختمان بر دو قسمند:
حرف‌های ربط ساده و حرف‌های ربط مرکّب.
حرف‌های ربط ساده، از یک تکواژ ساخته شده‌اند و عبارتند از:

اگر، امّا، پس، تا، چون، چه، خواه، زیرا، که، لیکن، نه، نیز، و، ولی، هم، یا.

حرف‌های ربط مرکّب، مجموعه‌ای از دو یا چند کلمه است که معمولاً یکی از آن‌ها حرف ربط یا حرف اضافه‌ی ساده است و اغلب علاوه‌بر اینکه کار حرف ربط ساده را انجام می‌دهند از قید نیز جانشینی می‌کنند، به عبارت دیگر بسیاری از حرف‌های ربط مرکّب هم کار حرف ربط ساده را می‌کنند و هم کار قید را:

همین که خورشید طلوع کرد حرکت کردیم.

در این عبارت «همین که» علاوه‌بر اینکه جمله‌ی «حرکت کردیم» را به جمله‌ی «خورشید طلوع کرد» ربط داده، مانند قید، همزمانی وقوع دو فعل را نیز بیان می‌کند.

گاهی به جای حرف ربط مرکّب می‌توان یک حرف ربط ساده و یک قید گذاشت:

[همین‌که] خورشید طلوع کرد حرکت‌کردیم. = خورشید طلوع کرد [و، همان لحظه] ما حرکت‌کردیم.

حرف‌های ربط مرکّب بسیارند. به درج پاره‌ای از آن‌ها بسنده می‌شود:

آنجاکه، از آنجاکه، از این روی، از بس، از بس که، اکنون که، اگر چنانچه، اگر چنانکه، اگرچه، اِلّااینکه، با این حال، با اینکه، با وجود این، بس که، به شرط آنکه، به‌طوری‌که، بلکه، بنابراین، به هر حال، بی‌آنکه، تا اینکه، تا جایی که، چنانچه، چنانکه، چندانکه، چون که، درحالی که، در صورتی که، در نتیجه، زیرا که، وانگهی، وقتی که، وگرنه، هر چند، هرگاه که، هر وقت که، همان‌طور که، همین که، یا اینکه.

تمرین و پرسش

□ دو جمله بنویسید که در آن‌ها حرف ربط، دو کلمه را به هم پیوند داده و آن‌ها را هم‌پایه ساخته باشد.

□ دو عبارت بنویسید که در آن‌ها حرف ربط دو جمله را به هم پیوند داده و یکی را وابسته‌ی دیگری کرده باشد.

□ دو عبارت بنویسید که در آن‌ها حرف ربط مرکّب، جانشینی از قید هم کرده باشد.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

در شعرهای زیر کدام کلمه‌ها حرف ربطند؟

۱۴۱. ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی

الف) ای، که، و، در ب) ای، در

پ) که، و، در ت) که، و

۱۴۲. دوستان گویند سعدی خیمه برگلزار زن من گلی را دوست می‌دارم که درگلزار نیست

الف) زن، من، را، می ب) بر، را، که، می

پ) را، که ت) که

۱۴۳. مفهوم کدام‌یک از جمله‌های زیر درست است؟

الف) حرف‌های ربط مرکّب هم کار حرف ربط ساده را می‌کنند و هم کار قید حالت را.

ب) حرف‌های ربط مرکّب اغلب علاوه‌بر اینکه کار حرف ربط ساده را انجام می‌دهند جانشینی از قید هم می‌کنند.

پ) بعضی از حرف‌های ربط مرکّب در همان حال که دو کلمه را به هم ربط می‌دهند نقش قیدی دارند.

ت) حرف ربط ساده می‌تواند نقش قیدی نیز برعهده بگیرد.

۲ـ معنی و کاربرد حرف‌های ربط ساده

اگر، برای شرط به‌کار می‌رود:

اگر بکوشی، موفق خواهی شد.

«اگر» در شعر به صورت مخفّف یعنی «ار» و «گر» هم به کار می‌رود.

امّا برای از میان بردن گمان نادرست شنونده و توضیح و روشن کردن مطلب و استثنا به کار می‌رود:

بچّه‌ها آمده بودند، **امّا** محسن نیامده بود.

باری، برای مختصر کردن سخن به‌کار می‌رود:

باری قصّه‌ی ما به آنجا رسید که شیر گاو را کشت.

پس، وقتی حرف ربط است که به معنی «از این‌رو»، «در نتیجه» و «بنابراین» باشد:

به امتحانات چیزی نمانده **پس** باید فرصت را از دست ندهیم و درس بخوانیم.

تا، وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به‌کار رود:

۱. به معنی «تا وقتی که» و «تا زمانی که» باشد:

هما **تا** همه‌ی ظرف‌ها را نشست از آشپزخانه بیرون نیامد.

۲. در اوّل جمله‌ی پیرو و برای بیان نتیجه به‌کار رود:

کوشش کن **تا** موفق شوی!

۳. در معنی «همین‌که» و «به محض اینکه» باشد:

تا بقیه‌ی بازیکنان رسیدند، بازی را شروع می‌کنیم.

چون، وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به‌کار رود:

۱. به معنی «به علّت اینکه» باشد:

چون اکثریّت حاصل نشد، جلسه را تعطیل کردند.

۲. به معنی «زیرا»، «زیرا که» باشد:

نتوانستیم کار بکنیم **چون** یکی از دستگاه‌ها خراب شده بود.

۳. به معنی «وقتی که»، «همین که» باشد:

چون به خانه آمدم، دیدم مهمان رسیده است.

چه، وقتی حرف ربط است که دو جمله را به هم پیوند دهد یا قسمتی از جمله را به قسمتی دیگر بپیوندد:

آنچه را دیدی تعریف کن.

آن را دیدی تعریف کن.

چه

«چه» گاهی در پیوند دادن جمله‌ها به هم، تکرار می‌شود؛ در این صورت مساوی بودن دو امر را می‌رساند:

چه بیایی **چه** نیایی فرقی نمی‌کند. = **خواه** بیایی **خواه** نیایی فرقی نمی‌کند.

دنیا پسِ مرگ ما **چه** دریا / **چه** سراب.

زیرا، به معنی «از این جهت که» و «به این سبب که» است و برای بیان علّت به‌کار می‌رود:

نتوانستم مشقم را بنویسیم **زیرا** قلم نداشتم.

که، وقتی حرف ربط است که در موارد زیر به‌کار رود:

۱. قسمتی از جمله را به قسمت دیگر آن پیوند دهد:

رودی **که** از اینجا می‌گذرد از کوه‌های البرز سرچشمه می‌گیرد.

در این عبارت دو جمله وجود دارد:

الف) رودی که از اینجا می‌گذرد.

ب) از کوه‌های البرز سرچشمه می‌گیرد.

در جمله‌ی اوّل «که»، «رودی» را به «می‌گذرد» پیوند داده و در همان حال این جمله را برای آمدن جمله‌ی بعدی آماده کرده است.

رودی **که** از اینجا **می‌گذرد**   [**این رود**] از کوه‌های البرز سرچشمه می‌گیرد.

۲. دو جمله را به هم پیوند می‌دهد و برای بیان علّت یا تفسیر و توضیح به‌کار می‌رود:

هر روز به بیمارستان می‌روم **که** حالی از او بپرسم.

لیکن، و صورت‌های دیگر آن «لیک»، «لکن»، و «ولیکن» به معنی «امّا» به‌کار می‌روند:

می‌توانم همراه شما بیایم، **لیکن** نمی‌توانم مدّت زیادی بمانم.

نه، برای نفی نسبت یا امری به کار می‌رود:

علی را گفتم نه شما را.

نمی‌توانم بنویسم زیرا نه کاغذ دارم نه مداد.

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نِه نه اینجا باش نه آنجا

سنایی

نیز، برای شریک قرار دادن در نسبت به‌کار می‌رود:

همه می‌آیند تو نیز بیا.

و، دو کلمه یا دو جمله یا دو عبارت را به هم می‌پیوندد و آن‌ها را همپایه‌ی یکدیگر قرار می‌دهد:

قلم و کاغذ بردارید و به جلسه‌ی امتحان بیایید.

ولی، به معنی «امّا» و «لیکن» به‌کار می‌رود:

گندم را کاشته‌ایم، ولی جو را هنوز نکاشته‌ایم.

هم، به‌معنی «نیز» و برای شریک قرار دادن در نسبت به کار می‌رود:

امروز امتحان ریاضی داریم سؤالات بیشتر از حساب و مثلثات است؛ از هندسه هم چند سؤال کوتاه می‌آید.
هم از حساب سؤال بود هم از مثلثات.

یا، برای مساوی قرار دادن دو یا چند امر با هم و انتخاب یکی یا چند تا از آن‌ها می‌آید و تکرار می‌شود و در این صورت گاهی از آن، معنی شرط استنباط می‌شود:

احمد یا حسین یکی بیاید.

یا بنشین یا برو! یعنی اگر نمی‌نشینی برو.

یا مکن با پیلبانان دوستی   یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل

سعدی

تمرین و پرسش

□ هر یک از حرف‌های ربط زیر را در جمله‌ای به‌کار ببرید:

اگر، امّا، باری، پس، زیرا، لیکن، نیز، و، هم.

□ هر یک از حرف‌های ربط زیر را در دو جمله یا دو عبارت به‌کار ببرید به‌طوری که معنی آن‌ها در هر یک از آن دو جمله با دیگری تفاوت داشته باشد:

تا، چون، که، یا.

مثال:

تا مسأله‌ها را حل نکرد راحت ننشست.

بچّه را با خودت بیاور تا دکتر معاینه‌اش بکند.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۴۴. در عبارت زیر «تا» و «چون» در چه موردی به‌کار رفته‌اند:

دانه بکار تا بتوانی حاصلی به‌دست آوری، در این‌صورت چون زمستان رسد بی‌توشه نخواهی ماند.

الف) «تا» به معنی «همین که»، چون به معنی «زیرا که»

ب) «تا» برای بیان نتیجه، «چون» به معنی «وقتی که»

پ) «تا» و «چون» هر دو برای بیان نتیجه

ت) «تا» و «چون» هر دو به معنی «وقتی که»

۱۴۵. با توجه به معنیِ «یا» شعر زیر چه معنی می‌دهد:

یا مکن با پیلبانان دوستی   یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل!

الف) اگر با پیلبانان دوستی می‌کنی باید خانه‌ات طویله داشته باشد.

ب) با پیلبانان هرگز دوستی مکن.

پ) اگر با پیلبانان دوستی می‌کنی خانه‌ای بنا کن که در آن پیل بتواند بیارامد.

ت) یا با پیلبانان دوستی مکن یا خانه‌ای بزرگ بخر.

۳ـ حرف اضافه

حرف‌های اضافه، کلمه‌هایی هستند که معمولاً کلمه یا گروهی را به فعل جمله یا به صفت یا به اسم‌های جمع و نظایر آن‌ها نسبت می‌دهند و آن‌ها را بدان وابسته می‌سازند. کلمه یا گروهی که به فعل نسبت داده می‌شود، چنانکه می‌دانیم، «متمّم» نامیده می‌شود:

با اتوبوس از خانه به مدرسه رفتم.

در این جمله سه حرف اضافه وجود دارد: با، از، به که به ترتیب «اتوبوس»، «خانه» و «مدرسه» را به فعل «رفتم» نسبت داده یا به عبارت دیگر به آن مربوط ساخته و متمّم قرار داده است:

با اتوبوس رفتم.

از خانه رفتم.

به مدرسه رفتم.

حروف اضافه که متمم خود را به کلمه‌ی غیرفعل نسبت می‌دهد؛ مانند «از» در جمله‌ی زیر:

تهران از شیراز بزرگتر است.

که شیراز را به بزرگتر که صفت برتر است نسبت داده است.

حرف‌های اضافه از جهت ساختمان بر دو قسمند:

حرف‌های اضافه‌ی ساده و حرف‌های اضافه‌ی مرکّب

حرف‌های اضافه‌ی ساده از یک تکواژ ساخته شده‌اند. چون: از، اِلّا، اِلیٰ، با، بر، برای، بی، تا، جز، چون، در، غیر، فرا، مانندِ، مِثلِ، مگر، واسه‌ی، ـِ (کسره‌ی اضافه).

حرف‌های اضافه‌ی مرکّب، از یک حرف اضافه‌ی ساده با کلمه‌های دیگر مانند اسم، صفت و حرف ساخته می‌شوند. چون: از برای که از دو حرف اضافه‌ی ساده ساخته شده، به‌مجردِ که از یک حرف اضافه‌ی ساده با یک صفت و یک حرف اضافه (ب + مجرد + ـِ) ساخته شده.

معنی و کاربرد برخی از حرف‌های اضافه‌ی ساده:

از، بیشتر در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. در زمان و مکان و جز آن‌ها معنی آغاز یا شروع می‌دهد:

از صفحه‌ی ۲۱ تا ۵۰ خط خورده.

یعنی آغاز یا شروع خط خوردگی در صفحه‌ی ۲۱ است.

از صبح راه افتادیم و همین‌طور داریم راه می‌رویم.

از همدان حرکت کرده‌ایم و تا مشهد می‌رویم.

۲. برای بیان علّت و سبب:

از ماجرایی که حکایت کرد بسیار تعجّب کردم.

از کاری که کرده‌ام پشیمان هستم.

۳. برای بیان جنس چیزی:

لباسی از پشم، دری از آهن.

۴. به معنی «اثر»، «نوشته‌ی»، «ساخته‌ی»:

تابلو تالار آئینه از کمال‌الملک است.

۵. همراه صفت برتر:

بهتر از این نمی‌شود خطّ نوشت. از این بهتر نمی‌شود خطّ نوشت.

اِلّا، به معنی «بجز»، «مگر» است و برای استثنا به‌کار می‌رود:

همه‌ی درها رنگ خورد اِلا این یکی که هنوز سفید است.

اِلیٰ، به معنی «تا» است و انتهای چیزی را در زمان یا مکان و جز آن‌ها نشان می‌دهد:

از تهران اِلیٰ مشهد.

با، بیشتر در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. در معنی «همراهِ»، «به همراهی»:

پروین با نسرین رفت.

۲. در معنی «به‌وسیله‌ی»، «توسطِ»:

با این ماشین نمی‌توان این همه بار را حمل کرد.

۳. در معنی «به یاریِ»، «به کمکِ»:

با احمد بارها را پایین آوردم.

بر، بیشتر در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. قرار داشتن چیزی را بر بالا یا روی چیزی می‌رساند:

کفشش را پوشید و کلاه بر سر گذاشت.

۲. در معنی لازم و واجب بودن امری:

بر شماست که در مقابل دشمنان ایستادگی کنید.

برایِ بیشتر در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. به معنی «به منظور»، «به سببِ»، «به جهت»:

برایِ دیدن شما آمدم.

۲. به معنی «از بهر»:

چیزی برایم باقی نمانده.

به، بیشتر در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱. برای نشان دادن انتها و پایان عملی در مکان و جز آن‌ها:

از تهران به قم با قطار رفتم. (عمل رفتن در قم پایان یافته است.)

۲. برای سوگند:

به خدا که وظیفه‌ام را درست انجام خواهم داد.

۳. برای نشان دادنِ مقابل بودنِ دو چیز:

پارچه را هر متری به پنجاه ریال خریدم.

۴. به معنی «نسبت به»، «در حقِ»:

شما به من لطف دارید.

۵. برای نشان دادن ظرفیّت:

به اتاق وارد شد.

بی، برای نفی و سلب به‌کار می‌رود:

روزها بی آب و نان به‌سر بردیم.

تا، وقتی حرف اضافه است که انتها و پایان چیزی را در زمان یا مکان برساند:

از خانه تا مدرسه پیاده رفتم.

تا هفته‌ی آینده کارها روبه‌راه می‌شود.

جز، برای استثنا و به معنی «غیرِ»، « اِلّا» و «مگر»:

کسی در مدرسه نبود جز سرایدار مدرسه.

چون، وقتی حرف اضافه است که به معنی «مانندِ» و «مثلِ» باشد:

دلیری چون او ندیده‌ام.

در، بیشتر در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. برای نشان دادن ظرفیّت زمان یا مکان:

یخ را در کاسه ریختم.

در روز سه بار غذا می‌خوریم.

۲. به معنی «در خصوصِ»، «درباره‌ی» و «در موضوعِ»:

در این قضیّه چه نظری دارید؟

مانندِ، برای نشان دادن شباهت و به معنی «مثلِ» و «چون»:

دانه‌های باران **مانندِ** مروارید به نظر می‌آمد.

مگر، برای استثنا و به معنی «جز»، «غیر از»:

همه خوابیدند **مگر** من که تا صبح بیدار ماندم.

یادآوری:

علاوه‌بر آنچه درباره‌ی معنی وکاربرد حرف‌های اضافه گفته شد به این نکته نیز باید توجّه داشت که برخی از فعل‌ها با حرف اضافه‌های مخصوصی به‌کار می‌روند تا «متمّم» بگیرند مثلاًگفته می‌شود «کمک کردن به کسی» نه «کمک کردن تا کسی» یا «با کسی» یا «از کسی». همچنین گفته می‌شود «مصاحبه کردن با کسی» نه «مصاحبه کردن از کسی» یا «به کسی» یا «بر کسی».

تمرین و پرسش

□ هر یک از حرف اضافه‌های زیر را در جمله یا عبارتی به‌کار ببرید:

از، اِلّا، اِلیٰ، با، بر، برای، بهر، بی، تا، جز، چون، در، سوایِ، غیرِ، مانندِ، مثلِ، مگر.

□ هر یک از حرف‌های زیر را در دو جمله به‌کار ببرید به‌طوری که در یک جمله حرف ربط و در دیگری حرف اضافه باشد:

تا، چون

□ در متن زیر، حرف‌های ربط و حرف‌های اضافه را مشخّص کنید:

خورشید و همه‌ی اجسامی که برگرد آن می‌چرخند منظومه‌ی شمسی را تشکیل می‌دهند. زمین هم یک سیّاره است. در منظومه‌ی شمسی دست‌کم هشت سیّاره‌ی دیگر نیز هست. ممکن است تعداد سیّارات بیش از این بوده باشد. ممکن است آن طرف پلوتون که دورترین سیّاره‌ای است که می‌شناسیم، سیّارات دیگری هم باشند. در منظومه‌ی شمسی همچنین صدها ستاره‌ی دنباله‌دار هست که از اجرام فلکی شگفت‌انگیزند و هر یک در دنبال خود دُمی دارند. در منظومه‌ی شمسی توده‌های بزرگی از شهاب‌ها نیز هست.

شش سیّاره از سیّارات منظومه‌ی شمسی ماه‌ها یا قمرهایی دارند. زمین فقط یک ماه دارد، ولی مشتری که بزرگترینِ سیّاره‌هاست دوازده ماه دارد.

□ بعضی از حرف‌های اضافه به صورت مخفّف به‌کار می‌روند. بنویسید مخفّف حرف اضافه‌های زیر چیست؟

از، چون، اگر.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۴۶. در عبارت زیر حرف اضافه‌ها کدام است؟

از همان درکه آمده‌ای بازگرد که من به تو نیازی ندارم.

الف) از، در، که　　ب) از، که، به　　پ) از، به　　ت) در، تو

۱۴۷. «اگر» و «از» به ترتیب چه حرف‌هایی هستند؟

الف) حرف ربط، حرف اضافه　　ب) حرف اضافه، حرف ربط

پ) هر دو حرف اضافه　　ت) هر دو حرف ربط

۱۴۸. از چهار ترکیب زیر کدام درست است؟

۱ـ «قرارگذاشتن با کسی»　　۲ـ «قاطی کردن چیزی را با چیزی»

۳ـ «دعا کردن از کسی»　　۴ـ «معامله کردن با کسی»

الف) ۱ و ۲ و ۴　　ب) هر چهار مورد درست است.

پ) ۱ و ۲ و ۳　　ت) ۱ و ۴

۴ـ حرف نشانه

حرف‌های نشانه، حرف‌هایی هستند که برای تعیین نقش کلمه در جمله می‌آیند. حرف‌های نشانه سه دسته‌اند: نشانه‌ی ندا، نشانه‌ی مفعول و نشانه‌ی موصوف و صفت؛ و آن‌ها به ترتیب به قرار زیرند:

ا (الف)، که به عنوان نشانه‌ی ندا به‌کار می‌رود. کلمه‌ای که این نشانه در آخر آن می‌آید نقش منادایی پیدا می‌کند:

خدایا!، پروردگارا!، دلا!

ای، مانند الف، نشانه‌ی نداست و در اوّل کلمه می‌آید و آن را منادا می‌کند:

ای خدا! ای برادر، ای آقا!

یا، مانند «الف» و «ای» نشانه‌ی نداست. (در اوّل اسم‌های خاصّ عربی):

یا رب! یا علی!، یا حسین!

را، نشانه‌ی مفعول است و کلمه یا گروهی که پیش از «را» می‌آید نقش مفعولی پیدا می‌کند:

کتاب را برداشتم. قلم شما را آوردم.

ـِ (کسره) که در آخر موصوف می‌آید نشانه‌ی اتّصاف است:

مدادِ خوب، کارِ بزرگ

یادآوری:

حرف نشانه‌ی موصوف در کلمه‌های مختوم به هایِ بیان حرکت، یِ تلفّظ می‌شود و به صورت «ء» یا «ی» نوشته می‌شود. نامهٔ طولانی، نامه‌ی محرمانه.

۵ـ نقش‌نمای اضافه

کسره‌ی آخر موصوف و مضاف را نقش‌نمای اضافه گویند؛ مانند کسره‌ی آخر کتاب و دوست در ترکیب‌های زیر:

کتابِ خوب، دوستِ ناصر

تمرین و پرسش

□ در جمله‌ها و شعرهای زیر حرف‌های نشانه را مشخّص کنید:

ای خدا تو خودت آگاهی، آنچه مصلحت است پیش آر.

یا رب سببی سازکه یارم به سلامت　　باز آید و برهاندم از بندِ ملامت

دلا چو غنچه شکایت زکارِ بسته مکن　　که بادِ صبح نسیمِ گره‌گشا دارد

□ نقش‌نمای اضافه را با ذکر دو مثال تعریف کنید.

□ پاسخ درست پرسش چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۴۹. در جمله‌ی زیر حرف‌های نشانه کدام است؟

خدایا ما را به راهِ راست هدایت کن!

الف) را، به　　ب) ا (در آخر خدایا)، را، به

پ) ا (در آخر خدایا)، را، کسره (در آخر راه)　　ت) را، به، کسره (در آخر راه)

بخش نهم

وندها (پیشوندها، پسوندها، میانوندها)

۱ـ تعریف، پیشوندها
۲ـ پسوندها
۳ـ میانوندها

۱ـ تعریف، پیشوندها

پیشوندها و پسوندها و میانوندها تکواژهایی معنی‌ساز هستند که معنی وکاربرد مستقل ندارند و به ترتیب بر سر یا پایان و یا میان تکواژها یا واژه‌ها یا گروه‌ها می‌آیند و مفهوم جدیدی به آن‌ها می‌بخشند و در بعضی از موارد، نوع دستوری آن‌ها را عوض می‌کنند. چنانکه اسم را به صفت یا صفت را به اسم تبدیل می‌کنند.
پیشوندها و پسوندها و میانوندها انواع بسیاری دارند و بعضی از آن‌ها در موارد متعدّد به کار می‌روند.

در اینجا معروفترین پیشوندها و پس از آن پسوندها و میانوندها را، به ترتیب الفبایی ذکر می‌کنیم.

پیشوندها

۱. بِ، در اوّل اسم می‌آید و صفت می‌سازد:

بِ + خرد ← بخرد یعنی خردمند، بِ + نام ← بنام یعنی نامی، مشهور.

در اوّل اسم و حاصل مصدر می‌آید و قید می‌سازد:

بِ + سرعت ← بسرعت، بِ + خوبی ← به‌خوبی

۲. با، در اوّل اسم می‌آید و صفت مرکّب می‌سازد:

با + ادب ← باادب، با + هوش ← باهوش

۳. باز، بر سر بن فعل و مشتقّات آن می‌آید و معنی «دوباره» و «از نو» می‌دهد:

باز + آمدن ← بازآمدن، باز + دید ← بازدید

۴. بر، در اوّل اسم می‌آید و صفت مرکّب می‌سازد:

بر + کنار ← برکنار، بر + قرار ← برقرار

در اوّل بن فعل و مشتقّات آن می‌آید و در معنی آن‌ها تغییراتی می‌دهد:

بر + آورد ← برآورد

۵. بی، بر سر کلمه‌ها می‌آید و صفت مرکّب منفی می‌سازد:

بی + گناه ← بی‌گناه، بی + خود ← بی‌خود

۶. در، در اوّل فعل و مشتقّات آن می‌آید و در معنی آن‌ها تغییراتی می‌دهد:

در + آمدن ← درآمدن، در + آمد ← درآمد، در + گیر ← درگیر

۷. فرا، در اوّل فعل و مشتقّات آن می‌آید و معنی آن‌ها را عوض می‌کند:

فرا + گرفتن ← فراگرفتن، فرا + خور ← فراخور

۸. فرو، در اوّل اسم می‌آید و صفت می‌سازد:

فرو + تن ← فروتن، فرو + مایه ← فرومایه

در اوّل بن فعل و مشتقّات آن می‌آید:

فرو + رفتن ← فرورفتن، فرو + گذار ← فروگذار

۹. لا، در اوّل اسم می‌آید و صفت مرکّب منفی می‌سازد:

لا + مذهب ← لامذهب، لا + علاج ← لاعلاج

۱۰. نَ، صفت مرکّب منفی می‌سازد:

نَ + سنجیده ← نسنجیده، نَ + فهم ← نفهم، نَ + دار ← ندار

۱۱. نا، در اوّل کلمه‌ی ساده و در میان کلمه‌های مرکّب می‌آید و صفت مرکّب منفی می‌سازد:

نا + کام ←ناکام، نا + درست ← نادرست، نا + حق‌شناس ← حق‌ناشناس.

۱۲. وا، در اوّل بن فعل و مشتقّات آن می‌آید:

وا + خواستن ← واخواستن، وا + خواست ← واخواست، وا + گیر ← واگیر.

۱۳. ور، در اوّل بن فعل و مشتقّات آن و جز آن‌ها می‌آید:

ور + رفتن ← وررفتن، ور + شکست ← ورشکست، ور + دست ← وردست.

۱۴. هم، در اوّل اغلب کلمه‌ها می‌آید و مفهوم مصاحبت و مشارکت را می‌رساند:

هم + کار ← همکار، هم + نشین ← همنشین، هم + دیگر ← همدیگر

تمرین و پرسش

□ به اوّل کلمه‌های زیر پیشوند مناسب بیاورید و کلمه‌های جدید بسازید و معنی کلمه‌های جدید را بنویسید:

نام، هنر، دید، ادب، مایه، سنجیده، جور، کلاس.

مثال: بِ + نام = بنام یعنی مشهور، کسی که همه او را می‌شناسند.

□ پیشوندها را در کلمه‌های مرکّب زیر مشخّص کنید:

بتندی، بازخرید، بی‌جهت، در رفته، فروکش، نادان، واگیر، همدرس.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:
در هر دسته از کلمه‌های مرکّب زیر پیشوندها به ترتیب کدامند؟

۱۵۰. فروتن، واخواست، نستوه، ورآمدن

الف) فرو، وا، نَ، ور ب) فرو، وا، نس، ور پ) فر، و، نس، و ت) فر، وا، نَ، ور

۱۵۱. بی‌خود، بازرسی، همسایه، بررسی.

الف) بی، با، همس، بَ ب) بَ، باز، هم، بر
پ) بی، با، همسا، بر ت) بی، باز، هم، بر

۲ـ پسوندها

۱. ا (آ)، در موارد زیر به‌کار می‌رود:
الف) به آخر صفت و اسم می‌آید و شبه‌جمله (صوت) می‌سازد: خوش + ا ← خوشا، خرّما، شگفتا، عجبا، دردا، دریغا.
ب) به آخر صفت می‌آید و اسم مصدر می‌سازد: پهنا، درازا، گرما.
پ) در آخر بن مضارع می‌آید و صفت فاعلی و جز آن می‌سازد: دانا، بینا، زیبا، خوانا، رها.
ت) در آخر فعل دعایی: بادا، مبادا.
ث) به آخر بن مضارع می‌پیوندد و صفت فاعلی می‌سازد: دان + ا ← دانا

۲. ار، در موارد زیر به‌کار می‌رود:
الف) اسم مصدر می‌سازد: دید + ار ← دیدار، گفتار، کردار
ب) صفت فاعلی می‌سازد: خواستار، خریدار، پرستار
پ) صفت مفعولی یا اسم می‌سازد: گرفتار، پدیدار، مردار

۳. آسا، پسوند شباهت است و صفت و قید می‌سازد:

برق + آسا ← برق‌آسا، پلنگ + آسا ← پلنگ‌آسا

۴. اک، به بن فعل می‌پیوندد و اسم می‌سازد:

خور + اک ← خوراک، پوش + اک ← پوشاک

۵. اگین (آگین)، به‌اسم می‌پیوندد و صفت می‌سازد:

عطر + آگین ← عطرآگین، عنبر + آگین ← عنبرآگین، زهر + آگین ← زهرآگین

۶. ان، بیشتر در موارد زیر به کار می‌رود:
الف) به بن مضارع فعل می‌پیوندد و صفت فاعلی می‌سازد:

لغزان، لرزان، دوان، روان

ب) مفهوم زمان را می‌رساند: بامدادان، سحرگاهان، شامگاهان

پ) اسم مصدر می‌سازد: آینه‌بندان، شیرینی‌خوران، آشتی‌کنان

۷. انه، برای شباهت و نسبت و لیاقت به‌کار می‌رود و صفت و قید می‌سازد:

دلیر + انه ← دلیرانه، استادانه، جسورانه، خردمندانه، مردانه، زنانه

۸. چه، به آخر اسم می‌آید و معنی «کوچکی» به آن می‌افزاید:

کتاب + چه ← کتابچه، باغچه، آلوچه، کوچه

۹. چی، پسوند ترکی است و برای نسبت به کار می‌رود و اغلب معنی فاعلی و شغلی می‌دهد:

انزلی + چی ← انزلیچی، توپچی، تماشاچی، هوچی، درشگه‌چی

۱۰. دان، پسوند «جا» و «مکان» است:

آتش + دان ← آتشدان، قلمدان، مرغدان، نمکدان

۱۱. سار، بیشتر به صورت پسوند مکان به‌کار می‌رود:

چشمه + سار ← چشمه‌سار، شاخسار، کوهسار

۱۲. سان، برای شباهت به‌کار می‌رود:

هم + سان ← همسان، پیلسان، ببرسان

۱۳. ستان، بیشتر پسوند مکان است:

بو + ستان ← بوستان، گلستان، هنرستان

۱۴. ـِ ش، به بن مضارع فعل می‌پیوندد و اسم مصدر می‌سازد:

خور + ش ← خورش، برش، دانش، پرش

۱۵. ـَ ک، بیشتر در موارد زیر به‌کار می‌رود:

الف) برای تصغیر اسم: مرغ + ـک ← مرغک، شاخک، شهرک

ب) برای تحقیر: مرد + ک ← مردک، و زنک

پ) برای دلسوزی و محبّت: طفلک، حیوانک

ت) برای تشبیه: عروسک، مخملک

ث) برای ساختن اسم: سرخک، زردک، دم جنبانک

۱۶. کده، پسوند مکان است:

می + کده ← میکده، دانشکده، آتشکده

۱۷. که، برای تحقیر و توهین به‌کار می‌رود:

مرد + که ← مردکه، زنکه

۱۸. گار، در موارد زیر به‌کار می‌رود:

الف) صفت فاعلی می‌سازد: آفرید + گار ← آفریدگار، کردگار، آموزگار

ب) نسبت را می‌رساند و اسم یا صفت می‌سازد: یادگار، روزگار، کامگار

۱۹. گان، به آخر اسم یا صفت شمارشی می‌پیوندد و نسبت را می‌رساند:

مهر + گان ← مهرگان، خدایگان، دهگان، صدگان

۲۰. گانه، به آخر صفت بیانی یا صفت شمارشی و یا صفت مبهم می‌پیوندد و نسبت را می‌رساند:

جدا + گانه ← جداگانه، دوگانه، سه‌گانه، چندگانه.

۲۱. گر، صفت فاعلی می‌سازد و مبالغه را می‌رساند:

حیله + گر ← حیله‌گر، دادگر، ستمگر، آرایشگر، رفتگر، برزگر

۲۲. گین، صفت می‌سازد و مبالغه را می‌رساند:

خشم + گین ← خشمگین، شرمگین، آزرمگین، اندوهگین

۲۳. لاخ، پسوند مکان است و بسیاری و فراوانی را می‌رساند:

سنگ + لاخ ← سنگلاخ، رود + لاخ ← رودلاخ، دیولاخ.

۲۴. ـُ م، پسوند صفت شمارشی ترتیبی و صفت پرسشی است:

دو + ـُ م ← دوم (دُوُم)، سوم (سه‌ام)، چهارم، چندم

۲۵. مان، بیشتر در موارد زیر به‌کار می‌رود:

الف) در آخر اسم می‌آید و اسم مرکّب می‌سازد: خان (= خانه) + مان ← خانمان، دودمان

ب) در آخر بن فعل می‌آید و اسم می‌سازد: زای + مان ← زایمان، سازمان، ساختمان

۲۶. مند، به آخر اسم می‌آید، صفت می‌سازد و دارا و صاحب بودن را می‌رساند:

دانش + مند ← دانشمند، خردمند، نیازمند، ارجمند

۲۷. مین، پسوند صفت شمارشی ترتیبی و صفت پرسشی و صفت مبهم است:

دو + مین ← دومین (= دوّمین)، چندمین، کدامین

۲۸. ناک، صفت می‌سازد و مبالغه را می‌رساند:

خشم + ناک ← خشمناک، دردناک، ترسناک

۲۹. نده، معمولاً به بن مضارع می‌پیوندد و صفت فاعلی می‌سازد:

دو + نده ← دونده، رونده، گیرنده، جوینده

۳۰. وار، صفت و قید می‌سازد:

امید + وار ← امیدوار، بزرگوار، شاهوار، دیوانه‌وار

۳۱. ور، صفت می‌سازد:

دانش + ور ← دانشور، پیشه‌ور، سخنور

۳۲. ـه (= کسره)، [در بعضی لهجه‌ها فتحه] که آن را های بیان حرکت می‌گویند، در موارد بسیار به کار می‌رود. از آن جمله است:

الف) به بن مضارع می‌پیوندد و اسم مصدر می‌سازد: نال + ـه ← ناله، گریه، پویه و مویه

ب) به بن مضارع و بندرت به بن ماضی می‌پیوندد و اسم آلت می‌سازد: ماله، تابه، دیده

پ) برای ساختن صفت و قید به صفت‌های شمارشی و مبهم و موصوف آن‌ها می‌پیوندد: یکشبه، دو روزه، همه‌کاره

ت) برای رساندن شباهت به اسم می‌پیوندد و اسم جدید می‌سازد: دندانه، دهانه، گوشه، دماغه

ث) از صفت، اسم می‌سازد: زرده، سبزه، هفته

۳۳. ی، در موارد متعدّد به کار می‌رود. از آن جمله است:

الف) برای نسبت و ساختن صفت و اسم و جز آن‌ها: تهران + ی ← تهرانی، کوهی، جنگی، دوّمی، آبی (آب‌فروش)، زیرسیگاری، آسمانی (رنگ)

ب) برای ساختن حاصل مصدر: خوبی، مردی، مهربانی، منی و مایی

پ) برای نکره ساختن اسم: بقّالی مرغی داشت.

ت) برای بیان یکی بودن اسم: پارچه، متری صد تومان

ث) برای ساختن صفت لیاقت: دیدنی، نوشتنی، گفتنی

۳۴. ـِ یّت، اسم و اسم مصدر می‌سازد:

روحانی + یّت ← روحانیّت، حسّاسیّت، مشروطیّت

۳۵. ین، صفت نسبی می‌سازد:

زر + ین ← زرّین، سیمین، راستین

۳۶. ینه، صفت نسبی می‌سازد: زر + ینه ← زرّینه، سیمینه، پشمینه

۳ـ میانوندها

الفاظی راکه در میان کلمه‌های مرکّب می‌آیند، برخی میانوند نامیده‌اند؛ مانند «ا» و «وا» در واژه‌های زیر:

سراسر، لبالب، بناگوش، جورواجور

تمرین و پرسش

□ وندها را تعریف کنید.

□ با هر یک از پسوندهای زیر، یک یا چند کلمه‌ی جدید بسازید و معنی کلمه‌های جدید را بنویسید:

آسا، آگین، انه، چه، چی، دان، سان، ستان، کده، گار، گان، گر، گین، مند، ناک، وار، ور

□ پسوندها را درکلمه‌های زیر مشخّص کنید:

درازا، جویا، نوشتار، مشگ‌آگین، دوان، پسرانه، شکارچی، هندوستان، آتشکده، کارگر، اندوهگین، سوزناک، ماله، هیچکاره، مشهدی.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

در هر دسته ازکلمه‌های مرکّب زیر پسوندها را به ترتیب مشخّص کنید:

۱۵۲. خوانا، پوشاک، سوزناک، شهرک

الف) ا، ناک، اک، ـَک
ب) ا، اک، ناک ـَک
پ) نا، ناک، آک، ک
ت) نا، اک، ناک، ـَک

۱۵۳. مشگ‌آگین، بوستان، همسان، رساننده

الف) آگین، تان، سان، نده
ب) آگین، تان، ان، نده
پ) آگین، سِتان، ان، ـَ نده
ت) آگین، سِتان، سان، ـَ نده

۱۵۴. از تکواژهای زیرکدام پسوند وکدام پیشوند است؟

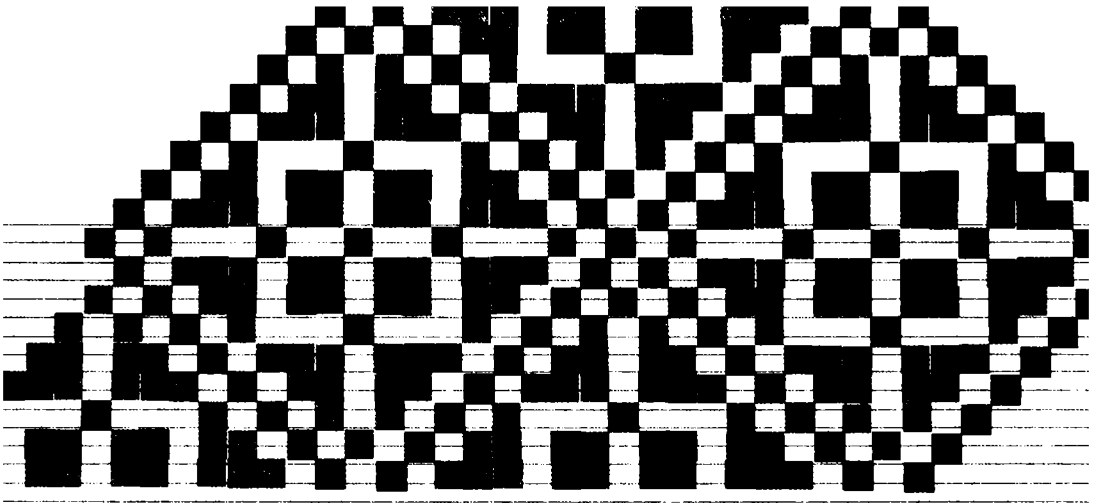
۱ـ با، ۲ـ باز، ۳ـ آگین، ۴ـ فرا، ۵ـ فرو، ۶ـ آسا، ۷ـ دان، ۸ـ سار، ۹ـ مند، ۱۰ـ ستان

الف) با، باز، فرا، فرو، پیشوند و آگین، آسا، دان، مند، با، پسوند.

ب) با، آگین، باز، مند، پیشوند و آسا، دان، مند، ستان، فرا، پسوند

پ) باز، فرا، فرو، ستان، پیشوند و آگین، آسا، دان، سار، مند، ستان، پسوند

ت) با، باز، فرا، فرو، پیشوند و آگین، آسا، دان، سار، مند، ستان، پسوند



بخش دهم

جمله

۱ـ نهاد و گزاره

۲ـ ارکان جمله

۳ـ اقسام جمله (۱)

۴ـ اقسام جمله (۲)

۵ـ اقسام جمله (۳)

۶ـ حذف در اجزای جمله (۱)

۷ـ حذف در اجزای جمله (۲)

۱ـ نهاد و گزاره

هر جمله از دو بخش جدا و مستقل تشکیل می‌شود:

۱ـ نهاد، اسم یا گروه اسمی که درباره‌ی آن، خبر می‌دهیم.

۲ـ گزاره، خبری که در مورد نهاد داده می‌شود.

در جمله‌ی **نسیم می‌وزد**؛ نسیم، نهاد است که درباره‌ی آن گفتگو کرده‌ایم؛ و **می‌وزد**، **گزاره**، یعنی خبری است که درباره‌ی نسیم داده شده است.

هسته‌ی نهاد، اسم یا گروه اسمی است و **هسته‌ی گزاره**، **فعل** یا گروه فعلی. هر یک از **نهاد و گزاره** علاوه بر هسته، وابسته یا وابسته‌هایی نیز می‌توانند داشته باشند و بدین‌ترتیب، جمله را از حیث **نهاد و گزاره** چهار دسته می‌توان شمرد:

۱. نهاد و گزاره هر دو هسته‌ی تنها:

دانشجو	آمد.
نهاد	گزاره

۲. نهاد، هسته و وابسته، گزاره، هسته‌ی تنها:

دانشجوی رشته‌ی تاریخ	آمد.
نهاد	گزاره

۳. نهاد، هسته‌ی تنها، گزاره، هسته‌ی همراه وابسته:

دانشجو	از دانشگاه به خانه آمد.
نهاد	گزاره

۴. نهاد و گزاره، هر دو با هسته به اضافه‌ی وابسته:

دانشجویان رشته‌ی تاریخ	از دانشگاه به خانه آمدند.
نهاد	گزاره

در هر چهار جمله‌ی بالا، **هسته‌ی گروه اسمی و نهاد**، **دانشجو** (دانشجویان) است و **هسته‌ی گروه فعلی و گزاره**، آمد (آمدند) است.

۲ـ ارکان جمله

همه‌ی اجزای جمله از حیث نقش و ارزش، یکسان نیستند. در میان آن‌ها دو یا سه جزء هستند که ساختمان جمله بر آن‌ها استوار است و اگر آن‌ها نباشند ساختمان جمله از هم می‌پاشد و جمله، جمله بودن خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند پیام و مفهومی را ابلاغ کند؛ این جزء‌ها را **ارکان جمله** می‌نامند.

جمله‌هایی که با فعل ناگذر (غیراسنادی) ساخته می‌شوند، دو رکن دارند:

۱ـ نهاد (مسندٌالیه = فاعل) **۲ـ فعل:**

آمد.	ابراهیم
فعل	نهاد

جمله‌هایی که با فعل اسنادی (عامّ، ربطی) ساخته می‌شوند، سه رکن دارند:

۱ـ نهاد ۲ـ مسند ۳ـ فعل اسنادی:

است.	باهوش	ابراهیم
فعل اسنادی	مسند	نهاد

جمله‌هایی که با فعل گذرا ساخته می‌شوند نیز سه رکن دارند:

۱ـ نهاد ۲ـ مفعول ۳ـ فعل:

خرید.	کتاب	ابراهیم
فعل	مفعول	نهاد

اکنون به سه جمله‌ی زیر توجّه کنید:

۱ـ ابراهیم امروز صبح زود با اتوبوس به مسافرت رفت.

۲ـ ابراهیم روز شنبه کتاب تاریخ ایران باستان را از کتابفروشی خرید.

۳ـ فیلم تازه‌ی سینماچهر بسیار دیدنی است.

جمله‌ی نخست، از ۹ واژه و جمله‌ی دوّم از ۱۱ واژه و جمله‌ی سوّم از ۷ واژه تشکیل شده است و ارکان جمله‌ی نخست عبارتند از: دو واژه‌ی «ابراهیم» و «رفت»، و ارکان جمله‌ی دوّم عبارتند از: سه واژه‌ی «ابراهیم» و «کتاب» و «خرید»، و ارکان جمله‌ی سوّم عبارتند از: «فیلم» و «دیدنی» و «است».

اگر همه‌ی اجزای جمله‌ی اوّل را جز دو رکن آن، و همه‌ی اجزای جمله‌ی دوّم و سوّم را جز سه رکن آن‌ها حذف کنیم نارسایی و خللی در مفهوم جمله پدید نمی‌آید:

ابراهیم رفت.

ابراهیم کتاب خرید.

فیلم دیدنی است.

امّا اگر یکی از ارکان آن سه جمله حذف شود مفهوم جمله ناقص و نارسا می‌شود و گروه واژه‌های باقی مانده، دیگر جمله نیستند؛ اکنون از جمله‌ی اوّل، فعل (رفت) و از جمله‌ی دوّم، مفعول، یعنی (کتاب) و از جمله‌ی سوّم نهاد (یعنی فیلم) را حذف می‌کنیم. سه گروه واژه به شرح زیر می‌ماند که هیچ‌یک معنی و پیام کاملی را نمی‌رسانند؛ پس جمله نیستند:

ابراهیم امروز صبح زود با اتوبوس به مسافرت؟

ابراهیم؟ خواند.

؟ تازه‌ی سینماچهر بسیار دیدنی است.

و اگر جمله‌ها را از دیدگاهی دیگر بررسی کنیم، خواهیم دید که در زبان فارسی و نیز در زبان‌های دیگر، جمله‌ها از طرح‌های خاصّی پیروی می‌کنند. به سخن دیگر، قالب‌هایی در ذهن گویندگان هر زبان هست که واژه‌ها در آن‌ها چیده می‌شود و جمله‌ها به‌وجود می‌آیند. مثلاً در زبان فارسی یکی از ساده‌ترین قالب‌ها این است:

نهاد + مسند + فعل اسنادی

در این قالب هر چندتا در مربع اوّل، اسم، در مربع دوّم، صفت یا اسم و در مربع سوّم، فعل اسنادی بگذاریم، جمله‌های گوناگونی ساخته خواهند شد. در زبان فارسی برای سخن در حدود هشت قالب وجود دارد که تفصیل آن‌ها را درکتاب دستور زبان فارسی ۲ خواهید خواند.

جایگاه و ترتیب اجزای جمله

هر یک از ارکان و اجزای جمله، جایگاه خاصّی دارد؛ چنانکه:

۱. **نهاد**، معمولاً در آغاز جمله می‌آید:

خاطره در امتحان نهایی شاگرد اوّل شد.

۲. **فعل**، همیشه در پایان جمله می‌آید خواه فعل تام باشد خواه فعل اسنادی:

فاطمه از مسافرت **برگشت**.

طاهره باهوش **است**.

۳. **مسند**، پس از نهاد و پیش از فعل اسنادی جای دارد و اگر جمله دارای قید یا متمّم هم باشد، مسند پس از آن‌ها می‌آید:

هوا **گرم** است.

هوا بسیار **گرم** است.

هوا امروز در تمام ایران **گرم** است.

۴. **مفعول**، معمولاً پس از نهاد (فاعل) و پیش از فعل می‌آید:

فاطمه **توپ** را برد.

طاهره **کتابی** خرید.

۵. **متمّم**، پس از نهاد و پیش از فعل و مسند می‌آید:

تقی **به مسجد** رفت.

نقی **از تقی** کوچکتر است.

اگر جمله، هم مفعول داشته باشد و هم متمّم، آن دو بیشتر به صورت زیر در جمله قرار می‌گیرند:

الف) اگر مفعول با را همراه باشد معمولاً پیش از متمّم می‌آید:

مجید **کتاب را** از کتابخانه گرفت.

حمید **قلم را** به سعید داد.

ب) اگر مفعول همراه ی باشد معمولاً هم پیش از متمّم می‌تواند بیاید و هم پس از آن:

مجید **کتابی** از کتابخانه گرفت = مجید از **کتابخانه کتابی** گرفت.

پ) مفعول وقتی که با را و ی همراه نیست معمولاً پس از متمّم قرار می‌گیرد:

مجید از **کتابخانه کتاب** گرفت.

حمید از **فروشگاه کیف** خرید.

۶. **منادا**، معمولاً در آغاز جمله و پیش از نهاد می‌آید:

خدایا! خودت ستمگران و زورگویان را مغلوب و منکوب گردان.

۷. **صفت**، معمولاً صفت بیانی پس از موصوف خود می‌آید و صفت‌های اشاره و پرسشی و جز آن پیش از موصوف؛ و هر یک از آن‌ها همراه موصوف خود و به حکم نقش و جایگاه آن در جمله مقامی می‌یابند:

کتاب **خوب**، بهترین دوست است.

سعید دیروز **این** کتاب را به من داد.

← بخش صفت (کاربرد صفت‌ها)

۸. **قید**، معمولاً جای قید در اوایل جمله است؛ چنانکه:

الف) قیدهای مکان، کمیّت (مقدار)، کیفیّت، حالت، ترتیب، پرسش و تصدیق اغلب پس از نهاد می‌آیند:

ناصر **همه‌جا** کتابی همراه دارد.

نادر **خیلی** باهوش است.

طاهر **خوب** سخنرانی می‌کند.

صادق **غمگین** نشسته بود.

حسین **کجا** رفته است؟

حسین **حتماً** به کتابخانه رفته است.

ب) قیدهای زمان و تردید معمولاً هم پیش از نهاد می‌آیند و هم پس از آن:

امروز هوا سرد است.

هوا امروز سرد است.

مهدی شاید امتحان ندهد.

شاید مهدی امتحان ندهد.

پ) قیدهای تمنّا و تأسّف و تحسین و مسرّت معمولاً پیش از نهاد جای دارند:

کاش همه بر ضد ستم و زور برخیزند.

متأسفانه همه، قدر نعمت آزادی را نمی‌دانند.

خوشا شهیدانی که در راه ایمان و وطن خویش جان باخته‌اند.

یادآوری:

ترتیب بالا علاوه‌بر اینکه در شعر بنا به ضرورت وزن و قافیه بر هم می‌خورد، در زبان محاوره و در زبان بسیاری از استادان و نویسندگان قدیم و جدید نیز گاهی به خاطر اینکه روی یکی از اجزای جمله، تکیه و تأکید خاصّی دارند و گاه به دلایل دیگر یا از روی تفنّن و یا بی‌اعتنایی، برهم می‌خورد و اجزا و ارکان، پس و پیش می‌آیند. اینک چند نمونه از این کاربردها:

بسی می‌وزد مشکبو بادها   که ما رفته باشیم از یادها

عابدی را پادشاهی[۱] طلب کرد.

سعدی (گلستان)

دَرِ کعبه، دری است از چوب ساج، به دو مصراع.

ناصرخسرو (سفرنامه، ص ۱۴۰)

بازگردیم به تاریخ.

آل احمد (غرب‌زدگی، ص ۵۴)

این است آغاز و پایان کار عطّار.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۱۸۰)

این مرد کوچک اندام در این داستان اعجوبه‌ای است مظهر دلیری و جوانمردی.

یوسفی (دیداری با اهل قلم، ص ۲۲۳)

تمرین و پرسش

□ ارکان جمله را تعریف کنید و بنویسید جمله از حیث تعداد ارکان چندگونه است.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها جمله دو رکن داشته باشد.

۱. در این جمله، سعدی روی «عابد» که مفعول است تکیه دارد، از این‌رو آن را بر «پادشاه» که نهاد است مقدّم داشته است.

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها جمله سه رکن داشته باشد.
□ جایگاه نهاد و فعل را در جمله بنویسید.
□ پنج جمله بنویسید که در هر یک از آن‌ها یکی از قیدهای زمان، مکان، کیفیّت، کمیّت و تأسّف به ترتیبی که گفته شد در جای خود بیایند.
□ وقتی جمله هم مفعول دارد و هم متمّم؛ جایگاه آن دو، نسبت به هم در جمله چگونه است؟ برای هر یک از حالات آن‌ها سه جمله بنویسید.
□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۵۵. ارکان جمله‌ی زیر کدام است؟
ملّت ایران، تاریخ و سرگذشت شگفت‌انگیزی دارد.

الف) تاریخ، دارد　　ب) ملّت، دارد
پ) ملّت، تاریخ، دارد　　ت) ملّت، ایران، تاریخ

۱۵۶. جایگاه قیدهای مکان و تمنّا و کیفیّت و تأسّف در جمله کجاست؟
الف) قید مکان پس از نهاد ـ بقیه پیش از آن
ب) هر چهار قید پس از نهاد
پ) مکان و کیفیّت پس از نهاد ـ تمنّا و تأسّف پیش از آن
ت) هر چهار قید پیش از نهاد

۱۵۷. ترتیب جایگاه منادا و فعل و مفعول و نهاد را در جمله بنویسید:
الف) منادا، نهاد، مفعول، فعل　　ب) نهاد، منادا، مفعول، فعل
پ) مفعول، نهاد، منادا، فعل　　ت) منادا، نهاد، فعل، مفعول

۳ـ اقسام جمله (۱)

جمله را از جهات گوناگون می‌توان تقسیم‌بندی کرد. تقسیم‌بندی‌های مهمّ جمله به قرار زیر است:

اقسام جمله از حیث مفهوم و چگونگی بیان

جمله را از حیث طرز بیان و چگونگی رساندن پیام می‌توان چهار دسته کرد:

خبری، پرسشی، عاطفی، امری

۱ـ جمله‌ی خبری، جمله‌ای است که به‌وسیله‌ی آن از واقع شدن کاری یا بودن و پذیرفتن حالتی به صورت مثبت یا منفی خبر می‌دهیم:

داوود آمد.　　داوود نیامد.

محمود شاید امتحان رانندگی بدهد.　　محمود شاید امتحان رانندگی ندهد.

دارا غایب است. دارا غایب نیست.

هوا گرم شد. هوا گرم نشد.

۲ـ جمله‌ی پرسشی، جمله‌ای است که به وسیله‌ی آن درباره‌ی امری پرسش به عمل می‌آید:

حال شما چطور است؟

شما به مسافرت نمی‌روید؟

صالح کجاست؟

۳ـ جمله‌ی عاطفی، جمله‌ای است که یکی از عواطف انسانی مانند شادی، اندوه، تعجّب، تحسین، و جز آن‌ها را برساند.

خوشا روزی که با هم می‌نشستیم!

افسوس که گلرخان فراموش شدند!

عجب گل زیبایی!

شما چه‌قدر خوش ذوق هستید!

آفرین بر دست و بر بازوی او!

ای‌کاش همه، قدر آزادی را بدانند!

۴ـ جمله‌ی امری، جمله‌ای است که با آن، انجام دادن کاری یا داشتن و پذیرفتن صفت و حالتی به صورت مثبت یا منفی خواسته می‌شود:

کتابت را بردار.

مؤدّب باشید.

آرام شو.

هیاهو نکنید.

عصبانی نشوید.

جمله‌ی دستورمند (جمله‌ی مستقیم)، جمله‌ی نادستورمند (جمله‌ی غیرمستقیم)

جمله از حیث نظم دوگونه است: دستورمند (مستقیم)، نادستورمند (غیرمستقیم، مقلوب)

۱ـ جمله‌ی مستقیم یا دستورمند، جمله‌ای است که در آن، اجزا و ارکان، نظم طبیعی و جایگاه مخصوص خود را داشته باشند:

هادی دیروز ما را به خانه‌ی خود دعوت کرد.

مهدی شاید نتواند امتحان ریاضی بدهد.

ای خوش آن بینا که روزی دست نابینا گرفت!

۲ـ جمله‌ی غیرمستقیم یا نادستورمند، جمله‌ای است که در آن، نظم طبیعی جمله بر هم خورده و اجزا و ارکان در جای خاصّ خویش نیامده باشند:

دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلّت کوران. **سعدی (گلستان)**

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند   جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

حافظ

گلستان از لحاظ نویسندگی اثری ممتاز است و قابل توجّه.

یوسفی (دیداری با اهل قلم، ص ۲۷۲)

در هیچ یک از شواهد بالا جمله‌ها نظم طبیعی ندارند و ترتیب اجزا و ارکان جمله‌ها بر هم خورده است و ما اگر بخواهیم آن‌ها را به صورت جمله‌های مستقیم و طبیعی امروزی درآوریم می‌توانیم چنین جمله‌هایی داشته باشیم:

تربیت ستوران و آینه‌داری در محلّت کوران دریغم آمد.

جانا نصیحت گوش کن که (زیرا که) جوانان سعادتمند، پند پیر دانا را از جان دوست‌تر دارند.

گلستان از لحاظ نویسندگی اثری ممتاز و قابل توجّه است.

تمرین و پرسش

□ برای هر یک از جمله‌های خبری و پرسشی و امری و تعجّبی چهار مثال بنویسید.

□ پنج جمله‌ی مستقیم بنویسید که در آن‌ها نهاد و مسند و مفعول و متمّم و یکی از قیدهای زمان، تأسّف، مکان، حالت و یا کیفیّت به‌کار رفته باشد.

□ جمله‌ها و شعرهای زیر را به‌صورت جمله‌های مستقیم امروزی در بیاورید:

درویشی را ضرورتی پیش آمد. کسی گفت: فلان، نعمتی دارد بیقیاس. . .
گفت: من او را ندانم. گفت: مَنت رهبری کنم.

نبیند مدّعی جز خویشتن را   که دارد پرده‌ی پندار در پیش
گرت چشم خدابینی ببخشند   نبینی هیچ‌کس عاجزتر از خویش
به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر   به‌بند و دانه نگیرند مرغ دانا را
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق   ثبت است بر جریده‌ی عالم، دوام ما
چگونه باز کنم بال در هوای وصال   که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۵۸. مصراع زیر از حیث مفهوم و چگونگی بیان چگونه جمله‌ای است:

افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند.

الف) جمله‌ی مستقیم　　ب) جمله‌ی غیرمستقیم

پ) جمله‌ی پرسشی　　ت) جمله‌ی عاطفی

۱۵۹. کدام‌یک از جمله‌های زیر می‌تواند جمله‌ی مستقیم برای مصراع زیر محسوب شود؟

گل بیخار میسّر نشود در بستان.

الف) میسّر نمی‌شود که گلی در بستان بیخار باشد.

ب) گل بیخار در بستان میسّر نمی‌شود.

پ) در بستان گل بیخار میسّر نمی‌شود.

ت) گلی که بیخار نباشد در بستان میسّر نشود.

۱۶۰. جمله‌ی زیر چگونه جمله‌ای است؟

شما تکالیف خود را خوب انجام بدهید.

الف) امری　　ب) خبری　　پ) پرسشی　　ت) مقلوب

۴ـ اقسام جمله (۲)

جمله‌ی فعلی، جمله‌ی اسنادی، جمله‌ی بی‌فعل

جمله از حیث فعل سه‌گونه است: **جمله‌ی فعلی، جمله‌ی اسنادی، جمله‌ی بی‌فعل**.

۱ـ جمله‌ی فعلی، جمله‌ای است که با فعل تام (غیراسنادی) ساخته شده باشد:

ماه	تابید.	ماه	دیده شد.
نهاد	فعل تام	نهاد	فعل تام

من	داستان را	خواندم.	داستان	خوانده	شد.
نهاد		فعل تام	نهاد		فعل تام

۲ـ جمله‌ی اسنادی، جمله‌ای است‌که با فعل اسنادی (ربطی) ساخته شده باشد، به عبارت دیگر مسند آن صفت یا کلمه‌ی دیگری باشد که به وسیله‌ی فعل اسنادی به نهاد نسبت داده شود:

امین	مؤدّب	است.	فردا	شنبه	است.
نهاد	مسند	فعل اسنادی	نهاد	مسند	فعل اسنادی

امید	شما	هستید؟
نهاد	مسند	فعل اسنادی

۳ـ جمله‌ی بی‌فعل، جمله‌ای است که در ظاهر فعل ندارد؛ ولی از حیث ژرف‌ساخت، دارای فعل تام یا اسنادی بوده و فعل آن‌ها به قرینه‌ی لفظی یا معنوی و یا به حکم عرف زبان حذف گردیده است.[۱]

به جمله‌های زیر توجّه کنید:

که آمد؟ ← علی... (یعنی علی آمد.)

ایستادن ممنوع! (یعنی ایستادن ممنوع است.)

خبردار! (یعنی خبردار بایستید.)

به راست راست! (یعنی بسوی راست برگردید.)

جمله‌ی ساده، جمله‌ی مرکّب

جمله، از حیث ساختمان دوگونه است: **ساده**، **مرکّب** (آمیخته)

۱ـ جمله‌ی ساده، جمله‌ای است که در آن تنها یک فعل به‌کار رفته باشد:

اسد **خوابید**.

احمد صبح زود پیش از طلوع آفتاب از خواب بیدار **شد**.

۲ـ جمله‌ی مرکّب، جمله‌ای است که در آن بیش از یک فعل به‌کار رفته باشد؛ به عبارت دیگر از یک هسته (جمله‌ی پایه) و یک یا چند وابسته (جمله‌ی پیرو) تشکیل یابد:

۱ـ به درماندگان **یاری کن** تا خدا یار و مددکارت **باشد**.

۲ـ همین که به خانه **رسیدم**، مهمانان **آمدند**.

۳ـ اگر مرخصی **بدهند** و پیش‌آمدی **نشود** هفته‌ی آینده به مسافرت **خواهم رفت**.

در جمله‌ی اوّل دارای دو فعل است و جمله‌ی سوّم دارای سه فعل.

جمله‌ی هسته (پایه)، جمله‌ی وابسته (پیرو)

جمله‌های ساده‌ای که جمله‌ی مرکّب را تشکیل می‌دهند از حیث استقلال معنی و وابستگی یکی به دیگری بر دوگونه‌اند: **جمله‌ی هسته (پایه)**، **جمله‌ی وابسته (پیرو)**.

۱ـ جمله‌ی هسته یا پایه، جمله‌ی ساده‌ای است که در جمله‌ی مرکّب می‌آید و اغلب منظور اصلی گوینده یا نویسنده را در بردارد و قابل تأویل به مصدر یا صفت نیست.

۲ـ جمله‌ی وابسته یا پیرو، جمله‌ی ساده‌ای است که در جمله‌ی مرکّب همراه جمله‌ی پایه می‌آید و وابسته و پیرو آن است؛ یعنی مفهومی از قبیل شرط و زمان و علّت و نتیجه و جز آن را به مفهوم جمله‌ی پایه

۱. رجوع شود به بخش «حذف در اجزای جمله»، ص ۲۱۱ تا ۲۱۸.

می‌افزاید. جمله‌ی پیرو خود معنی کاملی ندارد و جمله‌ی ناقصی است که جمله‌ی پایه، معنی آن را کامل می‌کند. جمله‌ی پیرو، قابل تأویل به مصدر یا صفت است.

اکنون مثال‌هایی را که برای جمله‌ی مرکّب آورده بودیم، تکرار و بررسی می‌کنیم:

۱ـ به درماندگان یاری کن تا خدا یار و مددکارت باشد.

۲ـ همین که به خانه رسیدم، مهمانان آمدند.

۳ـ اگر مرخصی بدهند و پیش‌آمدی نشود، هفته‌ی آینده به مسافرت خواهم رفت.

در جمله‌ی نخست، غرض اصلی طلب یاری کردن به درماندگان است:

به درماندگان یاری کن.

و جمله‌ی «تا خدا یار و مددکارت باشد.» علّت و نتیجه‌ی این امر را بیان می‌دارد.

در جمله‌ی دوّم، غرض اصلی گوینده، بیان آمدن مهمانان است:

مهمانان آمدند.

و جمله‌ی «همین که به خانه رسیدم.» زمان آمدن مهمانان را می‌رساند.

در جمله‌ی سوّم، غرض اصلی گوینده، بیان به مسافرت رفتن است:

هفته‌ی آینده به مسافرت خواهم رفت.

و در جمله‌ی «اگر مرخصی بدهند» و «. . .پیش‌آمدی نشود» هر دو شرط این امر یعنی «به مسافرت رفتن» را بیان می‌دارند.

پس سه جمله‌ی زیر:

۱ـ به درماندگان یاری کن.

۲ـ مهمانان آمدند.

۳ـ هفته‌ی آینده به مسافرت خواهم رفت.

که بار مفهوم و غرض اصلی گوینده یا نویسنده را در بر دارند، **جمله‌ی پایه**، و چهار جمله‌ی زیر:

۱ـ تا خدا یار و مددکارت باشد.

۲ـ همین که به خانه رسیدم.

۳ـ اگر مرخصی بدهند.

۴ـ پیش‌آمدی نشود.

که مفهوم علّت و زمان و شرط بر مفهوم جمله‌ی پایه می‌افزایند، **جمله‌ی پیرو** یا وابسته هستند.

تشخیص جمله‌ی پایه از پیروـ از راه‌های زیر جمله‌ی پایه را از پیرو می‌توان بازشناخت:

الف) همان‌طوری که گفتیم، آن جمله که منظور اصلی گوینده را دارد، **معمولاً جمله‌ی پایه** است و آن دیگری **جمله‌ی پیرو**.

ب) جمله‌ی پیرو معمولاً همراه یکی از حروف ربط از قبیل تا، همین‌که، اگر، که، زیراکه و جز آن‌هاست؛ چنانکه در سه مثال گذشته جمله‌های پیرو به‌ترتیب حروف ربط «تا» و «همین که» و «اگر» را به همراه داشتند.

پ) چنانکه اشاره شد و به دنبال همین مبحث نیز می‌آید، جمله‌ی پیرو معمولاً جمله‌ی ناقص است؛ در صورتی که جمله‌ی پایه، جمله‌ای کامل و مستقل است.

ت) جمله‌ی پیرو همیشه قابل تأویل به مصدر یا صفت بیانی است:

همین‌که به خانه رسیدم مهمانان آمدند. ← در حین به خانه رسیدن من مهمانان آمدند. (تأویل به مصدر)

مردی که می‌گذرد معلّم ماست. ← مرد گذرنده معلّم ماست. (تأویل به صفت)

یادآوری ۱:

اگر جمله‌ی وابسته مفهوم شرط را برساند آن را **جمله‌ی شرط**؛ و جمله‌ی هسته‌ای را که همراه آن می‌آید **جمله‌ی جزای شرط** یا **جواب شرط** می‌نامند:

اگر بخوانی	در امتحان موفق می‌شوی.
جمله‌ی شرط	جزای شرط (جواب شرط)

یادآوری ۲:

جمله‌ی وابسته هم می‌تواند پیش از جمله‌ی هسته بیاید و هم پس از آن:

اگر فرصت داشته باشم،	شعر بهار را می‌خوانم.
جمله‌ی وابسته	جمله‌ی هسته

به کتابخانه رفتم،	شعر بهار را بخوانم.
جمله‌ی هسته	جمله‌ی وابسته

تمرین و پرسش

□ برای هر یک از جمله‌های فعلی و اسنادی و بی‌فعل پنج مثال بنویسید.

□ برای هر یک از جمله‌های ساده و مرکّب شش مثال بنویسید و در آن‌ها جمله‌های پایه و پیرو را مشخّص کنید.

□ در جمله‌ها و شعرهای زیر، جمله‌های ساده و مرکّب را مشخّص کنید و در هر جمله‌ی مرکّبی، جمله‌ی پایه و پیرو آن را نیز تعیین نمایید:

هر آدم هوشیاری که به دیده‌ی دقّت بنگرد، فاصله‌ی گفتارها و کردارها را درمی‌یابد.

حق گرفتنی است، اگرچه حریف زورمند و خونخوار باشد.

به سالن ورزش رفتم که مسابقه را تماشا کنم، ولی تمام شده بود.

گر از این منزل ویران به سوی خانه روم — دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم — چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد — من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۶۱. عبارت زیر از چند جمله‌ی ساده و مرکّب و چند جمله‌ی پایه و پیرو تشکیل شده است؟

اگر برادرم را راضی کنم که با من بیاید فردا به مسافرت خواهم رفت.

الف) یک جمله‌ی مرکّب که دو جمله‌ی پیرو و یک جمله‌ی پایه دارد.

ب) یک جمله‌ی مرکّب از یک پایه و یک پیرو + یک جمله‌ی ساده

پ) سه جمله‌ی ساده و مرکّب

ت) دو جمله‌ی مرکّب از یک پایه و یک پیرو

۱۶۲. جمله‌ی زیر چگونه جمله‌ای است؟

دوستانم پیش از من فیلم ده فرمان را دیده بوده‌اند.

الف) جمله‌ی خبری و غیرمستقیم و فعلی و ساده — ب) جمله‌ی مستقیم و اسنادی و ساده و پایه

پ) جمله‌ی خبری و مستقیم و فعلی و مرکّب — ت) جمله‌ی خبری و مستقیم و فعلی و ساده

۱۶۳. کدام‌یک از جمله‌های زیر از حیث مفهوم درست است؟

الف) جمله‌ی اسنادی سه رکن دارد و جمله‌ی فعلی دو رکن.

ب) جمله‌ی فعلی سه رکن دارد و جمله‌ی اسنادی دو رکن.

پ) ممکن است هر یک از جمله‌های اسنادی و فعلی دو یا سه رکن داشته باشند.

ت) جمله‌ی مرکّب سه رکن دارد.

۵ـ اقسام جمله (۳)

جمله‌ی مستقل (کامل)، جمله‌ی ناقص

جمله از حیث داشتن پیام و مفهوم مستقل دوگونه است: **جمله‌ی مستقل یا کامل**، **جمله‌ی ناقص**.

۱ـ **جمله‌ی مستقل یا کامل**، جمله‌ای است که به تنهایی مفهوم و پیامی روشن و کامل دارد:

پیکار با فساد و بیداد و استبداد، وظیفه‌ی هر انسان آزاده است.

عالم بی‌عمل درخت بی‌ثمر است.

۲ـ جمله‌ی ناقص، جمله‌ی ساده‌ای است که به تنهایی مفهوم روشن و رسایی ندارد؛ مانند جمله‌های پیرو. همه‌ی جمله‌های پیرو ناقصند.

← جمله‌ی پیرو

جمله‌ی مثبت، جمله‌ی منفی

۱ـ جمله‌ی مثبت، جمله‌ای است که وقوع امری یا داشتن و پذیرفتن حالتی را خبر دهد و یا طلب کند:

زهرا به مدرسه رفت.

زهرا کوشاست.

زهرا مریض شد.

درست را بخوان.

ساکت شو.

۲ـ جمله‌ی منفی یا سلبی، جمله‌ای است که برعکس جمله‌ی مثبت، وقوع امر یا داشتن و پذیرفتن حالتی را نفی و سلب کند و یا عدم آن را طلب نماید:

زهرا به مدرسه نرفت.

زهرا کوشا نیست.

زهرا مریض نشد.

حرف مزن، عصبانی نشو.

جمله‌ی معترضه

جمله‌ی معترضه، جمله‌ای است که در ضمن جمله‌ی اصلی می‌آید و مفهومی چون دعا و نفرین و تذکّر و توضیح و جز آن‌ها را می‌رساند، امّا در مفهوم جمله‌ی اصلی نقش ندارد؛ از این‌رو حذف آن، خللی در معنی و پیام جمله‌ی اصلی پدید نمی‌آورد؛ مانند دو جمله‌ی «روانش شاد باد» و «برخلاف آنچه معروف شده» در دو مثال زیر:

استادم، **روانش شاد باد**، در فلسفه و عرفان کم نظیر بود.

مزدکیان، **برخلاف آنچه معروف شده**، زندگی زاهدانه‌ای داشتند.

اسلامی ندوشن (صفیر سیمرغ، ص ۱۹۳)

اگر جمله‌های معترضه را از دو مثال بالا حذف کنیم دو جمله‌ی زیر می‌ماند که هر دو کامل و رسا هستند:

استادم، در فلسفه و عرفان کم‌نظیر بود.

مزدکیان، زندگی زاهدانه‌ای داشتند.

تمرین و پرسش

□ برای هر یک از جمله‌های مستقل و ناقص، پنج مثال بنویسید.

□ برای هر یک از جمله‌های مثبت و منفی شش مثال بنویسید.

□ برای جمله‌ی معترضه چهار مثال بنویسید.

□ در نوشته‌ی زیر، انواع جمله‌ها را از حیث مفهوم و چگونگی بیان، نظم، مسند، ساختمان، استقلال پیام، اثبات و نفی مشخّص کنید:

مثال: «پدرم در جواب این سؤال به من گفت. . .» خبری، مستقیم، فعلی، ساده، مستقل، مثبت.

چند روز پیش پدرم یک یخچال خریده بود. وقتی یخچال را از جعبه بیرون آوردیم، یک دفترچه‌ی کوچک هم داخل آن بود که عکس‌های کوچکی از قسمت‌های مختلف یخچال مثل لامپ و درجه و. . .داشت. امّا من نمی‌دانستم این دفترچه‌ی کوچک برای چیست؟ پدرم در جواب این سؤال به من گفت: پسرم! گوش کن تا علّت گذاشتن این دفترچه را در جعبه برایت بگویم: تمام دانشمندان و صنعتکارانی که یخچال و اجاق‌گاز و. . .می‌سازند چون خودشان نمی‌توانند به خانه‌ی هر خریداری بروند و توضیحات لازم را بدهند از این‌رو استفاده از آن وسایل را در دفترچه‌ی راهنما می‌نویسند.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۶۴. عبارت زیر چند جمله است و آن‌ها از حیث ساختمان به‌ترتیب چگونه جمله‌هایی هستند؟

اگر موفّقیّت می‌خواهی کوشا باش.

الف) دو جمله: مرکّب و ساده
ب) دو جمله: ساده و مرکّب
پ) سه جمله‌ی ساده
ت) یک جمله مرکّب از دو جمله‌ی ساده

۱۶۵. جمله‌ی زیر چگونه جمله‌ای است؟

امروز به علّت سردرد کتاب نمی‌توانم بخوانم.

الف) جمله‌ی خبری و ساده و غیرمستقیم و فعلی و مستقل و منفی
ب) جمله‌ی خبری و مرکّب و مستقیم و فعلی و مستقل و منفی
پ) جمله‌ی ساده و امری و مستقیم و اسنادی و مستقل و منفی
ت) جمله‌ی خبری و مرکّب و مستقیم و اسنادی و ناقص و مثبت

۱۶۶. در بیت زیر، انواع جمله‌ها را از لحاظ چگونگی بیان بنویسید:

گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سرآید   گفتم که ماه من شو، گفتا اگر برآید

الف) دو جمله‌ی امری + شش جمله‌ی خبری
ب) یک جمله‌ی امری + هفت جمله‌ی خبری
پ) یک جمله‌ی امری مرکّب + سه جمله‌ی خبری مرکّب
ت) یک جمله‌ی امری + دو جمله‌ی خبری + یک جمله‌ی شرطی

۶ـ حذف در اجزای جمله (۱)

گاهی جمله‌هایی می‌بینیم که یک یا چند جزء از اجزای آن حذف شده و یا نیامده است. حذف کلمه در جمله معمولاً یا بنا بر عرف زبان است و یا به قرینه‌ی لفظی یا معنوی:

اوّل ـ عرف زبان، یعنی سنّت و رسم اهل زبان بر این است که برای رعایت اختصار یا به حکم ساختمان خاصّ جمله و یا به هر دلیل دیگری جمله را با حذف فعل و یا یک یا چند جزءِ دیگر بیاورند؛ چون:

مرگ بر خائنان! خداحافظ. چه عجب!

مرگ بر خائنان، یعنی مرگ بر خائنان **باد**. (باشد)

خداحافظ، یعنی خداحافظ **شما باد**. (باشد)

چه عجب! یعنی چه‌قدر جای عجب است که شما این‌کار را کردید.

موارد زیر از این قبیل است:

۱. جمله‌هایی که در تعارف و دعا و نفرین و امثال آن‌ها به‌کار می‌روند؛ چون:

سلام، صبح‌به‌خیر، خیرپیش، قربانت، مخلص شما، درود بر شما، آفرین، متشکّر، مرحمت‌زیاد، زیارت قبول، به خدا، به جان شما، ننگ بر وطن‌فروشان، سلام بر شهیدان، خوش به حالت، نفرین بر استعمارگران. . .

وای به حال من! وقتی که شما رفتید.

حجازی (آئینه، ص ۴۹۳)

۲. اصطلاحات نظامی و ورزشی و علایم رانندگی و امثال آن:

خبردار، آزاد، به راست‌راست، دست‌ها بالا، ورود ممنوع، عبور یکطرفه، احتیاط، خطر.

۳. برخی از مثال‌ها و ضرب‌المثل‌ها:

سر پیری معرکه‌گیری، چاردیواری اختیاری، پارسال دوست امسال آشنا.

۴. جمله‌هایی که با ضمیر پرسشی **کو** همراهند:

حسین کو؟

← **بخش ضمیر (کاربرد ضمیرهای پرسشی)**

۵. برخی از جمله‌های تعجّبی:

چه عجب! چه حرف‌ها!

چه سری! چه دمی! عجب پایی!

دوّم ـ حذف به قرینه‌ی لفظی، آن است که در خود جمله و یا جمله‌ی پیشین و یا پسین، لفظی می‌آید که گوینده یا نویسنده به سبب آمدن آن لفظ، آوردن کلمه را لازم نمی‌بیند و آن را حذف می‌کند:

۱ـ ناهار را بیاورید.

۲ـ برادرم آمد و ناهارش را خورد.

۳ـ ناهار را خورده و خوابیده بودیم که برادرم آمد.

در مثال اوّل، نهاد جمله که ضمیر «شما»ست به قرینه‌ی خود شناسه‌ی «ـ ید» در آخر فعل یعنی «بیاورید» حذف گردیده و اصل جمله چنین بوده است:

شما ناهار را بیاورید.

در مثال دوّم، نهاد جمله‌ی دوّم که «برادرم» است به قرینه‌ی آمدن آن در جمله‌ی پیش از خود حذف شده و اصل جمله‌ها چنین بوده است:

برادرم آمد. **برادرم** ناهارش را خورد.

در مثال سوّم، دو فعل ماضی بعید آمده است: ۱ـ خورده ۲ـ خوابیده بودیم. فعل کمکی «بودیم» به قرینه‌ی فعل دوّم از آخر فعل اوّل حذف گردیده و اصل جمله‌ها چنین است:

ناهار را **خورده بودیم** و خوابیده بودیم که برادرم آمد.

□ در ماضی نقلی و جز آن نیز گاهی مانند ماضی بعید، فعل کمکی به قرینه‌ی جمله‌ی عطفی حذف می‌شود:

سیب را از درخت کنده و خورده‌اند.

یعنی . . .**کنده‌اند** و خورده‌اند. (ماضی نقلی)

آن‌ها هر روز به پارک سری **می‌زده** و گردش می‌کرده‌اند.

یعنی. . .سری **می‌زده‌اند** و گردش **می‌کرده‌اند**. (ماضی نقلی مستمر)

سوّم ـ حذف به قرینه‌ی معنوی، آن است که سیاق کلام و مفهوم کلّی جمله‌ها و عبارت‌ها باعث می‌شود که واژه یا واژه‌هایی حذف گردد نه آمدن لفظ در جمله و عبارت؛ و خواننده از روی سیاق کلام و مفهوم کلّی جمله‌است که واژه‌ی حذف شده را درمی‌یابد؛ وقتی دانش‌آموزی وارد کلاس می‌شود و در را می‌بندد و معلّم می‌گوید:

نبند بگذار باز بماند.

از مقدّمات امر و سیاق جمله پیداست که مخاطب معلّم، آن دانش‌آموز، است و منظور از مفعول جمله‌ی اوّل و نهاد جمله‌ی دوّم که ذکر نشده دَر است و اصل جمله چنین است:

تو (دانش‌آموز) در را نبند. تو بگذار در باز بماند.

از این قبیل است عبارت زیر ازگلستان سعدی که در آن، فعل «باشد» به قرینه‌ی معنوی یعنی از روی سیاق کلّی عبارت از هر دو جمله‌ی آخر حذف گردیده است:

خلاف راه صواب است و نقض رأی اولوالالباب که ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی درکام.

یعنی خلاف راه صواب است. . .که ذوالفقار علی در نیام باشد و زبان سعدی درکام باشد.

همچنین است دو بیت زیر از سعدی، که در آن فعل «بزن» از آخر مصراع اوّل بیت دوّم به قرینه‌ی معنوی حذف گردیده است:

زدم تیشه یک روز بر تلّ خاک — به گوش آمدم ناله‌ای دردناک
که زنهار اگر مردی آهسته‌تر — که چشم و بناگوش و روی است و سر

یعنی. . .که زنهار اگر مردی آهسته‌تر بزن.

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که فعل در آن‌ها بنا بر سنّت و عرف زبان نیامده باشد.

□ برای هر یک از حذف کلمه به قرینه‌ی لفظی و معنوی چهار جمله بنویسید.

□ پنج مثال از اصطلاحات نظامی و ورزشی بنویسید که در آن‌ها فعل نیامده باشد.

□ پنج ضرب‌المثل بنویسید که در آن‌ها فعل نیامده باشد.

□ در نوشته‌ی زیر فعل‌های محذوف را سر جای خود قرار دهید و اگر غیر از فعل، جزءِ دیگری نیز حذف شده آن را نیز بنویسید:

از ابراهیم پرسیدم فردا کجا می‌روی؟ گفت، شیراز. گفتم: تنها می‌روی؟ گفت. نه؛ با خانواده. گفتم: چند روز می‌مانید؟ گفت: یک هفته. گفتم: لطفاً سلام مرا به اسماعیل برسان. گفت: به چشم. گفتم: به سلامت. گفت: متشکّر.

□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۶۷. حذف به قرینه‌ی لفظی آن است که:

الف) کلمه‌ای در جمله‌ای یک‌بار بیاید و ما را از تکرار آن در همان جمله بی‌نیاز سازد.

ب) کلمه‌ای در جمله‌ی قبلی بیاید و ما به قرینه‌ی آن، کلمه‌ای را در جمله‌ی بعدی حذف کنیم.

پ) کلمه‌ای در جمله‌ای بیاید و ما به قرینه‌ی آن، کلمه‌ای را در همان جمله حذف کنیم.

ت) به قرینه‌ی کلمه‌ای که در خود جمله و یا جمله‌های پس و پیش‌آمده، کلمه‌ای را حذف کنیم.

۱۶۸. نهاد در جملهی دوّم عبارت زیر بنا بر چه اصلی حذف شده است؟

خورشید بامدادان از مشرق سر می‌زند و شامگاهان در مغرب ناپدید می‌گردد.

الف) به قرینه‌ی معنوی.

ب) به قرینه‌ی لفظی که در جمله‌ی قبلی است.

پ) به قرینه‌ی لفظی که در خود جمله است.

ت) به حکم عرف زبان.

۱۶۹. فعل‌هایی که در بیت زیر حذف شده‌اند به‌ترتیب کدامند؟

صلاح کار کجا و من خراب کجا   ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

الف) است، هستم.   ب) است، هستم، است.

پ) است، است، هستند.   ت) است، است.

۷ـ حذف در اجزای جمله (۲)

اجزای مختلف جمله گاهی به تنهایی و گاهی همراه اجزای دیگر حذف می‌شوند. اینک نمونه‌هایی برای حذف یکایک ارکان و اجزا به ترتیب می‌آوریم:

۱. حذف فعل:

که بود آمد؟ ← علی.

یعنی علی بود.

نثر کتاب سیاستنامه. . .نه چیزی زیاد دارد و نه چیزی کم.

یوسفی (دیداری با اهل قلم، ص ۱۴۰)

یعنی . . .و نه چیزی کم دارد.

و ← فصل پیش

۲. حذف نهاد:

□ در جمله‌های امری، نهاد اغلب حذف می‌شود:

برو.

یعنی تو برو.

کتاب‌ها را باز کنید.

یعنی شما دانش‌آموزان کتاب‌ها را باز کنید.

□ در جمله‌های همپایه که فاعل واحدی دارند، فاعل تنها در جمله‌ی نخستین می‌آید و در بقیه حذف می‌شود:

اسماعیل به خانه‌ی ما آمد و ناهار را با ما خورد و به مدرسه رفت.

یعنی اسماعیل به خانه‌ی ما آمد، **اسماعیل** ناهار را با ما خورد و **اسماعیل** به مدرسه رفت.

دیدی که یار جز سرِ جور و ستم نداشت؟ بشکست عهد و زغم ما هیچ غم نداشت

نهاد یا فاعل فعل «نداشت» در مصراع اوّل، و دو فعل «بشکست» و «نداشت» در مصراع دوّم، «یار» است که با فعل مصراع اوّل آمده، ولی برای دو فعل مصراع دوّم به قرینه حذف گردیده است.

در جمله‌های پاسخی نیز نهاد مانند دیگر اجزای جمله حذف می‌گردد:

ابراهیم کجاست؟ ← مریض است.

یعنی **ابراهیم** مریض است.

۳. حذف مسند:

مسند اگر غیرفعل باشد، همراه فعل اسنادی حذف می‌گردد:

احسان غایب است نه علی.

یعنی احسان غایب است نه علی **غایب است**. (= علی غایب نیست.)

۴. حذف مفعول:

مفعول معمولاً همراه حرف نشانه‌ی را حذف می‌شود:

از احمد کتابی گرفتم و خواندم.

یعنی از احمد کتابی گرفتم و **کتاب را** خواندم.

کتاب کو؟ ← علی برد.

یعنی علی **کتاب را** برد.

علی کتاب را برداشت و برد.

یعنی علی کتاب را برداشت و **علی کتاب را** برد.

۵. حذف متمّم:

متمّم نیز معمولاً همراه حرف اضافه حذف می‌شود:

به مسابقه رفتم، ولی دیر رسیدم.

یعنی به مسابقه رفتم، ولی دیر **به مسابقه** (به محل مسابقه) رسیدم.

۶. حذف قید:

دیروز به باغ رفتم و دو ساعت در آنجا گردش کردم.

یعنی دیروز به باغ رفتم. **دیروز** دو ساعت در آنجا گردش کردم.

۷. حذف حرف اضافه:

در زبان محاوره:

عصر می‌رویم گردش.

یعنی در عصر به گردش می‌رویم.

در شعر:

بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل   توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
حافظ

یعنی «به بیان» شوق چه حاجت.

۸. حذف حرف ربط:

بیا بریم کتابخانه.

یعنی بیا تا به کتابخانه برویم.

درس‌هایت را بدقّت بخوانی یاد می‌گیری.

یعنی اگر درس‌هایت را بدقّت بخوانی یاد می‌گیری.

بنشینید فیلم را تماشا کنید.

یعنی بنشینید و فیلم را تماشا کنید.

۹. حذف همه‌ی اجزای جمله:

حمزه امروز به دبیرستان نیامده است؟ نه.

یعنی نه. حمزه امروز به دبیرستان نیامده است.

۱۰. در جمله‌های پاسخی:

در جمله‌های پرسشی معمولاً کلمه‌ای که مورد پرسش است ذکر و بقیه حذف می‌گردد؛ به عبارت دیگر اگر پرسش درباره‌ی نهاد است و کلمه‌ی پرسشی به جای نهاد نشسته است؛ در جمله‌ی پاسخی تنها نهاد ذکر می‌گردد و اگر پرسش درباره‌ی مفعول است، تنها مفعول را ذکر می‌کنند و به همین ترتیب است دیگر اجزا:

نهاد: که کتاب مرا از اینجا برداشت؟ ـ من.

یعنی **من** کتاب ترا از اینجا برداشتم.

مسند: ابراهیم کیست؟ ـ **من**.

یعنی ابراهیم **من** هستم.

مفعول: شما که را صدا می‌کردید؟ ـ ابراهیم را.

یعنی من ابراهیم را صدا می‌کردم.

متمم: شما به که سلام دادید؟ ـ به ابراهیم.

یعنی من به ابراهیم سلام دادم.
قید: شما کی از مسافرت شیراز برگشتید؟ ـ دیروز.
یعنی من دیروز از مسافرت شیراز برگشتم.

۸ـ پرسشی کردن جمله

جز جمله‌ی امری همه‌ی جمله‌ها را می‌توان پرسشی کرد. پرسشی کردن جمله دو گونه صورت می‌گیرد:

۱ـ همراه واژه‌های پرسشی؛ چون: آیا، چرا، چگونه، کی و . . .:

چرا نمی‌نویسی؟

۲ـ با آهنگ صدا، که پاسخ این‌گونه جمله‌ها اغلب آری یا نه است:

آرش را دیدی؟ ← آری (نه)

تمرین و پرسش

□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها فعل حذف شده باشد.
□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها نهاد حذف شده باشد.
□ برای حذف هر یک از مسند و مفعول و متمّم و قید چهار مثال در جمله بنویسید.
□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها همه‌ی اجزا حذف شده باشد جز مفعول.
□ پنج جمله بنویسید که در آن‌ها همه‌ی اجزا حذف شده باشد جز قید.
□ ارکان و اجزایی را که در قطعه‌ی زیر حذف شده است مشخّص کنید:

در بین شاعران قصیده‌پرداز ما ناصرخسرو سرگذشتی شگفت‌انگیز و بیمانند داشته است. او با بیانی که از حیث فخامت، کلام انبیا را فرایاد می‌آورد بر فساد و تباهی ابناء روزگار نفرین و ندبه می‌کرد. با قوّت و صلابت سخن می‌گفت و خواننده در برابر او خود را چون مردی مختصر جثه می‌دید که زیر نگاه غول بلند بالایی می‌باشد: نگاه غولی خشم‌آلود نه بدخواه. ناصرخسرو هم مدح امیران و محتشمان را خطا می‌شمارد و هم تغزّل جهت معشوقگان و دلبران را لغو می‌داند. تنها یک امید دل او را می‌نواخت و گرم می‌داشت: امید به پیروزی فاطمیان؛ امّا وقتی صدای وحشت‌انگیز کیاهای الموت در طالقان و قزوین طنین می‌افکند، سال‌ها می‌گذشت که صدای شاعر یمکان خاموشی گرفته بود.

زرّین‌کوب (با کاروان حلّه، ص ۵۹ و ۷۲ و ۸۱)

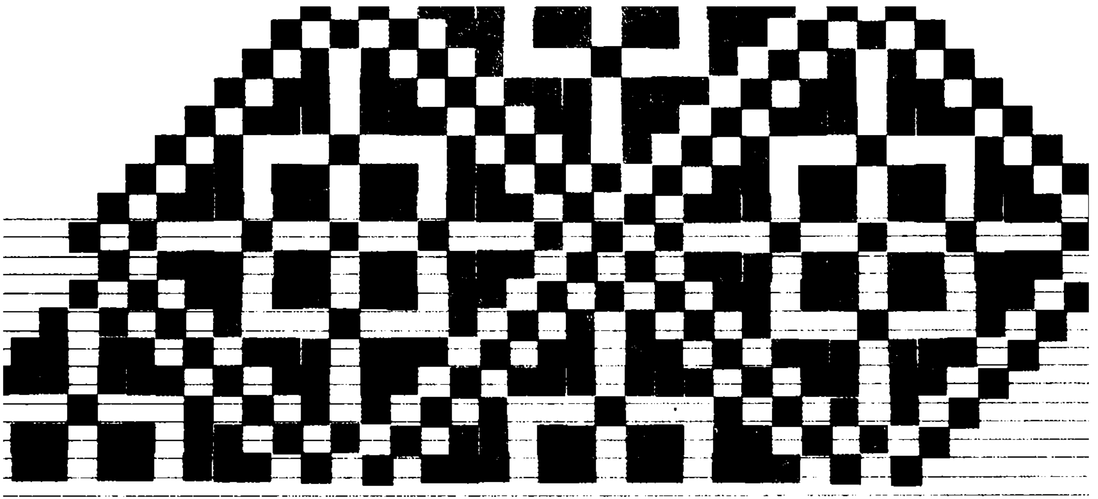
□ پاسخ درست پرسش‌های چهار پاسخی زیر را مشخّص کنید:

۱۷۰. کدام‌یک از جمله‌های زیر از حیث مفهوم درست است؟
الف) هر مسندی می‌تواند به تنهایی در جمله حذف شود.

ب) مسند اگر فعل باشد می‌تواند به تنهایی حذف شود، ولی اگر غیرفعل باشد با فعل اسنادی حذف می‌شود.
پ) مسند اگر فعل باشد همراه مسندٌالیه (نهاد) حذف می‌شود و اگر غیرفعل باشد به تنهایی.
ت) مسند اگر غیرفعل باشد هم تنها می‌تواند حذف شود و هم همراه فعل اسنادی.

۱۷۱. در جمله‌های پاسخی معمولاً:
الف) کلمه‌ای که مورد پرسش است ذکر و بقیه‌ی اجزا حذف می‌شود.
ب) کلمه‌ی مورد پرسش حذف و بقیه‌ی اجزا ذکر می‌شود.
پ) همه‌ی اجزای جمله جز فعل می‌تواند حذف شود.
ت) همه‌ی اجزای جمله جز نهاد می‌تواند حذف شود.

۱۷۲. در عبارت زیر، اجزای حذف شده به ترتیب کدام است؟
جعفر! کتاب را بردار بیار.
الف) نهاد، مفعول، نهاد، متمّم
ب) نهاد، نهاد، مفعول، حرف نشانه
پ) نهاد، نهاد، مفعول
ت) نهاد، مفعول، متمّم، حرف اضافه



بخش یازدهم

تجزیه و ترکیب

تعریف

تجزیه، عبارت از بررسی یک‌یک کلمه‌هاست از لحاظ نوع و ویژگی‌ها و مشخّصات فردی آن‌ها بدون توجه به نقشی که در جمله دارند؛ مثل تجزیه‌ی کلمه‌ی «باد» که چنین است:

باد: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، معنی، شناس

و یا تجزیه‌ی کلمه‌ی «وزید» که چنین است:

وزید: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم

و در تجزیه فرق نمی‌کند که کلمه‌ی «باد» و «وزید» یا هر کلمه‌ی دیگری تنها بیاید و یا در جمله؛ در هر صورت، تجزیه‌ی آن‌ها همان است که نوشته شد.

حال اگر از آن دو کلمه، جمله‌ای به‌صورت «باد وزید» بسازیم می‌توانیم آن را ترکیب کنیم:

ترکیب، عبارت است از بررسی جمله و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن و چگونگی ترکیب آن‌ها و تعیین نقش هر یک در جمله، بدون اینکه توجهی به نوع و مشخّصات و ویژگی‌های فردی آن اجزا یعنی کلمه‌ها داشته باشیم.

ترکیب جمله‌ی «باد وزید» که جمله‌ی فعلی است، چنین است:

باد: فاعل (نهاد، مسندٌالیه)

یعنی «باد» در این جمله، نقش نهادی دارد و نهاد را مسندٌالیه نیز می‌گویند و در عین حال، باد فاعل است که فاعل خود یکی از انواع نهاد است.

وزید: فعل

حال اگر به جای «باد» و «وزید» هر کلمه‌ی دیگری بگذاریم، کلمه‌ای که به جای باد آمده فاعل است مانند کلمه‌های «برف»، «راننده»، «او» و «که» و کلمه‌ای که جانشین «وزید» شده فعل است؛ مانند کلمه‌های «می‌بارد»، «آمده بود»، «رفته است» در جمله‌های زیر:

برف	می‌بارد.
فاعل(نهاد، مسندٌالیه)	فعل
راننده	آمده بود.
فاعل(نهاد، مسندٌالیه)	فعل
او	رفته است.
فاعل(نهاد، مسندٌالیه)	فعل

و جمله‌ی «که مریض است؟» را که جمله‌ای است اسنادی، چنین ترکیب می‌کنیم:

که	مریض	است؟
فاعل(نهاد، مسندٌالیه)	مسند	فعل اسنادی

پس، به‌طور خلاصه می‌توانیم بگوییم:

تجزیه، بررسی کلمه است، بدون توجه به نقش آن در جمله؛ **ترکیب** بررسی جمله است و تعیین نقش و کیفیّت ترکیب اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن بدون توجه به نوع و مشخّصات و ویژگی‌های فردی آن‌ها.

با توجه به آنچه گذشت تجزیه و ترکیب کامل جمله‌ی «باد وزید» چنین است:

تجزیه:	ترکیب:	
باد: اسم‌عام، مفرد، ساده، جامد، معنی، شناس	فاعل، (نهاد، مسندٌالیه)	جمله‌ی خبری‌ساده
وزید: فعل ماضی ساده، سوّم‌شخص مفرد، ناگذر، معلوم	فعل	

یادآوری:

پیش از آغاز تجزیه و ترکیب، ذکر این نکته لازم می‌نماید که نهاد و فاعل سه‌گونه است:

۱. اسم یا ضمیر یا صفتی که جانشین اسم باشند:

رضا مریض است. او مریض است. دانشمند مریض است.

رضا آمد. او آمد. دانشمند آمد.

۲. **شناسه یا نهاد پیوسته** (که دستورنویسان پیشین، آن را **ضمیر پیوسته‌ی فاعلی** می‌نامیدند): مانند ند در فعل «گویند» در بیت زیر:

گویند مرا چو زاد مادر پستان به دهن گرفتن آموخت

گویند: فعل، فاعل (نهاد) آن: شناسه‌ی ند.

و نشستند در جمله‌ی زیر:

بچه‌ها آمدند و سر جای خود نشستند.

آمدند: فعل، فاعل (نهاد) آن: بچه‌ها.

نشستند: فعل، فاعل (نهاد) آن: شناسه‌ی ند که برمی‌گردد به بچه‌ها در جمله‌ی پیشین.

۳. گاهی فعل نه همراه نهاد (اسم یا ضمیر یا صفت جانشین اسم) است و نه دارای شناسه، بلکه نهاد آن ضمیر پنهانی است که قدما آن را ضمیر مُسْتَتِر می‌نامیدند.

ابراهیم آمد و سر جای خود نشست.

آمد: فعل، فاعل (نهاد) آن: ابراهیم.

نشست: فعل، فاعل (نهاد) آن: ضمیر او که مستتر است و برمی‌گردد به ابراهیم در جمله‌ی پیش و نیز مانند فعل امر «برو» و «باش» در شعر زیر:

برو کارگر باش و امّیدوار   که از یأس جز مرگ ناید به بار

برو، فعل، فاعل (نهاد) آن: تو ضمیر مستتر.

باش: فعل اسنادی، نهاد آن: تو ضمیر مستتر.

نمونه‌هایی از تجزیه و ترکیب

	تجزیه:	ترکیب:
	هوا روشن است.	
جمله‌ی خبری ساده	هوا: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	نهاد (مسندٌالیه)
	روشن: صفت بیانی، ساده، جامد	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی (رابطه)
	تو دانش‌آموزی.	
جمله‌ی خبری ساده	تو: ضمیر شخصی جدا(منفصل) دوّم‌شخص مفرد	نهاد (مسندٌالیه)
	دانش‌آموز: صفت بیانی، فاعلی، مشتق، مرکّب	مسند
	ـی(ای): فعل مضارع اخباری ساده، دوّم‌شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی (رابطه)
	باران بارید.	
جمله‌ی خبری ساده	باران: اسم عامّ، مفرد، مرکّب(بار+ان)، مشتق، ذات، شناس	فاعل (نهاد=مسندٌالیه)
	بارید: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم	فعل
	باد ابر را پراکنده ساخت.	
جمله‌ی خبری ساده	باد:اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	فاعل(نهاد=مسندٌالیه)
	ابر: اسم‌عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	مفعول
	را: حرف نشانه	-
	پراکنده: صفت بیانی، مفعولی، مشتق	فعل
	ساخت: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	

تجزیه: **ترکیب:**

دیشب تلویزیون برنامه‌ی خوبی داشت.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه	ترکیب
دیشب: اسم عامّ، مفرد، مرکّب، جامد، معنی، شناس	قید زمان
تلویزیون: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
برنامه: اسم عامّ، مفرد، مرکّب(بر+نامه)، جامد، معنی، شناس	مفعول
ء(یِ): حرف نشانه	-
خوب: صفت بیانی، ساده، جامد	صفت
ـی: پسوند، نشانه‌ی وحدت (نکره)	-
داشت: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل

دیروز هوا بسیار سرد بود.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه	ترکیب
دیروز: اسم عامّ، مفرد، مرکّب، جامد، معنی، شناس	قید زمان
هوا: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
بسیار: صفت بیانی ساده، جامد	قید برای مسند
سرد: صفت بیانی، ساده، جامد	مسند
بود: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی

شاید کتاب را تو برداشته باشی.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه	ترکیب
شاید: فعل مضارع ساده سوّم‌شخص مفرد، ناگذر، معلوم	قید تردید
کتاب: اسم عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	مفعول
را: حرف نشانه	-
تو: ضمیر شخصی جدا(منفصل)، دوّم شخص مفرد، شناس	فاعل(نهاد، مسندٌالیه)
برداشته‌باشی: فعل ماضی التزامی پیشوندی، دوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل

حسن در خانه است.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه	ترکیب
حسن: اسم خاصّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
در: حرف اضافه	- (مسند)
خانه: اسم عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	متمّم (مسند)
است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی

تجزیه:		ترکیب:
سیاهیی آن دوردست‌ها دیده می‌شود.		
جمله‌ی خبری ساده	**سیاهی**: اسم عامّ، مفرد، مرکّب(سیاه+ی)، ذات، جامد، ناشناس	نهاد(مسندٌالیه)
	ـ یی(ای): پسوند نشانه‌ی وحدت	-
	آن: صفت اشاره‌ی ساده	صفت
	دوردست‌ها: اسم عامّ، جمع، مرکّب، ذات، جامد، شناس(در اصل صفت بیانی مرکّب)	قید مکان
	دیده‌می‌شود: فعل مضارع‌اخباری، سوّم شخص مفرد، گذرا، مجهول	فعل
شاگرد اوّل کلاس ما احمد است.		
جمله‌ی خبری ساده	**شاگرد اوّل**: اسم عامّ، مفرد، مرکّب، جامد، شناس(در اصل صفت‌وموصوف)	نهاد(مسندٌالیه)
	(ـِ): حرف اضافه	-
	کلاس: اسم‌عامّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی‌تخصیصی)
	(ـِ): حرف اضافه	-
	ما: ضمیر شخصی جدا(منفصل)، اوّل شخص جمع، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی ملکی)
	احمد: اسم خاصّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی
کوچکترین گروه موجودات زنده کدام است؟		
جمله‌ی پرسشی ساده	**کوچکترین**: صفت بیانی ساده، جامد، برترین(عالی)	صفت
	گروه: اسم‌عامّ، اسم‌جمع، ساده، ذات، جامد، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
	(ـِ): حرف‌اضافه	-
	موجودات: اسم‌عامّ، جمع، ساده، ذات، جامد، شناس(در اصل صفت)	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)
	(ـِ): حرف نشانه	-
	زنده: صفت بیانی، فاعلی(مخفّف‌زینده)، مشتق، مرکّب	صفت
	کدام: ضمیر پرسشی ساده	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل‌اسنادی

تجزیه: — **ترکیب:**

حسین برادرِ من با محمود برادرِ شما کجا رفته؟

جمله‌ی پرسشی ساده

تجزیه	ترکیب
حسین: اسم خاص، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	فاعل(نهاد=مسندٌالیه)
برادر: اسم‌عام، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	بدل
(ِ): حرف‌اضافه	-
من: ضمیر شخصی جدا(منفصل)، اوّل شخص مفرد، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)
با: حرف اضافه	-
محمود: اسم خاص، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	متمّم
برادر: (قبلاً گذشت)	بدل
ِ: حرف اضافه	-
شما: ضمیر شخصی جدا(منفصل)، دوّم شخص جمع، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)
کجا: ضمیر پرسشی ساده	قید مکان
رفته: فعل ماضی نقلی، سوّم شخص مفرد (مخفّف رفته است)، ناگذر، معلوم	فعل

اروپاییان ابن‌سینا دانشمند ایرانی را آویسن می‌نامند.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه	ترکیب
اروپاییان: صفت نسبی، جامد، جمع (به‌جای اسم به‌کار رفته است)	فاعل(نهاد=مسندٌالیه)
ابن‌سینا: اسم خاص، مفرد، مرکّب، جامد، ذات، شناس	مفعول
دانشمند: صفت بیانی، مرکّب(دان+ِ ش+مند)، مشتق	بدل
ِ: حرف نشانه	-
ایرانی: صفت بیانی نسبی، جامد	صفت
را: حرف نشانه	-
آویسن: اسم خاص، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	تمیز
می‌نامند: فعل مضارع اخباری، سوّم شخص جمع، گذرا، معلوم	فعل

فارابی دانشمند نامدار ایرانی را معلم ثانی لقب داده‌اند.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه:	ترکیب:
فارابی: اسم خاصّ، مفرد، مرکّب، جامد، ذات، شناس (در اصل: صفت نسبی)	متمّم
دانشمند: صفت بیانی، مرکّب(دان+ ـِ ش+مند)، مشتق	بدل
ـِ: حرف نشانه	-
نامدار: صفت بیانی (نام + دار)، فاعلی، مشتق، مرکّب	صفت
ـِ: حرف نشانه	-
ایرانی: صفت بیانی نسبی، جامد	صفت
را: حرف نشانه	-
معلم: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس (در اصل: صفت)	تمیز
ـِ: حرف نشانه	تمیز
ثانی: صفت شمارشی ترتیبی	تمیز
لقب: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	فعل
داده‌اند: فعل ماضی نقلی، سوّم شخص جمع، گذرا، معلوم	فعل (فاعلش شناسه‌ی ند)

جنبش مولکول‌های شکر در آب گرم بیشتر است یا در آب سرد؟

جمله‌ی پرسشی ساده

تجزیه	ترکیب
جنبش: اسم عامّ، مفرد، مرکّب، مشتق، معنی، شناس(اسم مصدر)	نهاد(مسندٌالیه)
ـِ: حرف اضافه	-
مولکول‌ها: اسم عامّ، جمع، ساده، جامد، ذات، شناس	مضافٌالیه(اضافه‌ی بیانی)
یِ(ـِ): حرف‌اضافه	-
شکر: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	مضافٌالیه(اضافه‌ی بیانی)
در: حرف اضافه	-
آب: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	متمّم
ـِ: حرف نشانه	-
گرم: صفت بیانی ساده، جامد	صفت
بیشتر: صفت بیانی مرکّب، جامد، برتر(تفضیلی)	مسند
است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل(اسنادی)

	تجزیه:	ترکیب:
جمله‌ی پرسشی‌ساده، (نهاد،مسندوفعل اسنادی به قرینه‌ی جمله‌ی قبلی هر سه حذف شده است.)	یا: حرف ربط	-
	در: حرف اضافه	-
	آب: قبلاً گذشت	متمّم
	ـِ: حرف‌نشانه	-
	سرد: صفت بیانی ساده، جامد	صفت

سپاس و ستایش خدای را که آثار قدرت او بر چهره‌ی روز روشن، تابان است.

	تجزیه	ترکیب
جمله‌ی خبری پایه	سپاس: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
	و: حرف ربط	-
	ستایش: اسم‌عامّ، مفرد، مرکّب، معنی، مشتق، شناس، اسم‌مصدر	معطوف به سپاس
	خدای: اسم‌خاصّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	متمّم } مسند (فعل‌اسنادی محذوف)
	را: حرف اضافه	- }
	که: حرف ربط	-

	تجزیه	ترکیب
جمله‌ی خبری پیرو	آثار: اسم عامّ، جمع(مفرد آن «اثر»)، ساده، ذات، جامد، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
	ـِ: حرف اضافه	-
	قدرت: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی تخصیصی)
	ـِ: حرف نشانه	-
	او: ضمیر شخصی جدا سوّم شخص مفرد، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی ملکی)
	بر: حرف اضافه	-
	چهره: اسم عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	متمّم
	ء(= ـِ): حرف اضافه	-
	روز: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی استعاری)
	ـِ: حرف نشانه	-
	روشن: صفت بیانی ساده، جامد	صفت
	تابان: صفت بیانی فاعلی(صفت‌حالیه)، مرکّب، مشتق	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل(اسنادی)

تجزیه: **ترکیب:**

بخشایش الهی گمشده‌ای را در مناهی، چراغ توفیق فرا راه داشت.

جمله‌ی خبری ساده

تجزیه	ترکیب
بخشایش: اسم عامّ، مفرد، مرکّب، معنی، مشتق(اسم مصدر)شناس	فاعل(نهاد=مسندٌالیه)
ـِ: حرف نشانه	-
الهی: صفت نسبی(منسوب به اله=الاه)	صفت
گمشده: صفت‌بیانی، مفعولی مرکّب، مشتق	متمّم
ای(ی): پسوند، نشانه‌ی نکره	-
را: حرف اضافه	-
در: حرف اضافه	-
مناهی: اسم‌عامّ، جمع(مفرد آن منهی)، ساده، معنی، جامد، شناس	متمّم
چراغ: اسم‌عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	مفعول
ـِ: حرف اضافه	-
توفیق: اسم‌عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	مضافٌالیه(اضافه‌ی تشبیهی)
فرا: حرف اضافه	-
راه: اسم‌عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	متمّم
داشت: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل

در خبر است که امیرالمؤمنین را پرسیدند که حقّ پدر و مادر بر فرزند چیست؟

جمله‌ی خبری پایه

تجزیه	ترکیب
در: حرف اضافه	-
خبر: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	متمّم
است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم	فعل (به معنی هست)
که: حرف ربط	-

جمله‌ی خبری پایه

تجزیه	ترکیب
امیرالمؤمنین: اسم خاصّ، مفرد، مرکّب، ذات، جامد، شناس	متمّم
را: حرف اضافه به معنی «از»	-
پرسیدند: فعل ماضی ساده، سوّم شخص جمع، گذرا، معلوم	فعل (فاعلش شناسه‌ی ند)
که: حرف ربط	-

جمله	تجزیه:	ترکیب:	
جمله‌ی پرسشی پیرو	حق: اسم‌عام، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	نهاد(مسندٌالیه)	مفعول «پرسیدند»
	ـِ: حرف‌اضافه	-	
	پدر: اسم‌عام، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی ملکی)	
	و: حرف ربط	-	
	مادر: اسم‌عام، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	معطوف به پدر	
	بر: حرف‌اضافه	-	
	فرزند: اسم‌عام، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	متمّم	
	چه: ضمیر پرسشی ساده	مسند	
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی	

ابراهیم گفت: خدای من مرده زنده کند و زنده را مرده کند.

جمله	تجزیه	ترکیب
جمله‌ی خبری ساده	ابراهیم: اسم خاصّ، مفرد، ساده، جامد، ذات، شناس	فاعل (نهاد=مسندٌالیه)
	گفت: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل

جمله	تجزیه	ترکیب	
جمله‌ی خبری‌ساده (مفعول جمله‌ی قبلی)	خدا: اسم‌خاصّ، مفرد، ساده، جامد، شناس، معنی	فاعل(نهاد،مسندٌالیه)	مفعول «گفت»
	یِ (=ـِ): حرف‌اضافه	-	
	من: ضمیر شخصی جدا، اوّل شخص مفرد، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی‌تخصیصی)	
	مرده: صفت بیانی، مفعولی (در معنی فاعلی) مرکّب، مشتق	مفعول	
	زنده کند: فعل مرکّب، مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل	
	و: حرف ربط	-	
جمله‌ی خبری‌ساده (معطوف به‌جمله‌ی پیش‌که مفعول جمله‌ی اوّل‌است.)	زنده: صفت‌بیانی، فاعلی(مخفّف‌زینده)، مرکّب، مشتق، جانشین اسم	مفعول	
	را: حرف نشانه	-	
	مرده‌کند: فعل مرکّب، مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل(فاعل شناسه‌ی د برمی‌گردد به‌خدای در جمله‌ی پیش.)	

ترکیب:	تجزیه:	
	بدان ای پسر! که سپاس خداوند نعمت واجب است.	
فعل(فاعلش تو ضمیر مستتر)	بدان: فعل امر، دوّم شخص مفرد گذرا، معلوم	جمله‌ی امری پایه
-	ای: حرف نشانه (حرف ندا)	
منادا	پسر: اسم عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	
-	که: حرف ربط	
نهاد(مسندٌالیه)	سپاس: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	جمله‌ی خبری پیرو (مفعول جمله‌ی قبلی)
-	ـِ: حرف‌اضافه	
مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)	خداوند: اسم‌عامّ، مفرد، مرکّب، معنی، جامد، شناس	
-	ـِ: حرف اضافه	
مضافٌ‌الیه(ملکی)	نعمت: اسم‌عامّ، مفرد، ساده، ذات، جامد، شناس	
مسند	واجب: صفت بیانی، ساده، جامد	
فعل اسنادی	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	

(سطرهای سپاس تا است در ترکیب: مفعول «بدان»)

خبرداری که سیاحان افلاک چرا گردند گِرد کعبه‌ی خاک؟

ترکیب	تجزیه	
فعل (فاعلش شناسه‌ی ی)	خبر: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس	جمله‌ی پرسشی پایه
	داری: فعل مضارع اخباری ساده، دوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	
-	که: حرف ربط	

	تجزیه:	ترکیب:
جملهٔ‌پرسشی پیرو	**سیاحان**: اسم عامّ، جمع، ذات، ساده، جامد، شناس(در اصل صفت است.)	فاعل(نهادمسندٌالیه)
	ـِ: حرف اضافه	-
	افلاک: اسم عامّ، جمع(مفرد آن «فلک») ذات، ساده، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)
	چرا: قید پرسشی، مختصّ، مرکّب	قید
	گردند: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص جمع، ناگذر، معلوم	فعل
	گرد: اسم عامّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	قید مکان
	ـِ: حرف اضافه	-
	کعبه: اسم خاصّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)
	ء(= ـِ): حرف اضافه	-
	خاک: اسم‌عامّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس (به اعتبار این که در معنی «کره‌ی زمین» به‌کار رفته، اسم خاصّ به‌شمار تواند رفت.)	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تشبیهی)

در این محرابگه معبودشان چیست؟ وز این آمدشدن مقصودشان چیست؟

	تجزیه	ترکیب
جمله‌ی پرسشی ساده	در: حرف اضافه	-
	این: صفت اشاره‌ی ساده	صفت
	محرابگه: اسم عامّ، مفرد، مرکّب(مخفّف محرابگاه)، جامد، شناس	متمّم
	معبود: اسم عامّ، مفرد، ساده، جامد، معرفه(در اصل صفت است.)	فاعل(نهاد، مسندٌالیه)
	ـِ: حرف اضافه	-
	شان: ضمیر شخصی پیوسته‌ی اضافی، سوّم شخص جمع، شناس	مضافٌ‌الیه (اضافه‌ی تخصیصی)
	چه: ضمیر پرسشی	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی

	تجزیه:	ترکیب:
	و: حرف ربط	-
جمله‌ی پرسشی ساده	از: حرف اضافه	-
	این: صفت اشاره‌ی ساده	صفت
	آمد شدن: اسم عامّ، مفرد، معنی، مرکّب، مشتق، شناس، مصدر	متمّم
	مقصود: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس(در اصل صفت است.)	نهاد(مسندٌالیه)
	ـِ: حرف اضافه	-
	شان: ضمیر شخصی پیوسته‌ی اضافی، سوّم شخص جمع، شناس	مضافٌالیه (اضافه‌ی تخصیصی)
	چه: ضمیر پرسشی	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی

از آن چرخه که گرداند زنِ پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر

جمله‌ی‌خبری‌پیرو	از: حرف اضافه	-
	آن: صفت اشاره‌ی ساده	صفت
	چرخه: اسم عامّ، مفرد، ذات، مرکّب، جامد، شناس	متمّم
	که: حرف ربط	-
	گرداند: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، معلوم، گذرا	فعل
	زن: اسم عامّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	فاعل (نهاد، مسندٌالیه)
	(ـِ): حرف نشانه	-
	پیر: صفت بیانی ساده	صفت

جمله‌ی‌امری‌پایه	قیاس: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس	جزء مکمّل فعل (همی‌گیر)
	(ـِ): حرف اضافه	-
	چرخ: اسم خاصّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	مضافٌالیه(اضافه‌ی تخصیصی)
	(ـِ): حرف نشانه	-
	گردنده: صفت بیانی، فاعلی، مرکّب، مشتق	صفت
	همی‌گیر: فعل امر موکّد، دوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل(فاعلش تو ضمیر مستتر)

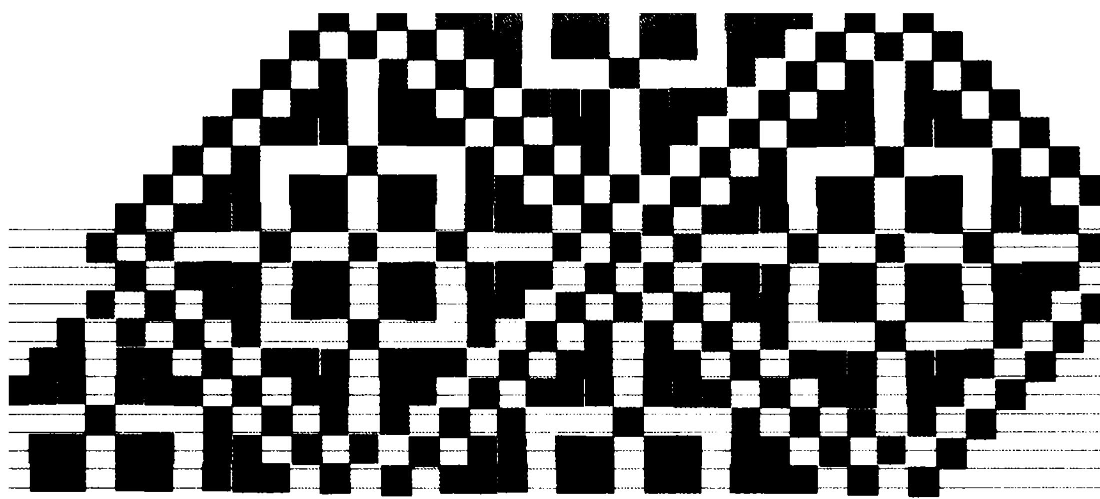
جمله	تجزیه:	ترکیب:
	مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر	**بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار**
جمله‌ی امری پایه	**مدحت کن:** فعل امر مرکّب، دوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل(فاعلش: تو ضمیر مستتر)
	و: حرف ربط	-
جمله‌ی امری پایه (معطوف به جمله‌ی پیش)	**بستای:** فعل امر، دوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل (فاعلش: تو ضمیر مستتر)
	کسی: ضمیر مبهم	مفعول
	را: حرف نشانه	-
	که: حرف ربط	-
جمله‌ی خبری پیرو	**پیمبر:** اسم خاصّ، مفرد، ذات، مرکّب(مخفّف پیغامبر در اصل: صفت فاعلی مرکّب)، مشتق، شناس	فاعل(نهاد، مسندٌالیه)
	بستود: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	
	و: حرف ربط	-
جمله‌ی خبری پیرو (معطوف به جمله‌ی پیش)	**ثنا کرد:** فعل ماضی ساده‌ی مرکّب، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل (فاعلش: او ضمیر مستتر برمی‌گردد به پیمبر در جمله‌ی پیش.)
	و: حرف ربط	-
جمله‌ی خبری پیرو (معطوف به جمله‌ی پیش)	بدو: **به:** حرف اضافه	حرف اضافه
	بدو: **او:** ضمیر شخصی جدا، سوّم شخص مفرد،شناس	متمّم فعل
	داد: فعل ماضی ساده، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل(فاعلش: ضمیر مستتر او برمی‌گردد به پیمبر در جمله‌ی پیش.)
	همه: صفت مبهم	صفت
	کار: اسم عامّ، مفرد، ساده، معنی، جامد، شناس	مفعول

	تجزیه:	ترکیب:
	بُت پرستیدن بِهْ از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار	
جملهٔ‌خبری‌ساده	**بت پرستیدن:** اسم عامّ، مفرد، معنی، مصدر مرکّب، مشتق، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
	بِهْ: صفت بیانی ساده (مفهوم صفت تفضیلی دارد.)	مسند(فعل اسنادی است محذوف)
	از: حرف اضافه	-
	مردم‌پرست: صفت بیانی، فاعلی مرکّب، مشتق	متمّم
جملهٔ‌امری‌ساده	**پندگیر:** فعل امر مرکّب، دوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم	فعل(فاعلش: ضمیر مستتر تو)
	و: حرف ربط	-
جملهٔ امری ساده (معطوف به جملهٔ پیش)	**کاربند:** فعل امر مرکّب، دوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل(فاعلش: تو ضمیر مستتر)
	و: حرف ربط	-
جملهٔ امری ساده (معطوف به جملهٔ پیش)	**گوش‌دار:** فعل امر مرکّب، دوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم	فعل(فاعلش: تو ضمیر مستتر)
	مار است این جهان و جهانجوی، مارگیر از مارگیر، مار برآرد شبی دمار	
جملهٔ خبری ساده	**مار:** اسم عامّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، شناس	مسند
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی
	این: صفت اشارهٔ ساده	صفت
	جهان: اسم خاصّ، مفرد، ذات ساده، جامد، شناس	نهاد(مسندٌالیه)
	و: حرف ربط	-
جملهٔ خبری ساده (معطوف به جملهٔ پیش)	**جهانجوی:** صفت بیانی، فاعلی، مرکّب، مشتق(جانشین اسم)	نهاد(مسندٌالیه)
	مارگیر: صفت بیانی، فاعلی، مرکّب، مشتق	مسند(فعل اسنادی است: محذوف)

	تجزیه:	ترکیب:
جمله‌ی خبری ساده	از: حرف اضافه	-
	مارگیر: قبلاً نوشته شد.	متمّم
	مار: قبلاً نوشته شد.	فاعل(نهاد، مسندٌالیه)
	برآرد: فعل مضارع اخباری پیشوندی، سوّم شخص مفرد، گذرا، معلوم	فعل
	شبی: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، ناشناس	قید زمان
	دمار: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس	جزء مکمّل فعل(برآرد)

بر چهره‌ی حقیقت اگر مانده پرده‌ای　　جرم نِگاهِ دیده‌ی ظاهر پرستِ ماست

جمله‌ی خبری پیرو	بر: حرف‌اضافه	-
	چهره: اسم عامّ، مفرد، ذات، مرکّب، جامد، شناس	متمّم فعل
	ء(= ـَ) حرف اضافه	-
	حقیقت: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی استعاری)
	اگر: حرف‌ربط	-
	مانده: فعل ماضی نقلی، سوّم شخص مفرد (مخفّف مانده است)، ناگذر، معلوم	فعل
	پرده‌ای: اسم عامّ، مفرد، ذات، ساده، جامد، ناشناس	فاعل(نهاد، مسندٌالیه)
جمله‌ی امری پایه	جرم: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس	مسند
	(ـِ): حرف اضافه	-
	نگاه: اسم عامّ، مفرد، معنی، ساده، جامد، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی تخصیصی)
	(ـِ): حرف اضافه	-
	دیده: اسم عامّ، مفرد، ذات، مرکّب، مشتق (اسم آلت)، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی تخصیصی)
	ء(=ـِ): حرف نشانه	-
	ظاهرپرست: صفت بیانی، فاعلی، مرکّب، مشتق	صفت
	(ـِ): حرف اضافه	-
	ما: ضمیر شخصی جدا، اوّل شخص جمع، شناس	مضافٌ‌الیه(اضافه‌ی ملکی)
	است: فعل مضارع اخباری ساده، سوّم شخص مفرد، ناگذر، معلوم، اسنادی	فعل اسنادی



بخش دوازدهم

پرسش‌های چهار پاسخی

□ ساخت فعل‌هایی را که در پرسش‌های آینده مطرح شده است مشخّص کنید:

۱۷۳. اگر تو بیایی ما خوشحال می‌شویم.

الف) مضارع التزامی، دوّم شخص مفرد؛ مضارع اخباری، اوّل شخص جمع

ب) مضارع ساده، دوّم شخص مفرد؛ مضارع اخباری، اوّل شخص جمع

پ) ماضی ساده، اوّل شخص جمع؛ ماضی نقلی، اوّل شخص جمع

ت) مضارع التزامی، دوّم شخص جمع؛ مضارع اخباری، اوّل شخص جمع

۱۷۴. اگر شما می‌آمدید، ما خوشحال می‌شدیم.

الف) مضارع اخباری، دوّم شخص مفرد؛ مضارع ساده، اوّل، شخص جمع

ب) ماضی ساده، دوّم شخص مفرد؛ مضارع استمراری، اوّل شخص جمع

پ) ماضی استمراری، دوّم شخص جمع؛ ماضی نقلی، اوّل شخص جمع

ت) ماضی استمراری، دوّم شخص جمع؛ ماضی استمراری، اوّل شخص جمع

۱۷۵. اگر شما آمده بودید، الان دست خالی برنمی‌گشتید.

الف) مضارع اخباری، دوّم شخص مفرد؛ مضارع ساده، دوّم شخص مفرد

ب) ماضی ساده، دوّم شخص مفرد؛ ماضی ساده، دوّم شخص مفرد

پ) ماضی بعید، دوّم شخص جمع؛ ماضی استمراری، دوّم شخص جمع

ت) ماضی نقلی، دوّم شخص جمع؛ ماضی استمراری، دوّم شخص جمع

۱۷۶. شاید گفته باشم که او بارها به شهر شما آمده بوده است.

الف) ماضی التزامی، اوّل شخص مفرد؛ ماضی بعید، سوّم شخص مفرد

ب) ماضی التزامی، اوّل شخص مفرد؛ ماضی ابعد، سوّم شخص مفرد

پ) ماضی نقلی، دوّم شخص جمع؛ ماضی استمراری، سوّم شخص جمع

ت) مضارع التزامی، اوّل شخص مفرد؛ ماضی بعید، سوّم شخص مفرد

۱۷۷. داشتم به کلاس می‌آمدم که آن حادثه روی داد.

الف) ماضی مستمر، اوّل شخص مفرد؛ ماضی ساده، سوّم شخص مفرد

ب) ماضی استمراری، دوّم شخص مفرد؛ ماضی ساده، سوّم شخص مفرد

پ) ماضی ساده، اوّل شخص مفرد؛ مضارع ساده، سوّم شخص مفرد

ت) ماضی مستمر، اوّل شخص مفرد؛ مضارع ساده، سوّم شخص مفرد

□ در پرسش‌های آینده بُن فعل‌های داده شده را مشخّص کنید:

۱۷۸. می‌آزمود، آسوده بود، آشفته‌ایم.

الف) آزمود، آسود، آشفت

ب) آزما، آسا، آشوب

پ) آزما، آسود، آشفت

ت) آزمود، آسا، آشفته

۱۷۹. می‌آفرید، می‌آفرینند، می‌افزایم.

الف) آفرید، آفرین، افزود
ب) آفرین، آفرید، افزاید
پ) آفرید، آفرید، افزود
ت) آفرید، آفرین، افزا

۱۸۰. می‌آلاید، می‌آموزد، انداخته بودیم.

الف) آلا، آموخت، انداز
ب) آلا، آموز، انداخت
پ) آلود، آموخت، انداز
ت) آلوده، آموخته، انداخت

□ در پرسش‌های آینده دو بُن مضارع و ماضیِ مصدرهای داده شده را مشخّص کنید:

۱۸۱. آمیختن، انداختن، اندوختن.

الف) آمیخت، آموز ـ اندوز، اندوخت ـ انداز، اندوخت
ب) آمیز، آموز ـ انداز، اندوز ـ اندوز، اندوخت
پ) آمیز، آمیخت ـ انداز، انداخت ـ اندوز ـ اندوخت
ت) آمیخت، آمیز ـ انداخت، انداز ـ اندوخت، اندوز

۱۸۲. باختن، بیختن، تاختن.

الف) باز، باخت ـ بیز، بیخت ـ تاز، تاخت
ب) باخته، باخت ـ بیخته، بیخت ـ تاخته، تاخت
پ) باخت، باز ـ بیخت، بیز ـ تخت، تاز
ت) بازم، بازد ـ بیزم، بیزد ـ تازم، تازد

۱۸۳. آمدن، رفتن، نشستن.

الف) آمد، آ ـ رو، رفت ـ نشین، نشست
ب) آیم، آمد ـ روم، رفت ـ نشین، نشینم
پ) آ، آمد ـ رو، رفت ـ نشین، نشست
ت) آمد، آ ـ رفت، رو ـ نشست، نشین

□ در پرسش‌های آینده بُن فعل را درکلمه‌های داده شده معیّن کنید:

۱۸۴. گرفتار، جوشش، پویا.

الف) گرفت (بن ماضی)، جوش (بن مضارع)، پو (بن مضارع)
ب) گیر (بن مضارع)، جوشنده (بن مضارع)، پوییدن (بن مضارع)
پ) گرفت (بن مضارع)، جوش (بن ماضی)، پو (بن مضارع)
ت) گرفت (بن ماضی)، جوش (بن ماضی)، پو (بن مضارع)

۱۸۵. خنده، آموزگار، گذران.

الف) خندید (بن ماضی)، آموخت (بن‌ماضی)، گذشت (بن‌ماضی)
ب) خند (بن‌ماضی)، آموز (بن‌ماضی)، گذشت (بن‌ماضی)

پ) خند (بن‌مضارع)، آموز (بن‌مضارع)، گذر(بن‌مضارع)

ت) خند(بن‌مضارع)، آموخت(بن‌ماضی)، گذر(بن‌مضارع)

۱۸۶. در عبارت زیر وجه فعل‌ها را به ترتیب معیّن کنید:

من او را ندیده‌ام، شاید آمده باشد.

الف) هر دو وجه اخباری
ب) وجه اخباری، وجه امری
پ) وجه اخباری، وجه التزامی
ت) هر دو وجه التزامی

۱۸۷. در عبارت زیر زمان و وجه فعل‌ها را به‌ترتیب مشخّص کنید:

قصد داشتم به کتابخانه بروم ولی متأسفانه آنجا را بسته بودند.

الف) ماضی نقلی از وجه اخباری، مضارع التزامی از وجه التزامی، ماضی بعید از وجه اخباری
ب) ماضی ساده از وجه اخباری، مضارع التزامی از وجه التزامی، ماضی بعید از وجه اخباری
پ) ماضی بعید از وجه التزامی، مضارع التزامی از وجه اخباری، ماضی ساده از وجه التزامی
ت) ماضی ساده از وجه اخباری، مضارع التزامی از وجه التزامی، ماضی نقلی از وجه اخباری

□ در جمله‌ها و عبارت‌های آینده نقش کلمه‌هایی را که زیر آن‌ها خط کشیده شده مشخّص کنید:

۱۸۸. ستاره‌ها در آسمان می‌درخشند.

الف) نهاد، مفعول
ب) مفعول، نهاد
پ) نهاد، متمّم
ت) نهاد، مسند

۱۸۹. شب که به آسمان می‌نگریم هزاران نقطه‌ی روشن در آن می‌بینیم.

الف) قید، مسند، متمّم
ب) قید، مفعول، متمّم
پ) نهاد، مسند، مفعول
ت) قید، مفعول، مفعول

۱۹۰. ادیسون مخترع معروف، اهل کجاست؟

الف) بدل، صفت، مسند
ب) نهاد، صفت، مسند
پ) صفت، بدل، تمیز
ت) بدل، صفت، مفعول

۱۹۱. مردمان قدیم زمین را ساکن می‌پنداشتند.

الف) نهاد، مفعول، مفعول
ب) فاعل، نهاد، مسند
پ) نهاد، مفعول، متمّم
ت) صفت، مفعول، تمیز

۱۹۲. وسیله‌ای که برای مشاهده‌ی ستارگان به‌کار می‌رود تلسکوپ نام دارد.

الف) فاعل، صفت، تمیز
ب) نهاد، مضافٌ‌الیه، مفعول
پ) نهاد، مضافٌ‌الیه، تمیز
ت) مفعول، نهاد، مسند

۱۹۳. بزرگی ستاره‌ها چه‌قدر است؟

الف) نهاد، مضافٌ‌الیه، مسند
ب) نهاد، مفعول، متمّم
پ) مفعول، صفت، مسند
ت) مسند، مضافٌ‌الیه، نهاد

۱۹۴. گالیله، دانشمند ایتالیایی دوربینی ساخت و با آن به مشاهده‌ی آسمان پرداخت.

الف) نهاد، بدل، مفعول، مفعول
ب) نهاد، مفعول، متمّم، متمّم
پ) مفعول، نهاد، متمّم، مسند
ت) نهاد، بدل، مفعول، متمّم

۱۹۵. کدام کلمه در عبارت زیر نقش مفعول دارد؟

در راه دیدمش، داشت به کتابخانه می‌رفت.

الف) راه
ب) کتابخانه
پ) ش (در دیدمش)
ت) مفعولی وجود ندارد

۱۹۶. کدام کلمه در بیت زیر نقش قیدی دارد؟

برو کار می‌کن مگو چیست کار   که سرمایه‌ی جاودانی است کار

الف) کار (اوّل)   ب) کار (دوّم)   پ) جاودانی   ت) قیدی وجود ندارد

۱۹۷. کدام کلمه‌ها در بیت زیر نقش مسندی دارند؟

علم باشد دوای هر رنجی   علم باشد کلید هر گنجی

الف) دوا، کلید   ب) دوا، رنج   پ) رنج، گنج   ت) علم، گنج

۱۹۸. در بیت زیر «سر بسر» چه نقشی دارد؟

اگر سر بسر تن به کشتن دهیم   از آن به که کشور به دشمن دهیم

الف) نهادی   ب) متمّمی   پ) قیدی   ت) مفعولی

۱۹۹. در عبارت زیر «ماردوش» چه نقشی دارد؟

ضحاک را از آن جهت ماردوش می‌خواندند که بر دو کتف او دو مار روییده بود.

الف) مفعولی   ب) قیدی   پ) متمّمی   ت) تمیزی

۲۰۰. در عبارت زیر «دانشمند» چه نقشی دارد؟

گالیله دانشمند ایتالیایی اوّلین کسی بود که ماه را با تلسکوپ مشاهده کرد.

الف) نهادی   ب) بدلی   پ) تمیزی   ت) مسندی

۲۰۱. در عبارت زیر «خود» چه نقشی دارد؟

من خودم به یاد ندارم که چگونه به بیمارستان منتقل شدم.

الف) نهادی   ب) مسندی   پ) بدلی   ت) تمیزی

۲۰۲. واژه‌های «خیال، بسی، هرگز و اثر» در بیت زیر چه نقشی دارند؟

من در **خیال** موزه **بسی** اشک ریختم   این اشک و آرزو ز چه **هرگز** **اثر** نداشت؟

الف) مضافٌ‌الیهی، قیدی، نهادی، قیدی
ب) متمّمی، وصفی، مسندی، بدلی

پ) مفعولی، قیدی، نهادی، قیدی

ت) متمّمی، قیدی، قیدی، مفعولی

۲۰۳. در جمله‌ی زیر به‌ترتیب چه قیدهایی به‌کار رفته است؟

معصوم دیروز صبح خیلی نگران نشسته بود.

الف) زمان، کیفیّت، کمیّت، کیفیّت
ب) زمان، زمان، کمیّت، حالت

پ) زمان، تأکید، کمیّت، زمان
ت) تکرار، زمان، تأکید، کیفیّت

۲۰۴. شناسه‌هایی که در بیت زیر به‌کار رفته کدام است؟

من بدین زنجیر ارزیدم که بستندم به پای — کاش می‌پرسید کس کایشان به چند ارزیده‌اند

الف) م، ند، ند
ب) م، ند، م، ید، اند

پ) م، ند، م
ت) ید، م، ند، م، ید، ند

۲۰۵. فردا، خیلی، متأسفانه، بسیار و خوشا به‌ترتیب چگونه واژه‌هایی هستند؟

الف) قید، صفت، قید، صفت، شبه‌جمله
ب) خوشا صوت، بقیه قید

پ) اسم، قید، قید، صفت، شبه‌جمله
ت) اسم، قید، اسم، قید، قید

۲۰۶. واژه‌ها و لفظ‌های آسا، از، فرا، سان به‌ترتیب چگونه واژه‌هایی هستند؟

الف) حرف، حرف، پیشوند، پسوند

ب) پسوند، حرف، پیشوند، پسوند

پ) پسوند، حرف، پسوند، پیشوند

ت) پیشوند، حرف، پیشوند، پسوند

۲۰۷. انواع ضمیرهایی که در بیت زیر به‌کار رفته‌اند عبارتند از:

من آن را ندانستم اندر کجاست — پژوهیدن و یافتن با شماست

الف) شخصی، اشاره، پرسشی، شخصی

ب) شخصی، اشاره، تعجّبی، شخصی

پ) مفعولی، اشاره، پرسشی، فاعلی

ت) شخصی، مشترک، پرسشی، مشترک

۲۰۸. نقش ضمیرهای به‌کار رفته را در همان بیت بالا بنویسید:

الف) نهادی، متمّمی، مفعولی، متمّمی
ب) مسندی، متمّمی، مفعولی، متمّمی

پ) نهادی، مفعولی، متمّمی، مفعولی
ت) نهادی، مفعولی، متمّمی، متمّمی

۲۰۹. نوع هر یک از صفت‌ها را در بیت زیر مشخّص کنید:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست   آورد حرز جان زخط مشکبار دوست

الف) آن: اشاره ـ نامور و مشکبار: بیانی

ب) آن: اشاره ـ نامور و مشکبار: فاعلی

پ) نامور و دوست: بیانی ـ مشکبار: فاعلی

ت) آن: اشاره ـ دوست و نامور و مشکبار: بیانی

۲۱۰. سه کلمه‌ی امید، ضامن، پیروزی در جمله‌ی زیر به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

امید و پشتکار، ضامن پیروزی است.

الف) فاعل، مسند، مضافٌ‌الیه   ب) نهاد، صفت، مضافٌ‌الیه

پ) نهاد، صفت، صفت   ت) نهاد، مسند، مضافٌ‌الیه

۲۱۱. کلمات گل، تو، جمعیّت، گلزار، چه در مصراع زیر به ترتیب چه نقشی دارند؟

ای گل، تو ز جمعیّت گلزار چه دیدی؟

الف) منادا، نهاد، متمّم، مضافٌ‌الیه، مفعول

ب) منادا، بدل، متمّم، مضافٌ‌الیه، تمیز

پ) نهاد، بدل، مفعول، مسند، متمّم

ت) نهاد، مضافٌ‌الیه، متمّم، مضافٌ‌الیه، مفعول

۲۱۲. «هوا» و «صاف» در جمله‌ی زیر به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

هوا دیروز کاملاً صاف بود.

الف) نهاد، مسند   ب) نهاد، مفعول   پ) مفعول، متمّم   ت) فاعل، مسند

۲۱۳. مصراع دوّم بیت زیر چگونه جمله‌ای است؟

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی   فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

الف) خبری، مرکّب، مستقیم، فعلی   ب) خبری، ساده، غیرمستقیم، فعلی

پ) پرسشی، مرکّب، مستقیم، فعلی   ت) خبری، ساده، مستقیم، فعلی

۲۱۴. در همان بیت بالا «ی» ها در آخر روز و پادشه و گذرگه به‌ترتیب چگونه یایی هستند؟

الف) هر سه یای نکره   ب) هر سه یای نسبت

پ) پسوند قیدی، نکره، نکره   ت) نکره و نکره و پسوند اسم مصدر

۲۱۵. از واژه‌های آن، یکی، یتیم، این، چه در بیت زیر، کدام صفت و کدام ضمیرند؟

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم   این تابناک چیست که بر فرق پادشاست؟

الف) چه ضمیر، بقیه صفتند   ب) همه صفتند

پ) یتیم صفت و بقیه ضمیرند   ت) یکی و چه ضمیر و بقیه صفتند

۲۱۶. ی در آخر **بنگری** و **روشنی** در بیت زیر به‌ترتیب چگونه یایی است؟

بر قطره‌ی سرشکِ یتیمان نظاره کن　　تا بنگری که روشنیِ گوهر ازکجاست

الف) هر دو پسوند اسم مصدر　　ب) شناسه و پسوند حاصل مصدر

پ) شناسه و پسوند نسبت　　ت) شناسه و پسوند نسبت

۲۱۷. در بیت زیر چه حرف‌هایی به‌کار رفته است؟

ما را به رخت و چوبِ شبانی فریفته‌ست　　این گرگ سال‌هاست که با گله آشناست

الف) دو حرف نشانه، دو حرف اضافه، دو حرف ربط

ب) سه حرف اضافه، دو حرف ربط

پ) یک حرف نشانه، دو حرف ربط، سه حرف اضافه

ت) یک حرف نشانه، چهار حرف ربط، یک حرف اضافه

۲۱۸. در بیت زیر چند قید و چند حرف به‌کار رفته است؟

دی کودکی به دامن مادرگریست زار　　کز کودکان کوی به من کس نظر نداشت

الف) دو قید و شش حرف　　ب) دو قید و سه حرف

پ) یک قید و چهار حرف　　ت) یک قید و سه حرف

۲۱۹. در بیت زیر واژه‌های **این**، **خاک**، **بالین**، **اختر**، **ادب**، **پروین** به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

این که **خاک** سیهش **بالین** است　　**اختر** چرخ ادب **پروین** است

الف) نهادی، مسندی، نهادی، مسندی، وصفی، مسندی

ب) نهادی، نهادی، مسندی، بدلی، مضافٌ‌الیهی، مسندی

پ) مسندی، نهادی، مسندی، مسندی، مضافٌ‌الیهی، مضافٌ‌الیهی

ت) اشاره، مسندی، مسندی، مسندی، وصفی، بدلی

۲۲۰. در بیت زیر واژه‌های **صاحب**، **آن‌همه**، **امروز** و **سائل** به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

صاحب آن‌همه گفتار **امروز**　　**سائل** فاتحه و یاسین است

الف) نهادی، وصفی، قیدی، مسندی　　ب) مسندی، قیدی، قیدی، نهادی

پ) نهادی، مضافٌ‌الیهی، قیدی، مسندی　　ت) مضافٌ‌الیهی، وصفی، قیدی، نهادی

۲۲۱. نهاد و مسند و متمّم را در دو مصراع بیت زیر به‌ترتیب بنویسید:

خاک در دیده بسی جانفرساست　　سنگ بر سینه بسی سنگین است

الف) خاک، دیده، جانفرسا ـ سنگ، سنگین، سینه

ب) جانفرسا، خاک، دیده ـ سنگین، سینه، سنگ

پ) خاک، جانفرسا، دیده ـ سنگین، سنگ، سینه

ت) خاک، جانفرسا، دیده ـ سنگ، سنگین، سینه

۲۲۲. واژه‌هایی را که در عبارت زیر به ترتیب، نقش **نهادی، صفتی، متممی و مضافٌ‌الیهی** دارند بنویسید:

شادی واقعی آنجاست که با شادی دیگران قرین باشد.

الف) شادی، واقعی، آنجا، دیگران　　ب) شادی، واقعی، شادی، دیگران

پ) واقعی، قرین، شادی، آنجا　　ت) شادی، آنجا، قرین، دیگران

۲۲۳. در عبارت زیر، کلمه‌ی آرام که دوبار به‌کار رفته چگونه کلمه‌ای است؟

علی با آنکه مردی آرام بود؛ اما در برابر زور آرام نداشت.

الف) هر دو اسم است.　　ب) هر دو صفت است.

پ) اوّلی، صفت و دوّمی اسم است.　　ت) اوّلی، اسم و دوّمی صفت است.

۲۲۴. راستی و امانت، بزرگترینِ سرمایه‌هاست.

در جمله‌ی بالا سه کلمه‌ی **راستی، بزرگترین و سرمایه‌ها** به‌ترتیب چه نقشی دارند؟

الف) نهادی، مسندی، مضافٌ‌الیهی　　ب) نهادی، صفتی، مضافٌ‌الیهی

پ) فاعلی، مسندی، نهادی　　ت) نهادی، قیدی، مضافٌ‌الیهی

۲۲۵. کدام‌یک از جملات زیر درست است؟

الف) همه‌ی اسم‌های خاصّ و ضمیرها، معرفه‌اند.

ب) برخی از اسم‌های خاصّ و ضمیرها، معرفه‌اند.

پ) همه‌ی اسم‌های خاصّ و ضمیرهای شخصی و اشاره و مشترک، معرفه‌اند.

ت) همه‌ی اسم‌های خاصّ و ضمیرهای مبهم معرفه‌اند.

۲۲۶. «ساختمان» چگونه کلمه‌ای است؟

الف) اسم جامد، عام، مفرد، مرکّب　　ب) اسم مشتق، عامّ، مفرد، ساده

پ) اسم مشتق، عام، جمع، مرکّب　　ت) اسم مشتق، عام، مفرد، مرکّب

۲۲۷. کدام‌یک از جمله‌های زیر، درست است؟

الف) همه‌ی مصدرها جامد و مرکّبند.　　ب) همه‌ی مصدرها مشتق و ساده‌اند.

پ) همه‌ی مصدرها مشتق و مرکّبند.　　ت) همه‌ی مصدرها جامد و ساده‌اند.

۲۲۸. نقش سه کلمه‌ی **گل، ضعیفان، وقت** را در بیت زیر به‌ترتیب بنویسید:

دایم **گل** این بستان، شاداب نمی‌ماند　　دریاب **ضعیفان** را در **وقت** توانایی

الف) مفعول، مفعول، متمّم　　ب) مفعول، مفعول، مفعول

پ) نهاد، مفعول، متمّم　　ت) نهاد، متمّم، متمّم

۲۲۹. در بیت زیر، کدام اسم‌ها مشتقند؟

دانش و کوشش است و اندیشه ضامن پیشرفت و پیروزی

الف) دانش، کوشش، اندیشه، پیشرفت
ب) دانش، کوشش، پیروزی
پ) دانش، کوشش، اندیشه، پیروزی
ت) اندیشه، پیشرفت، پیروزی

۲۳۰. از میان اسم‌های یزدان، کتاب، انجیل، باغ، سعید، خاصّ و عامّ را مشخّص کنید.

الف) یزدان و انجیل، خاصّ و بقیه عامّند.
ب) انجیل و سعید، خاصّ و بقیه عامّند.
پ) یزدان و سعید، خاصّ و بقیه عامّند.
ت) یزدان و انجیل و سعید، خاصّ و بقیه عامّند.

۲۳۱. در جمله‌ی زیر، اسم‌های خاصّ کدامند؟

ناصرخسرو از ابتدای جوانی، قرآن را حفظ داشت.

الف) ناصر خسرو، جوانی، قرآن
ب) ناصرخسرو، ابتدا، قرآن
پ) ناصرخسرو، ابتدا، جوانی
ت) ناصرخسرو، قرآن

۲۳۲. در بیت زیر، چند ضمیر هست و آن‌ها کدامند؟

دل من‌همی داد گفتی گوایی که باشد مرا روزی از تو جدایی

الف) سه ضمیر: من ـ مَ (من) ـ تو
ب) سه ضمیر: من ـ ی ـ تو
پ) چهار ضمیر: من ـ مَ (من) ـ ی ـ تو
ت) دو ضمیر: من ـ تو

۲۳۳. در عبارت زیر چند ضمیر شخصی به‌کار رفته است؟

خدا بیامرزدش. . .دلم می‌خواست تو هم یک نظر می‌دیدیش.

الف) دو جدا و دو پیوسته
ب) یک جدا و دو پیوسته
پ) دو جدا و یک پیوسته
ت) یک جدا و سه پیوسته

۲۳۴. ضمیر کلمه‌ای است که:

الف) به جانشینی کلمات، نقش آن‌ها را در جمله برعهده می‌گیرد.
ب) به جای اسم می‌نشیند و نقش‌های گوناگون آن را می‌پذیرد.
پ) به اسم می‌پیوندد و مضافٌ‌الیه او محسوب می‌شود.
ت) به جانشینی اسم و جدا از آن می‌آید و معنای مستقلی دارد.

۲۳۵. در بیت زیر، شماره و نوع اضافه‌ها را به‌ترتیب بنویسید.

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه، نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

الف) سه‌تا: استعاری، تخصیصی، استعاری

ب) سه‌تا: تشبیهی، تخصیصی، استعاری

پ) دوتا: استعاری، تخصیصی

ت) سه‌تا: استعاری، توضیحی، تشبیهی

۲۳۶. در بیت زیر، اضافه‌ها چند تا و چگونه‌اند؟

دست صبا به زلف سمن شانه می‌زند   ابر بهار، نعره‌ی مستانه می‌زند

الف) دوتا: استعاری، تخصیصی

ب) سه‌تا: استعاری: تشبیهی، تخصیصی

پ) چهارتا: استعاری، استعاری، تخصیصی، تشبیهی

ت) سه‌تا: استعاری، استعاری، تخصیصی

۲۳۷. در بیت زیر، نوع اضافه‌ی «تموج شطّ» و «شطّ حیات» را به‌ترتیب بنویسید:

فریادشان **تموج شطّ حیات** بود   چون آذرخش در سخن خویش زیستند

الف) تخصیصی و استعاری   ب) تخصیصی و تشبیهی

پ) ملکی و تشبیهی   ت) بیانی و استعاری

۲۳۸. در بیت زیر، اضافه‌ها را با ذکر نوع مشخّص کنید:

با چشم ادب نگر پدر را   وزگفته‌ی او مپیچ سر را

الف) چشم ادب (تشبیهی)، گفته‌ی او (ملکی)

ب) چشم ادب (اقترانی)، گفته‌ی او (بیانی)

پ) چشم ادب (استعاری)

ت) چشم ادب (اقترانی)، گفته‌ی او (ملکی)

۲۳۹. در بیت زیر، مضافٌ‌الیه‌ها کدام است؟

ناگه وزش خشم دهاقین خراسان   از باغ وطن کرد برون زاغ و زغن را

الف) خشم، دهاقین، خراسان، وطن   ب) خشم و خراسان، وطن

پ) خشم، دهاقین، زغن   ت) دهاقین، خراسان، وطن، زغن

۲۴۰. در همان بیت بالا اگر اضافه‌ی استعاری و تشبیهی هست به ترتیب بنویسید:

الف) خشم دهاقین، باغ وطن   ب) وزش خشم، باغ وطن

پ) وزش خشم، زاغ و زغن   ت) وزش خشم، خشم دهاقین

۲۴۱. صفت‌های شمارشی چند گونه است؟ چند نوعشان ساده است و چند نوعشان مرکّب؟

الف) سه‌گونه، همه مرکّب   ب) چهارگونه، یکی ساده، بقیه مرکّب

پ) چهارگونه، دو ساده، دو مرکّب   ت) سه‌گونه، یکی مرکّب، بقیه ساده

۲۴۲. در جمله‌ی زیر به‌ترتیب چه صفت‌هایی به‌کار رفته است؟

امین چه‌قدر کتاب‌های خواندنی و آموزنده دارد!

الف) تعجّبی، پرسشی، فاعلی　　ب) پرسشی، نسبی، فاعلی

پ) پرسشی، لیاقت، ساده　　ت) تعجّبی، لیاقت، فاعلی

۲۴۳. اجزایی که در عبارت زیر حذف شده‌اند به‌ترتیب کدامند؟

او درس را هر چه بیشتر می‌خواند کمتر یاد می‌گرفت.

الف) فاعل، متمّم، حرف‌اضافه　　ب) نهاد، مفعول، حرف‌نشانه

پ) نهاد، مفعول، متمّم　　ت) مفعول، متمّم، متمّم

۲۴۴. ضمیر «خود» در جمله‌ی **من خودم پیش قراول آزادی بوده‌ام** چه نقشی دارد؟

الف) بدلی　　ب) نهادی　　پ) مسندی　　ت) تمیزی

۲۴۵. در مصراع اوّل بیت زیر نهاد کدام است؟

گم شد زنظر آن همه زیبایی و آثار　　وین حال فرا یادِ من آورد وطن را

الف) آن　　ب) همه　　پ) زیبایی　　ت) گم

۲۴۶. آیا در بیت زیر اسمی در نقش مسندی به‌کار رفته؟ و اگر رفته کدام است؟

بی‌وفایی و دورویی و نفاق و ناکسی　　در لباس عقل و دانش زیب هر پیکر نبود

الف) آری: زیب　　ب) آری: بی‌وفایی　　پ) آری: پیکر　　ت) نه، به‌کار نرفته

۲۴۷. شناسه‌هایی را که در افعال زیر به‌کار رفته‌اند به‌ترتیب بنویسید.

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم　　که منِ دل شده این ره نه به خود می‌پویم

الف) ام، یم، یم　　ب) م، م، م　　پ) ام، یم، م　　ت) م، یم، یم

۲۴۸. از چهار کلمه‌ی «کوی، کوتاهی، نمایش، ریش» کدام‌ها اسم مصدرند؟

الف) اوّلی و چهارمی　　ب) دوّمی و سوّمی

پ) اوّلی و دوّمی　　ت) اوّلی و دوّمی و سوّمی

۲۴۹. از پسوندهای «ار، گار، ی، ش» کدام‌ها نشانه‌ی اسم مصدرند؟

الف) هر چهار تا　　ب) سه‌تای اوّلی

پ) اوّلی و چهارمی　　ت) اوّلی و سوّمی و چهارمی

۲۵۰. اسم مصدر سه کلمه‌ی «خشک، مرد، گفت» چیست؟

الف) خشکی، مردانگی، گفتار　　ب) خشکی، مردی، گفتار

پ) خشک‌شدگی، مردی، گویش　　ت) خشک شدن، مردانگی، گفت

۲۵۱. کدام‌یک از جمله‌های زیر، درست است؟
الف) برخی از مفعول‌ها همراه «را» می‌آیند و همه‌ی متمم‌ها همراه حرف اضافه.
ب) برخی از متمم‌ها همراه حرف اضافه می‌آیند و همه‌ی مفعول‌ها همراه «را».
پ) همه‌ی مفعول‌ها همراه «را» و همه‌ی متمم‌ها همراه حرف اضافه می‌آیند.
ت) همه‌ی مفعول‌ها و متمم‌ها می‌توانند همراه «را» و حرف اضافه بیایند.

۲۵۲. **فعل نهی** فعلی است که:
الف) انجام ندادن کاری را طلب می‌کند.
ب) انجام نگرفتن کاری را می‌رساند.
پ) بر انجام نگرفتن کاری درگذشته دلالت دارد.
ت) انجام نگرفتن کاری را در آینده می‌رساند.

۲۵۳. **مستقبل** فعلی است که:
الف) وقوع فعل را در زمان حال یا آینده می‌رساند.
ب) بر وقوع فعل درگذشته دلالت دارد.
پ) وقوع فعل را در آینده می‌رساند.
ت) انجام دادن کاری را طلب می‌کند.

۲۵۴. **حرف ربط** کلمه‌ای است که:
الف) دو واژه یا دو جمله یا دو عبارت را به هم پیوند می‌دهد.
ب) اسم یا صفتی را به فعل جمله ربط می‌دهد.
پ) فعل جمله را به فاعل خود ربط می‌دهد.
ت) نشانه‌ی مفعول است و آن را به فعل ربط می‌دهد.

۲۵۵. **ماضی التزامی** فعلی است که انجام گرفتن کار را:
الف) درگذشته‌ی دور می‌رساند.
ب) در آینده با شکّ و شرط و مانند آن می‌رساند.
پ) به‌طور نقل و داستان می‌رساند.
ت) درگذشته با شکّ و شرط و امثال آن می‌رساند.

۲۵۶. **ماضی استمراری** فعلی است که انجام گرفتن کاری را:
الف) با مفهوم ادامه و عادت در زمان حال می‌رساند.
ب) درگذشته با مفهوم ادامه و تکرار و جز آن می‌رساند.
پ) درگذشته‌ی دور با شکّ و تردید می‌رساند.
ت) در زمان گذشته به‌طور قطع و یقین می‌رساند.

۲۵۷. مضارع التزامی فعلی است که وقوع فعل را:
الف) در آینده با شکّ و شرط و مانند آن می‌رساند.
ب) درگذشته با شکّ و شرط و مانند آن می‌رساند.
پ) در زمان حال یا آینده یا هر سه زمان می‌رساند.
ت) در زمان آینده به‌طور قطع و یقین می‌رساند.

۲۵۸. ماضی بعید فعلی است که انجام گرفتن کاری را:
الف) درگذشته‌ی دور می‌رساند.
ب) درگذشته با شکّ و شرط و امثال آن می‌رساند.
پ) درگذشته‌ی دورتر می‌رساند.
ت) درگذشته به‌طور نقل و داستان می‌رساند.

۲۵۹. قید کلمه‌ای است که:
الف) اسمی را به صفتی مخصوص مقیّد می‌سازد.
ب) فعل وگاهی صفت یا مسند یا مصدر و یا قید دیگری را مقیّد می‌کند.
پ) اسمی را به حالت و چگونگی خاصّ مقیّد می‌سازد.
ت) فعلی را به فاعل خود مقیّد می‌سازد.

۲۶۰. مضارع فعلی است که انجام گرفتن کار یا داشتن صفت و حالت را:
الف) تنها در زمان حال می‌رساند.
ب) تنها در زمان آینده می‌رساند.
پ) در زمان حال یا آینده به‌صورت قطع و یقین می‌رساند.
ت) در زمان حال یا آینده وگاهی گذشته یا هر سه زمان می‌رساند.

۲۶۱. امر فعلی است که:
الف) انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را درگذشته طلب می‌کند.
ب) فرمان دادن را می‌رساند.
پ) انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می‌کند.
ت) انجام دادن کاری را در هر سه زمان طلب می‌کند.

۲۶۲. بُن فعل:
الف) آن بخش فعلی است که شخصیت‌های ششگانه را با آن می‌شناسیم.
ب) زمانی است که فعل بر روی آن بنا نهاده شده است.
پ) همان «می» و «ب» است که در آغاز فعل می‌آید.
ت) آن جزء ثابت است که معنی اصلی فعل را در بردارد.

۲۶۳. فعل ناگذر، فعلی است که:

الف) مفعول لازم دارد.

ب) مفعول لازم ندارد.

پ) گاهی مفعول لازم دارد و گاهی لازم ندارد.

ت) فاعل لازم دارد.

۲۶۴. فعل معلوم، فعلی است که:

الف) پیشِ شنونده معلوم و معیّن است.

ب) به مفعول نسبت داده می‌شود.

پ) به فاعل نسبت داده می‌شود.

ت) زمان آن معلوم باشد.

۲۶۵. مفعول کلمه‌ای است که:

الف) کار بر آن نسبت داده می‌شود.

ب) کار بر آن واقع می‌شود.

پ) در جمله جانشین فاعل می‌باشد.

ت) چگونگی انجام گرفتن کاری را می‌رساند.

۲۶۶. ضمیر مشترک، ضمیری است که:

الف) به جای همه‌ی اشخاص ششگانه به‌کار می‌رود.

ب) به جای اوّل شخص به‌کار می‌رود.

پ) میان اسم و صفت، مشترک می‌باشد.

ت) مفهوم اشتراک در صفتی را می‌رساند.

۲۶۷. اضافه‌ی بیانی، اضافه‌ای است که در آن:

الف) مضافٌ‌الیه نوعی ویژگی در مضاف را می‌رساند.

ب) بین مضاف و مضافٌ‌الیه رابطه‌ی همراهی و قرین بودن باشد.

پ) مضافٌ‌الیه، جنس مضاف را می‌رساند.

ت) نوعی همانندی میان مضاف و مضافٌ‌الیه بیان می‌شود.

۲۶۸. جمله‌ی هسته (پایه)، جمله‌ای است که:

الف) غرض اصلی گوینده را در بردارد.

ب) بر پایه‌ی خبری قطعی و حتمی استوار است.

پ) از دو جمله‌ی ساده تشکیل می‌یابد.

ت) یکی از مفاهیم شرط و آرزو و زمان را می‌رساند.

کلید پرسش‌های چهار پاسخی

شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست
۱	ب	۲۷	ب	۵۳	ت	۷۹	ب	۱۰۵	پ
۲	پ	۲۸	ب	۵۴	پ	۸۰	الف	۱۰۶	الف
۳	الف	۲۹	ت	۵۵	ب	۸۱	ب	۱۰۷	الف
۴	پ	۳۰	ب	۵۶	پ	۸۲	ب	۱۰۸	الف
۵	پ	۳۱	ب	۵۷	الف	۸۳	پ	۱۰۹	پ
۶	الف	۳۲	ب	۵۸	پ	۸۴	ت	۱۱۰	ت
۷	پ	۳۳	پ	۵۹	الف	۸۵	الف	۱۱۱	الف
۸	ت	۳۴	پ	۶۰	الف	۸۶	الف	۱۱۲	الف
۹	ب	۳۵	ت	۶۱	ب	۸۷	ب	۱۱۳	پ
۱۰	پ	۳۶	ت	۶۲	الف	۸۸	ب	۱۱۴	ت
۱۱	پ	۳۷	الف	۶۳	ب	۸۹	ت	۱۱۵	ت
۱۲	پ	۳۸	پ	۶۴	الف	۹۰	پ	۱۱۶	پ
۱۳	ت	۳۹	الف	۶۵	الف	۹۱	الف	۱۱۷	الف
۱۴	ت	۴۰	ب	۶۶	ب	۹۲	پ	۱۱۸	الف
۱۵	ت	۴۱	پ	۶۷	الف	۹۳	ب	۱۱۹	پ
۱۶	پ	۴۲	الف	۶۸	ب	۹۴	الف	۱۲۰	ب
۱۷	پ	۴۳	ب	۶۹	ت	۹۵	الف	۱۲۱	ب
۱۸	الف	۴۴	الف	۷۰	ت	۹۶	ب	۱۲۲	پ
۱۹	الف	۴۵	پ	۷۱	ت	۹۷	الف	۱۲۳	الف
۲۰	ب	۴۶	ب	۷۲	الف	۹۸	ب	۱۲۴	ت
۲۱	ت	۴۷	الف	۷۳	ب	۹۹	ت	۱۲۵	پ
۲۲	الف	۴۸	ب	۷۴	پ	۱۰۰	الف	۱۲۶	الف
۲۳	الف	۴۹	ت	۷۵	الف	۱۰۱	پ	۱۲۷	الف
۲۴	الف	۵۰	ب	۷۶	ب	۱۰۲	ب	۱۲۸	ب
۲۵	ب	۵۱	الف	۷۷	ت	۱۰۳	پ	۱۲۹	پ
۲۶	پ	۵۲	الف	۷۸	ب	۱۰۴	الف	۱۳۰	الف

ادامه‌ی کلید پرسش‌های چهار پاسخی

شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست
۱۳۱	پ	۱۵۹	ب	۱۸۷	ب	۲۱۵	الف	۲۴۳	ب
۱۳۲	ب	۱۶۰	الف	۱۸۸	پ	۲۱۶	ب	۲۴۴	الف
۱۳۳	پ	۱۶۱	الف	۱۸۹	ب	۲۱۷	پ	۲۴۵	پ
۱۳۴	الف	۱۶۲	ت	۱۹۰	الف	۲۱۸	الف	۲۴۶	الف
۱۳۵	ب	۱۶۳	الف	۱۹۱	ت	۲۱۹	ب	۲۴۷	ب
۱۳۶	ب	۱۶۴	ت	۱۹۲	پ	۲۲۰	الف	۲۴۸	ب
۱۳۷	الف	۱۶۵	ب	۱۹۳	الف	۲۲۱	ت	۲۴۹	ت
۱۳۸	پ	۱۶۶	ب	۱۹۴	ب	۲۲۲	ب	۲۵۰	ب
۱۳۹	ب	۱۶۷	ت	۱۹۵	پ	۲۲۳	پ	۲۵۱	الف
۱۴۰	ب	۱۶۸	ب	۱۹۶	ت	۲۲۴	الف	۲۵۲	الف
۱۴۱	ت	۱۶۹	الف	۱۹۷	الف	۲۲۵	پ	۲۵۳	پ
۱۴۲	ت	۱۷۰	ب	۱۹۸	پ	۲۲۶	ت	۲۵۴	الف
۱۴۳	ب	۱۷۱	الف	۱۹۹	ت	۲۲۷	پ	۲۵۵	ت
۱۴۴	ب	۱۷۲	ب	۲۰۰	ب	۲۲۸	پ	۲۵۶	ب
۱۴۵	پ	۱۷۳	الف	۲۰۱	پ	۲۲۹	الف	۲۵۷	الف
۱۴۶	پ	۱۷۴	ت	۲۰۲	ت	۲۳۰	ت	۲۵۸	الف
۱۴۷	الف	۱۷۵	پ	۲۰۳	ب	۲۳۱	ت	۲۵۹	ب
۱۴۸	الف	۱۷۶	ب	۲۰۴	الف	۲۳۲	الف	۲۶۰	ت
۱۴۹	پ	۱۷۷	الف	۲۰۵	پ	۲۳۳	ت	۲۶۱	پ
۱۵۰	الف	۱۷۸	الف	۲۰۶	ب	۲۳۴	ب	۲۶۲	ت
۱۵۱	ت	۱۷۹	ت	۲۰۷	الف	۲۳۵	الف	۲۶۳	ب
۱۵۲	ب	۱۸۰	ب	۲۰۸	ت	۲۳۶	ت	۲۶۴	ب
۱۵۳	ت	۱۸۱	پ	۲۰۹	الف	۲۳۷	ب	۲۶۵	ب
۱۵۴	ت	۱۸۲	الف	۲۱۰	ت	۲۳۸	ت	۲۶۶	الف
۱۵۵	پ	۱۸۳	پ	۲۱۱	الف	۲۳۹	الف	۲۶۷	پ
۱۵۶	پ	۱۸۴	الف	۲۱۲	الف	۲۴۰	ب	۲۶۸	الف
۱۵۷	الف	۱۸۵	پ	۲۱۳	ت	۲۴۱	ب		
۱۵۸	ت	۱۸۶	پ	۲۱۴	الف	۲۴۲	ت		

نمونه‌هایی از پرسش‌های چهار پاسخی آزمون‌های سراسری دانشگاه‌ها

۱. نوع (ی) در عبارت «نگه کنید که قانعی و طامعی به مردم چه رساند!» چیست؟

الف) مصدری　　ب) نسبت　　پ) لیاقت　　ت) صفت مفعولی

۲. کدام گزینه «صفت مشبهه» نیست؟

الف) دانا　　ب) رؤیا　　پ) شنوا　　ت) جویا

۳. کدام گزینه با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟

الف) دانشجو　　ب) دلربا　　پ) سخنگو　　ت) نیمسوز

۴. «که» در مصراع «گفتا که: که را کشتی تا کشته شدی زار؟» به ترتیب چیست؟

الف) حرف، حرف　　ب) حرف، ضمیر　　پ) ضمیر، حرف　　ت) ضمیر، ضمیر

۵. کدام گزینه، با دیگر گزینه‌ها، فرق دارد؟

الف) سرکش　　ب) کردار　　پ) گریه　　ت) ورزش

۶. نوع کلمه‌ی «داد» در مصراع «می‌پذیری ظلم را چون داد از او» چیست؟

الف) اسم معنی　　ب) فعل گذرا　　پ) ماضی ساده　　ت) فعل ناگذر

۷. کدام گزینه، با گزینه‌های دیگر، متفاوت‌است؟

الف) اوزان　　ب) بدایع　　پ) پاکات　　ت) مفاهیم

۸. «غرّشت» در بیت «غرّشت پلنگ دولت تو　　بر شیردلان دریده خفتان» چه نوع کلمه‌ای است؟

الف) اسم مصدر　　ب) حاصل مصدر　　پ) مصدر مرخّم　　ت) مصدر جعلی

۹. کدام گزینه «اسم مرکّب» است؟

الف) آمار　　ب) انگار　　پ) پندار　　ت) دیدار

۱۰. درکدام گزینه «ماضی التزامی» وجود دارد؟

الف) اگر دل از علائق کنده باشی
ب) اگر سرچشمه‌ی زاینده باشی
پ) به نور عشق اگر دل زنده‌باشی
ت) همیشه با رخ تابنده باشی

۱۱. درکدام گزینه «منادا» ذکر شده است؟

الف) ای زبان، تو بس زیانی مر مرا
ب) ای جفای تو زدولت خوبتر
پ) ای نام تو بهترین سرآغاز
ت) ای که جان را بهر تن می‌سوختی

۱۲. با توجه به عبارت «بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.» همه‌ی گزینه‌ها بجز گزینه‌ی . . .درست است.

الف) م «دامنم»: اضافی
ب) م «گلم»: اضافی
پ) چنان: قید
ت) بوی گل: اضافی

۱۳. درکدام گزینه پسوند «ی» در مفهوم مفعولی به‌کار رفته است؟

الف) انگیزه‌ی روانی
ب) رازِ نهانی
پ) کتابِ خواندنی
ت) مردِ جنگی

۱۴. نوع «که» در عبارت «نان خود خوردن و نشستن، بِهْ که کمر شمشیر زرّین به خدمت بستن.» چیست؟

الف) حرف اضافه
ب) حرف ربط وابستگی
پ) حرف ربط همپایگی
ت) ضمیر مبهم

۱۵. کدام ترکیب، از نظر نوع اضافه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟

الف) جعبه‌ی چای
ب) دیوار باغ
پ) کیسه‌ی چرم
ت) لیوان آب

۱۶. نام دستوری کدام کلمه با کلمات دیگر متفاوت است؟

الف) ایضاً
ب) دریغا
پ) وای
ت) هله

۱۷. «ی» در بیت «نکته در اینجاست که ما را فروخت   گوهری دهر و شما را خرید» چیست؟

الف) فاعلی
ب) مصدری
پ) نکره
ت) وحدت

۱۸. در بیت «گفته آمد که به دلجویی ما می‌آیی   دل ندارم که به دلجوش نیازی باشد» کدام‌یک از افعال زیر، به‌کار نرفته است؟

الف) ماضی التزامی
ب) ماضی مجهول
پ) مضارع اخباری
ت) مضارع التزامی

۱۹. با توجه به بیت «چشم دل باز کن، که جان بینی   آنچه نادیدنی است، آن بینی» همه‌ی گزینه‌ها بجز گزینه‌ی . . .نقش مفعولی دارد.

الف) آن (در جمله‌ی چهارم) ب) جان

پ) چشم ت) دل

۲۰. «م» در مصراع «گفت طوطی: کاو به فعلم پند داد.» چیست؟

الف) بدل ب) متمّم پ) مضافٌ‌الیه ت) مفعول

۲۱. نوع دستوری کدام گزینه با گزینه‌های دیگر، متفاوت است؟

الف) بیزار ب) چمنزار پ) گلزار ت) مَرغزار

۲۲. مفعول، در مصراع «آتش آهیم چنین آب کرد» کدام است؟

الف) یم ب) م پ) آتش ت) آه

۲۳. با توجه به بیت «فیض روح‌القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد» کلمات همه‌ی گزینه‌ها، بجزگزینه‌ی. . .فاعل است.

الف) دیگران ب) روح‌القدس پ) فیض ت) مسیحا

۲۴. نوع دستوری کدام کلمه با کلمات دیگر فرق دارد؟

الف) تیردان ب) نمکدان پ) کاردان ت) گلدان

۲۵. نقش دستوری «ش» درکدام گزینه، متفاوت است؟

الف) بعد از آتش از قفس بیرون فکند.

ب) چون بدین رنگ و بدین حالش بدید.

پ) دیدمش خرّم و خندان، قدح باده به دست.

ت) قاصدانش را به زخم سنگ راند.

۲۶. با توجه به بیت «هر شب بگرایم به یمن تا تو برآیی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید» نقش «سهیل» به ترتیب کدام است؟

الف) فاعل ـ مسند ب) مسند ـ فاعل

پ) مسندٌالیه ـ مسندٌالیه ت) مسند ـ مسند

۲۷. کدام گزینه، ترکیب وصفی است؟

الف) تشتّتِ آرا ب) ضمیرِ پیوسته

پ) قالی تبریز ت) کتاب عشق

۲۸. با توجه به مصراع «یا چه بودست مراد وی از این ساختنم» همه‌ی گزینه‌ها، بجزگزینه‌ی. . .صحیح است.

الف) چه: مسند ب) ساختن: متمّم

پ) مراد: مسندٌالیه ت) «م»: مفعول

۲۹. با توجه به بیت «چه زنم چو نای، هر دم ز نوای شوق او دم؟ که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را» همه‌ی گزینه‌ها، بجز. . .قید است.

الف) هر دم
ب) دم
پ) خوشتر
ت) چه

۳۰. «حیوان» در بیت: «سعدی، حیوان را که سر از خواب گران شد در بند نسیم خوش اَسحار نباشد» چه حالت دستوری دارد؟

الف) متمم
ب) مسندٌالیه
پ) مفعول
ت) مضافٌالیه

۳۱. «دوش» درکدام گزینه مسند است؟

الف) دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
ب) دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش
پ) سری درکار هم آریم، دوش بار هم باشیم
ت) مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش

۳۲. «چون» درکدام گزینه «حرف اضافه» است؟

الف) کجاست اهل دلی تا بگویمت چون شد.
ب) چون او دیگر مادر ایّام نزاید.
پ) چون نیامدی، رفتم.
ت) به سینما نمی‌روم، چون امتحان دارم.

۳۳. نقش «یوسف صدّیق» در بیت «آن راکه بصارت نبود، یوسف صدّیق جایی بفروشد که خریدار نباشد» چیست؟

الف) فاعل
ب) مفعول
پ) مضافٌالیه
ت) منادا

۳۴. «نیست» درکدام گزینه فعل خاصّ است؟

الف) کار تباه کردی وگفتی تباه نیست.
ب) میدان همّت است جهان، خوابگاه نیست.
پ) آن، کافی نیست.
ت) فرصتی بهرِ گریه کردن نیست.

نمونه‌هایی از پرسش‌های چهار پاسخی آزمون‌های دانشگاه آزاد اسلامی

۳۵. «فعل‌هایی که در صرف دیگر افعال به‌کار می‌روند و مفهومی غیر از معنای اصلی پیدا می‌کنند» چه نام دارند؟

الف) مصدری ب) دو وجهی پ) خاص ت) کمکی

۳۶. در مصراع «خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند» کدام پاسخ گروهی درست است؟

الف) خاک = مفعول ـ ش = فاعل

ب) خاک = فاعل ـ ش = مفعول

پ) خاکش = ترکیب اضافی ـ استخوان = فاعل

ت) چنان = قید زمان ـ جمله‌ی دوّم = فعلیه

۳۷. نقش ضمیر «ش» در کدام گزینه متفاوت است؟

الف) وگر بر سرش تیر بارند و سنگ ب) مبین دلفریبش چو حور بهشت

پ) بعد از آنش از قفس بیرون فکند ت) چون بدین رنگ و بدین حالش بدید

۳۸. نوع «ی» در ترکیب راز نهانی چیست؟

الف) مفعولی ب) فاعلی پ) نسبت ت) لیاقت

۳۹. گزینه‌ی غلط کدام است؟

الف) می‌خورده‌اید = ماضی نقلی مستمر

ب) خورده بوده است = ماضی ابعد

پ) خورده بوده بودیم = ماضی نقلی ساده

ت) داشتم می‌خوردم = ماضی مستمر

۴۰. نقش کلمه‌ی «قهرمان» کدام است؟ «علی را همه‌ی بچه‌ها قهرمان می‌نامند».

الف) تمیز ب) نهاد پ) مفعول ت) صفت

۴۱. نقش کلمه‌ی «زیبا» در «من این گل را زیبا می‌دانم» کدام است؟

الف) مفعولی ب) تمیز پ) نهادی ت) قیدی

۴۲. پاسخ غلط کدام است؟

الف) دیگران (ضمیر مبهم) ب) از آنِ (ضمیر ملکی)

پ) دوّمی (ضمیر مبهم) ت) چه! (ضمیر تعجّبی)

۴۳. نام دستوری «اندک‌اندک» در مصراع: «زمانه کرد ز خواب اندک اندکم بیدار»، کدام است؟

الف) قید مقدار ب) قید تدریج پ) صفت عددی ت) صفت مبهم

۴۴. با توجه به مصراع «کاش سپهرم چو تو برمی‌گزید» کدام پاسخ دستوری درست است؟

الف) سپهر = فاعل ـ م = مفعول ـ برمی‌گزید = ناگذر

ب) کاش = صوت تحذیر ـ تو = فاعل ـ برمی‌گزید: فعل اسنادی

پ) سپهر = فاعل ـ م = مفعول ـ برمی‌گزید = گذرا

ت) م = مضافٌ‌الیه ـ چو = ادات تشبیه ـ سپهر = مضاف

۴۵. با توجه به معنی مصراع «روز نه‌ای، راز فشانی مکن» کدام کلمه حذف شده است؟

الف) شاید ب) اگر پ) خواه ت) گویا

پاسخ پرسش‌های آزمون‌های سراسری دانشگاه‌ها و دانشگاه آزاد اسلامی

شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست	شماره	پاسخ درست
۱	الف	۱۶	الف	۳۱	پ
۲	ب	۱۷	الف	۳۲	ب
۳	ت	۱۸	الف	۳۳	ب
۴	ب	۱۹	ت	۳۴	ت
۵	الف	۲۰	ب	۳۵	ت
۶	الف	۲۱	الف	۳۶	ب
۷	پ	۲۲	ب	۳۷	الف
۸	الف	۲۳	ب	۳۸	الف
۹	ت	۲۴	پ	۳۹	پ
۱۰	الف	۲۵	ت	۴۰	الف
۱۱	الف	۲۶	ب	۴۱	ب
۱۲	ب	۲۷	ب	۴۲	پ
۱۳	ب	۲۸	ت	۴۳	ب
۱۴	الف	۲۹	ب	۴۴	پ
۱۵	پ	۳۰	ت	۴۵	ب